

# نقش ادیان در تکامل انسان

تألیف

کمال الدین بخت آور

برہمن ماہ ۱۳۴۸

این کتاب به شماره ۱۱۵۵-۲۴/۱۲/۴۸ در دفتر مخصوص کتابخانه ملی  
به ثبت رسیده است

---

از این کتاب دو هزار جلد در چاپ مشعل آزادی به چاپ رسید

## مقدمه

با آنکه ادیان و مذاهب آسمانی در گذشته ایام نقش بسیار موثری را در تاریخ تحول بشری بر عهده داشته‌اند و با آنکه در سازندگی و توسعه تمدنهای عتیق و در تربیت نفوس انسانی عامل مهمی محسوب بوده و در حقیقت در خشانترین مدنیت‌ها را بظهور رسانیده‌اند ولی مع الاسف در قرن اخیر برخی از مردم تصور می‌نمایند که دوران حکومت افکار عرفانی و عقاید مذهبی بسر آمده است و این بساط خاتمه پذیرفته است خصوصاً نفوذ و اشاعه عقاید بی‌اساس و مبتذل مادی که گاهی بنام ماتریالیسم و زمانی برنگ اگزیستانسیالیسم و غیره جلوه‌گری نموده و افکار نسل جوان را مسموم می‌سازد مسبب شده است که برخی گمان نمایند قدرت و عظمت فکر انسان در آنست که افکار عرفانی را تخطئه و الوهیت را انکار نماید و در مقابل بت‌های خیالی مکاتب مادی شتر تعظیم و تسلیم فرود آورد لذا برای اینکه اثبات شود که دین تنها عامل تربیت روحانی انسان بوده و جامعه بشری هیچ زمان بی‌نیاز از این عامل حیاتی نتواند بود و از طرف دیگر برای اینکه یقین گردد عقاید مذهبی بر اساس علم و دانش بناگشته و معتقدات روحانی با علوم مثبت تطابق نزدیک

و هماهنگی کامل دارند لذا نگارنده در این کتاب سعی نموده است که مسائل را از جمیع جهات مورد مطالعه قرار داده و تا سرحد امکان سستی و ابتدال عقاید مکاتب مادی را برقارئین گرام روشن سازد تا بطور صریح و روشن محقق گردد که نوع بشر برای بهتر بودن و بهتر زیستن پیوسته بعقاید عرفانی و معتقدات مذهبی محتاج بوده و هیچوقت از این عامل تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده بی‌نیاز نخواهد بود.

در خاتمه نگارنده امیدوار است که این کتاب بتواند مقداری از مشکلات جوانان را که در قبول و پذیرش افکار عرفانی در ذهن بوجود میاید مرتفع نموده و آنان در درك حقایق عالیه روحانی مدد و یاری نماید.

کمال‌الدین بخت‌آور

## فصل اول

### مفهوم خدا در کتاب طبیعت

وقتی که نظر تیزبین انسان بنای کاوش و تجسس را گذارد و کتاب آفرینش را مورد مطالعه قرارداد اولین سئوالی که نظر او را مشغول ساخت این بود .

آیا در کتاب طبیعت معنائی هم وجود دارد ؟ یا آنکه منظومه‌ای بی هدف ؟ دیباچه‌ای بی نتیجه ؟ آرایشی بی حقیقت است .

هنگامی که چشمهای بشر منظره باشکوه طبیعت را میدید و زیبایی معجزه آسای کوهها و جنگلها و خرمی دشتها و چمنزارها عظمت و جلال دره‌ها و آبشارها وسعت و پهنای رودخانه‌ها و دریاها نور فروزان ستاره‌ها در اعماق شبها و شکوه گنبد لاجوردی آسمان و طلوع و غروب مهر رخشان را مشاهده میکرد سر بگریبان حیرت فرو برده و فکر میکرد که این همه عظمت و زیبایی که چشمهای بشر را مقنون خود ساخته است از کدام منبع جلال و قدرتی سرچشمه گرفته است اگرچه شعور نابالغ و نارسای انسان

ابتدائی نمیتوانست جوابی منطقی برای معماهای خود بیابد و برای حل اسرار خلقت برهانی تهیه نماید ولی هر قدر که فکرش اوج میگرفت و در زوایای تاریک عالم نفوذ و گسترش مییافت و در کشف حکم و دقایقی که در بنای عالم بکار رفته بود توفیق بدست میآورد بیشتر متوجه میگردد که این صنع با عظمت بی علت خلق نشده و بدون مقصد و غایت بوجود نیامده است مشیت و اراده‌ای در پس برده حوادث عالم قرار گرفته و آنرا بسوی غایت و منظوری معین هدایت میکند. بشر بطلان اصل تصادف و اتفاق را بدون اینکه از معلمی آموخته باشد خود بالقطره درک نموده و دخالت اراده‌ای را در خلق عالم تصور مینمود و مانند کارآگاهی که دنبال علت قتل و هویت قاتل میگردد پیوسته بدنبال کشف عامل بوجود آورنده نظام عالم به تجسس می‌پرداخت و سعی می‌نمود تا برده از روی اسرار جهان بردارد و خالق و موجد آنرا بشناسد.

در تاریخ ملل قدیمه خوانده‌ایم که آنان بخدایان متعددی قائل بوده و برای مظاهر طبیعت ارباب انواع و خدایانی تصور می‌نمودند آیا نفس این اعتقاد خود دلیل بر این نیست که بشر اولیه نیز اصل علت‌ترا درک و لزوم آنرا در خلق عالم استنباط مینموده است؟ و آیا این اعتقادات بدوی نشانه این نیست که قالب ذهن بشری نمیتوانسته است اصل تصادف را بپذیرد؟ و حوادث عالم را اتفاقی بدانند؟ مسلماً جواب مثبت میباشد پس بآنکه فکر بشری اصل علت‌ترا درک و لزوم عقل و اراده را در خلق جهان بالقطره استنباط مینمود ولی عقل نابالغ وی هنوز قدرت آنرا نداشت که بفرمان الهی از طریق منطقی راه یابد و ناچار بدامن قوای طبیعی پناه برده و مظاهر طبیعت را بجای علت اصلی عالم مورد پرستش و ستایش قرار میداده

است این انحراف فکری نیز که از شعور نارسا و عقل کودکانه سرچشمه  
میگرفت بتدریج اصلاح گردید و بایندایش نوابغ و فلاسفه الهی خصوصاً با  
ظهور مظاهر مقدمه افکار بشری متوجه علت اصلی عالم گردید و پرستش خدایان  
متعددی که از چوب و سنگ تراشیده میشد بوحدت الوهیت تبدیل یافت  
اکنون که زمان طلوع فجر دانش است بامسک بعلوم عقلی و تجربی بهتر  
میتوانیم معانی عمیقی را که دست قدرت الهی در مظاهر طبیعت بودیعه  
گذاشته است احساس نمائیم و آثار خلاقه صانعش را در حوادث عالم  
ادراک کنیم .

## مقوله‌های قطعی درعالم وجود

هنگامیکه دیباچه وجود را ورق می‌زنیم و کتاب آفرینش را از نظر می‌گذرانیم ابتدا چندین مقوله قطعی و کلی نظر ما را بخود جلب میکند این مقوله‌های قطعی که بتدریج مورد مطالعه ما قرار خواهد گرفت و از این طریق وجود الوهیت باثبات خواهد رسید شامل ماده - حرکت - نظم قانون - غایت - می‌باشد .

### اول - جسم و ماده

اولین و ساده‌ترین موجود و مفهوم طبیعی ماده و جسم است که باشکال و الوان مختلفی درمقابل ما جلوه‌گر میشوند این ترکیبات شکفت‌انگیز ازتجمع ذره‌های خردیست که درعلوم طبیعی اتم نامیده میشود اتم‌ها که سنگهای اولیه بنای خلقت بشمار می‌روند بانظم و ترتیب خاصی بایکدیگر جمع گشته ترکیب می‌یابند و صور مختلفه جمادی و نباتی و حیوانی را بوجود می‌آورند .



بطوریکه ثابت شده است ذرات خرد طبیعی در ترکیبات دائم التزاید  
 و همچنین در تحلیل و حرکت و در سایر رفتار خود از قوانین مشخص و معینی  
 تبعیت مینمایند و وجود این سلسله از قوانین که حاکم بر پدیده های عالم میباشد  
 نشان میدهد که دستگاه خلقت در تحت حاکمیت و نظامی ثابت قرار دارد  
 بطوریکه در میان برخی از عناصر طبیعی میل ترکیب وجود داشته و باسانی  
 باهم جمع میشوند و عناصری دیگر میل ترکیب نداشته و با یکدیگر  
 ترکیب نمیکردند مثلاً اتمهای عنصر A با سهولت با یکدیگر ترکیب  
 میکردند ولی اتمهای عنصر B میل به ترکیب با یکدیگر را ندارند پس  
 ترکیب عناصر تحت قانون معینی قرار دارد. و در کیفیت ترکیب از آن  
 تبعیت می نمایند و از طرف دیگر عناصری که باهم میل ترکیب دارند.  
 در این ترکیب و فعل و انفعالات شیمیائی نیز آزاد نبوده بلکه از قانون  
 نسبتهای مشخص یا (قانون پروست) متابعت می نمایند بر طبق این قانون  
 همیشه در طبیعت یک اتم اکسیژن با دو اتم نیدروژن ترکیب یافته و آب  
 بدست میاید این نسبت ترکیبی که فرمول آن بشکل  $H_2O$  نمایش داده  
 میشود همیشه ثابت بوده و تغییر نمی پذیرد همچنین یک اتم کربن می تواند  
 با دو اتم اکسیژن پیوند زناشوئی بسته و از این امتزاج یک مولکول  
 گاز کربنیک که فرمول آن  $CO_2$  میباشد متولد شود. بهمین قیاس هر یک  
 از عناصر طبیعی یک فرمول مشخصی داشته و از نسبتهای ثابتی که مقرر  
 گردیده است پیروی می نمایند. پس با توجه باینکه ترکیب عناصر در طبیعت  
 از قوانین معینی متابعت اجباری دارند لذا نمی توانیم این ترکیبات منظم را  
 اتفاقی و تصادفی بدانیم چه هر جا که قانون حکومت نماید تصادف و اتفاق  
 باطل خواهد بود.

پیرروسو در کتاب (الاتم تا ستاره) می نویسد دانشمند بزرگ شیمی  
(جان دالتن) یکی از دوستانش نوشت هنگامیکه میخواهم شیر قهوه ای  
برای خودم بسازم می توانم بدلتخواه خود در آن هر اندازه شیر یا هر اندازه  
قهوه که میل دارم بریزم ولی در هر حال آنچه بدست میاید شیر قهوه است  
در صورتیکه هر گاه بخواهیم گاز کربنیک را بسازیم ناچاریم که درست ۱۲  
گرم نغال را در ۳۲ گرم اکسیژن بسوزانیم هر گاه اکسیژن و یا کربن  
نغال از این مقدار زیادتر باشد ناچار مصرف نشده باقی میماند. نتیجه ای  
که میگیریم آن است که حتماً باید ذرات کوچک اکسیژن با ذرات کربن  
بر نسبت ثابت و معینی با یکدیگر ترکیب شوند همچنین اکتشافات و  
ترقیات فیزیک جدید اکنون نشان داده است که در کلیه پدیده هائی که در  
درون يك هسته اتمی انجام می گیرد قوانین معینی موجود میباشد مثلاً معلوم  
شده است که هسته يك اتم حامل الکتریسیته مثبت پروتونی بوده و تکه های  
کوچک الکترونی در اطراف آن بشدت متحرك میباشند مطلب جالب این  
است که الکترونها همیشه فاصله خود را با پروتونها حفظ کرده و با آنها  
تصادم و یا التصاق حاصل نمیکنند مسلماً در اینجا قانون دیگری وجود  
دارد که آن سبب میشود که ذرات الکترونی برخلاف قانون جاذبه عمومی  
بدون اینکه روی پروتونها بچسبند در مدارهای معین و فواصل مشخص  
بدور هسته مرکزی به چرخند.

هماهنگی و وحدتی که در حرکات پدیده های فیزیکی مثلاً رفتار  
ماده و انرژی و فعل و انفعالات شیمیائی مثل ترکیب اکسیژن با نئودرن  
و اکسیژن با کربن وجود دارد ما را يك اصل کلی هدایت میکند که آنرا  
علما اصل متحدالشکل بودن جریان طبیعت گویند مراد از این اصل این

است که قوانین طبیعت کلی بوده و پدیده‌های طبیعی به تبعیت از این قوانین عمومی پیوسته جریان مشابهی را طی میکند یعنی مثلاً آب که ساده‌ترین عنصر طبیعی است از یک نسبت ثابت و معینی که با فرمول  $H_2O$  نشان داده میشود متابعت نموده و در همه جا و همه شرایط در ۹۹ درجه تبخیر می‌گردد همچنین همیشه و همه جا اجسام در خلاء بطوری مساوی سقوط میکنند این قوانین ثابت میکنند که حتی رفتار ماده بی‌حس نیز بر اتفاق و تصادف نبوده بلکه از نظام ثابتی تبعیت دارد مسلم است که اگر چنانچه رفتار انرژیها تابع اتفاق و تصادف می‌بود هرگز دانشمندان نمی‌توانستند با چنین اعتماد و اطمینانی (استقراء) نموده یعنی از جزء بی‌بکل بپردازند و با کشف علل معالیل را پیش‌بینی نمایند نبوات و پیش‌بینی‌هایی که از پدیده‌های طبیعی بعمل می‌آید بسبب آنستکه همیشه طبیعت جریان‌ها مشابهی را طی میکند.

وحدت جریان طبیعت نیز بدین جهت میباشد که قانون و قاعده لایتغیری پدیده‌های طبیعی را هدایت و بر آن حکومت میکند و این قوانین نیز خود نشانه بارزی است که ترکیب ذرات عالم تصادفی و اتفاقی نبوده بلکه این نظم از مشیت و اراده مطلقه ذات باری تعالی است سرچشمه می‌گیرد.

---

۱- استقراء Induction استدلالی است که ذهن را از امور جزئی با امور کلی میرساند

## اصل حرکت در طبیعت

در صحنه وسیع و پهناور طبیعت جنبشها و حرکاتی را مشاهده می‌کنیم که باشکال مختلف و در تحت نظام مشخص بوجود آمده و پیوسته تکرار می‌یابند. جریان رودخانه‌ها و انفجار آتشفشانها و زلزله باد باریدن باران شکفتن گل مرگ حیوان تولد انسان گردش وضعی و انتقالی اجرام آسمان و هزاران حوادث دیگر نشانه آنست که خلقت با جمیع مظاهر خود دستخوش حرکت و تغییر دائمی و همیشگی میباشد با اعتقاد فلاسفه این جنبش و حرکت لازمه بقاء و هستی عالم بوده و اگر آنی در حرکت عمومی جهان توقف و سکونی حاصل شود جمیع موجودات راه عدم در پیش گرفته و معدوم خواهند گردید .

قانون حرکت نه تنها از نظر علوم نظری و فلسفی يك اصل مسلم و ضروری محسوب میشود بلکه علوم تجربی و طبیعی نیز در آخرین مراحل تحقیقات خود صحت و ضرورت آنرا تأیید کرده و اثبات مینماید که عناصر

عالم با آنکه در صورت ظاهر ساکن و آرام بنظر میرسند ولی بحقیقت دستخوش تحولات شدید درونی بوده و در باطن خویش حرکت ذاتی و جوهری دارند بدین طریق که در جهان بی نهایت کوچک عناصری خرد الکترونی پیوسته بدور هسته مرکزی می چرخند و همچنانکه اجرام آسمانی بدور خورشید متحرك میگردند در جهان خرد اتمی نیز ذرات الکترونی بدور محور مرکزی در جنبش و حرکت میباشند.

همین گردش و چرخش ذرات اتمی است که ماده را بوجود میآورد و سنگهای اولیه بنای خلقت را موجودیت می بخشد .

اکنون با توجه بمطالب فوق الذکر می توانیم مسئله حرکت را در خلقت در دواصل زیر خلاصه نمایم .

اول . . . ماده و انرژی در نتیجه حرکات ذراتی که در طبیعت انجام میگیرد بوجود میاید .

دوم . . . هر حرکتی در طبیعت اعم از حرکت کیفی و کمی یا حرکت زمانی و مکانی مستلزم قوای محرکه خارجی بوده و همانطور که ( اصل جبر ) در فیزیک حکم میکند هیچ شیئی ساکنی بخودی خود و بدون علت خارجی بحرکت در نمی آید و هیچ شیئی متحرکی بدون علت و بخودی خود متوقف نمیکردد .

حال اگر این دواصل کلی و مسلم یعنی اصل حرکت عمومی واصل جبر را در ردیف هم قرار دهیم نتیجه ای که از اجتماع این دو قانون بدست میاید این است که جهان متحرك قوه محرکه ای لازم دارد تا چرخهای عظیم جهان نامتناهی را بگردش درآورد و از آنجائیکه حرکت بخودی خود و بطور تصادف بوجود نمیآید لذا بدین علت است که ادیان آسمانی جریان

و حوادث منظم عالم را در نتیجه دخالت اراده حقیقت مطلق می‌دانند که در راس عالم قرار گرفته و چرخهای کارخانه خلقت را بحرکت آورده و آنرا هدایت مینماید مسلماً این محرك نیروی خارجی بوده و در بیرون از طبیعت قرار دارد .

چه که این محرك اگر جزء عالم باشد در این صورت متحرك بوده و متحرك نمی‌تواند محرك واقع شود .

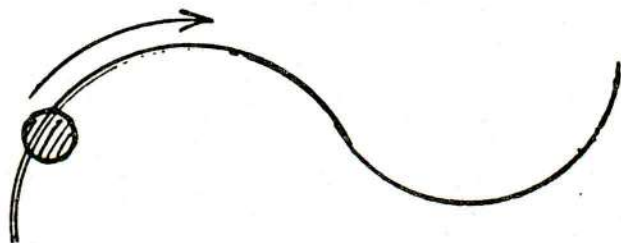
مثال : مثلاً اگر نرده‌ای در روی خط منحنی حرکت کند مسلماً عوامل خارجی این حرکت را بوجود می‌آورد و یقین است که این عوامل خارجی با خود نرده Particle بکلی فرق دارد با این حساب نمیتوانیم يك جسمی را از عوامل خارجی آزاد کرده و آنرا حرکت خود بخود بدانیم اگر بپذیریم هر جسمی جسم دیگری را بحرکت می‌آورد پس باید این تسلسل الی غیر النهایه ادامه یابد تا وقتی که نقطه‌ای را تصور کنیم که مبداء تسلسل حرکات بوده و جنبش بدان ختم میشود .

از نظر دیگر اصولاً در بحث حرکت لازم است متذکر شویم .

... که معرف پدیده حرکت معمولاً سه مقوله سرعت Velocity

و تعیین سرعت Acceleration و نیرو Force میباشد اکنون با توجه به مقوله فوق اگر چنانچه سوال شود که آیا این نرده فی حد ذاته دارای عوامل و شرایط حرکت بوده و بالذات متحرك میباشد یا اینکه عوامل و شرایط خارجی بوجود آورنده حرکت آنست بعبارت دیگر در چوب بست تصورات Framework of consepition و در سلسله مراتب انتزاعات ذهنی باید برای نرده قدمت قائل شویم یا برای حرکت یا هر دو را یکی بدانیم واضح است آنچه که صحیح بنظر میرسد آنست که نیروی حرکت دهنده بر خود

حرکت قدمت دارد بدین لحاظ میتوانیم با مکاتب الهی هم صدا گشته و  
بگوئیم که بر ماده و حرکتی که در عالم انجام میگیرد نیروئی تقدم دارد که  
در ادیان آنرا مشیت کلیه الهی نامند .



## اصل نظم و ترتیب در طبیعت

بعد از مطالعه دو مقوله قطعی عالم وجود یعنی ماده و حرکت پدیده دیگری که نظر ما را بخود جلب میسازد اصل نظم و ترتیب در تحقق اشیاء است بدین نحو که مشاهده میشود در کلیه تحولات و تغییراتی که در عناصر طبیعی بشکل ساده یا پیچیده بصورت تدریج یا جهش انجام میگیرد نظام خاصی موجود میباشد بطوریکه گردش اجرام آسمانی یا حرکت یک ذره الکترونی و یا رشد و نمو یک سلول نباتی و حیوانی بر طبق روش و نظامی که در طبیعت مقرر گردیده است انجام میگیرد. البته معلوم است این نظام خاص مولود نوامیس و قوانینی است که حاکم بر روابط اشیاء عالم میباشد چه که معلوم است نظم کیفیتی است که در نتیجه حکومت قانون بر ماده بوجود میآید بعبارت ساده تر قانون مانند درختی است که نظم میوه و ثمره آن میباشد بنابراین هر پدیده ای که در ظل قانون قرار گیرد آنرا منظم و هر شئی که خارج از دایره قانون باشد آنرا غیر منظم می نامیم اکنون با توجه بمفهوم



و معنای نظم و قیاس که میگوئیم عالم وجود منظم است یعنی پدیده‌های عالم طبیعت مثلاً ترکیب و تحلیل و کون و فساد زیستن و نابود شدن نمو و تکامل کلاً در ظل قوانین ثابتی قرار داشته و اجباراً از آن تبعیت مینمایند مثلاً در حرکاتی که در عالم نبات صورت میگیرد خوشه‌گندمی را تصور کنیم که ابتدا بشکل دانه ظهور کرده و هرگاه که شرایط لازم جهت تکامل خود بیابد شروع بر رشد و نمو گذارده و از وحدت بسوی کثرت میگراید و بشاخ و برگ و گل و میوه تبدیل میشود و بعد از سیر این مراحل تکاملی بنقطه‌ای میرسد که تکامل نوعی در آن نقطه متوقف میگردد و دیگر گیاه بر عرض و طول خود چیزی نمیافزاید گوئی که یک ناظم درونی تکامل دانه گندم را در اکتساب شکل ثابت طبیعی کمک و هدایت کرده و رشد او را در نقطه‌ای متوقف ساخته است لذا خوشه‌گندم پس از طی مراحل کمالی همان رنگ و شکلی را پیدا میکند که قبل از او سایر هم‌نوعانش کسب نموده‌اند بدین طریق یکنوع وحدت شکل و روش میان این سلسله از نباتات بوجود میآید و خلاصه این بحث این است که :

اول - گیاهان در نمو و تکامل و تولید مثل و تقسیمات سلولی و تشکیل اجزای مختلفه از قوانین معین و نظام مشخص تبعیت میکنند .

دوم - تولید مثل در گیاهان روی برنامه ثابت و مشابهی انجام میگیرد و هر گیاهی در توالد و تناسل از قانون توارث متابعت می‌نماید .  
 سوم - هر دانه گیاهی در آخرین مرحله تکامل شکل نوعی خود را حفظ کرده همانطور که گفته‌اند گندم از گندم بروید جو ز جو هر گیاهی فقط مثل خود را بوجود می‌آورد .

---

۱ - فلسفه انتظام کیتی را Cosmology گویند .

مثال دیگر . . همچنین يك نطفه انسانی را در نظر بگیریم که از دوران جنینی شروع برشد و تکامل میکند و بتدریج منبسط و متکثر شده و اساج و اعضاء بدن را از مغز چشم و گوش و دست و پا بوجود میآورد . سلولهای انسانی در جریان رشد و توسعه خودمانند رشد سلولهای گیاهی می نظم و می اتها نبوده بلکه تا موقعی این رشد ادامه دارد که هیکل انسان برشد معمولی نرسیده است و بمحض اینکه برشد معمولی رسید و هیکل انسان شکل طبیعی خود را بدست آورد آنوقت دیگر تکامل نوعی معوق مانده و رشد طبیعی در انسان متوقف میگردد بنابراین در اینجا نیز تکامل سلولهای انسانی مانند سلولهای نباتی از قوانین معینی متابعت دارند .

مثال دیگر همچنین اگر در حرکت اجرام آسمانی نظر کنیم مشاهده خواهیم کرد که منظومه شمسی نیز در حرکت وضعی و انتقالی خود تابع قوانین ثابت میباشد بطوریکه در پرتو این حرکت ثابت و منظم است که انسان میتواند مقیاس ثابتی برای زمان در نظر گرفته و تقدم و تأخر حوادث را تعیین نماید اکنون اگر نظر خود را از دنیای کهکشانی بزرگ آورده و یک ذره خرد و ناچیز مادی معطوف کنیم در آنجا نیز نظام طبیعت را حس کرده و خواهیم دید که عالم خرد اتمی نیز در جنبش و حرکت ذرات الکترونی مانند حرکت اجرام آسمانی از قوانین مخصوص متابعت میکنند . جهان خرد اتمی در نظم و ترتیب و حرکت بعدی با منظومه شمسی شباهت دارد که گوئی این جهان صغیر انعکاس کامل جهان کبیر است .

يك دانشمند فیزیک بنام رادرفورد در سال ۱۹۱۳ در نظریه ای که بانجمن بروکسل عرضه کرد ثابت نمود که مجموعه خرد اتمی بصورت يك منظومه شمسی ساخته شده است فی المثل همچنانکه در جهان بزرگ

خورشید محور کرات آسمانی بوده و همه اقمار بحول او در گردش میباشند در جهان خرد اتمی نیز (پروتونها) بمنزله محوری است که ذرات الکترونی بدور آن متحرك میگردند<sup>۱</sup>

اکنون آیا این تشابه نزدیک در جهان بی نهایت بزرگ و بی نهایت کوچک دلیل بر این نیست که نظم کلی و قانون عمومی بر جهان طبیعت حکمفرماست؟ چه اگر خلقت جهان بر مبنای اتفاق و تصادف صورت می-گرفت چطور ممکن بود چنین نظم و ترتیب و تشابهی میان جهان خرد اتمی و اجرام وسیع آسمانی بوجود آید و در نتیجه تصادف و اتفاق چنین تشابه نزدیکی میان عالم صغیر و عالم کبیر ایجاد شود.

نتیجه. از مطالبی که فوقامورد مطالعه قرار گرفت نتایج زیر بدست میآید:

اول - مطالعه کتاب خلقت ما را مجبور میسازد اذعان کنیم که پدیده های طبیعی مانند نمو تکامل و ترکیب و تحلیل بوسیله يك قانون کلی اداره و منظم و مرتب میگردد و این قانون خود بخود وجود عقل و اراده مطلق را به ثبوت میرساند.

دوم - نظم و انتظامی را که در عالم مشاهده می کنیم زائیده قوانینی است که بر پدیده های طبیعت حکومت میکند و از آنجائیکه هیچ قانونی بخودی خود بوجود نمیآید لذا این قوانین مولود اراده و مشیتی است که در رأس عالم قرار دارد همچنانکه اصوات منظم چنگ و عود و ترتیب بم و زیرنغمه های خوش موسیقی دلیل بر این است که اراده نوازنده ارتعاشات

---

۱- برای اطلاع بیشتر بکنند زیرمراجعه فرمائید کتاب از اتم تا ستاره از انتشارات چه میدانم تألیف پیرروسو.

صوتی را مرتب‌نماید و همچنانکه معانی عالیہ يك کتاب‌مدونی دلیل بر این است که عقل و ذوق نویسندہ‌ای کلمات منظم را بتحریر در آورده و بدان معانی بخشیده است همچنین نظم و ترتیب و معانی عمیقی که در خلق عالم بکار رفته است میرساند که کتاب خلقت تصادفاً بوجود نیامده بلکه عقلاً اراده در ایجاد آن دخالت نموده است .

سوم - نظم و ترتیبی که در مطالعات و تجارب بشر مشاهده میشود نتیجه نظم و ترتیبی است که در عالم خارج از ماده وجود دارد اگر بالفرض هرج و مرج در جهان ما حکمفرما بود ما چگونه میتوانستیم در کارهای علمی نظم و ترتیب داده و با معادلات منظم ریاضی معالیل را که نتیجه مستقیم و مستمر علل مشخص طبیعی است پس بینی نمائیم .

چهارم - اندیشه خدا موضوعی نیست که بر ما تحمیل شده و یا آنکه بشر از ترس قوای طبیعی و جهل از علل وقوع حوادث بدان معتقد گردیده باشد بلکه ایده خدا حقیقتی است که مادر جریان مطالعه عالم بدان رسیده و این معانی عمیق را از کتاب طبیعت بدست آورده‌ایم .

پنجم - نظم و ترتیب عالم خلقت نه تنها وجود خدا را ایجاد میکند بلکه برای ادامه این نظم و ترتیب وجود يك حکمت عالیہ و اراده مطلق را منطقی ضروری میسازد .

ششم - با توجه باینکه علوم بشری معالیل را نتیجه مستقیم و یا غیر مستقیم علل میداند و اصل تصادف را غیر ممکن می‌شمارد پس اگر چنانچه ما خدا را انکار کنیم تحقیقات علمی بمراتب مشکلتر خواهد گردید . زیرا علم برای هر حادثه طبیعی عللی را قائل بوده و پیدایش خود بخود را مردود میداند .

## منشاء قوانین طبیعی

نظم و هماهنگی عمیقی که در جهان طبیعت حکمفرماست بخوبی مسلم میدارد که قانونی عمومی بر عالم خلقت تسلط و حکومت دارد و کلیه پدیده‌های عالم بر طبق این نوامیس ثابت و معین انجام میگیرد و اما در مورد اینکه این نوامیس چگونه بوجود آمده است و سلسله قوانین طبیعت يك تحمیل خارجی بوده و یا از درون خود ماده منبث گردیده است دو نظریه کلی وجود دارد يك عقیده مبنی بر موضوعی بودن قانون است مسلماً وقتی گفتیم قوانین طبیعی يك امر موضوعی است یعنی قانون بوسیله اراده وضع و از خارج بر ماده تحمیل گردیده است اصل موضوعی بودن قانون خود بخود نوعی از اعتقاد بخدا است زیرا موضوعی بودن قانون مفهومش این است که عقل و اراده مطلق آنرا وضع نموده و مشیتی خارجی چنین مسیر و مجرائی را برای ماده ترسیم و تعیین نموده است بطوریکه ماده ناچار است که در این مسیر تعیین شده متحرك گشته و از نوامیس مستبدانه

آن اطاعت نماید در این صورت قانون تنها مبین و ناقل اراده الهی بعالم خلق میباشد و این همان فلسفه الهی است که ادیان مروج آن بوده و علمای الهی نیز آنرا تأیید نموده اند .

عقیده دیگر مبنی بر ذاتی بودن قانون است در این نظریه نوامیس خلقت واضح و موجد مافوق طبیعی ندارد و قانون تحمیل خارجی نمیباشد بلکه قانون رابطه ثابتی است که از درون خود عناصر و اشیاء مادی سرچشمه میگیرد اگرچه در نظریه اخیر ظاهراً بنظر میرسد که در قانون طبیعی واضح و موجدی وجود ندارد ولی بنظر نگارنده ذاتی بودن قانون بهیچوجه مسئله الوهیت را رد نمیکند و عالم طبیعت را از دخالت نیروی مافوق طبیعی بی نیاز نمیگرداند بلکه مانند نظریه موضوعی بودن قانون لزوم دخالت یک عقل و اراده مطلق را ایجاب می نماید چه که قانون چه موضوعی باشد و چه ذاتی در هر حال نمی تواند بخودی خود بوجود آید و نوامیس کلی و نظام ثابتی که در جریان طبیعت بچشم میخورد نمی تواند بطور تصادف و اتفاق ایجاد گردد . بعلمت آنکه در تصادف نظم و وحدت و هماهنگی و غایت و تکرار وجود ندارد در صورتیکه ما در مطالعه جهان طبیعت نظمی دائمی و وحدتی کلی و غایتی عمومی مشاهده می نمائیم .

### اصل غایت در طبیعت

ماده و جسم علاوه بر آنکه از جهت حرکت در تحت ترتیب و انتظامی ثابت و محکم قرار دارد از جهت دیگر نیز حرکات منظم آن متوجه یک غایت دور و ثابت بوده و بخاطر حصول بسرحد کمال کوشش و تلاشی مینماید اصل غایت یا فینالیسم *Finalism* بحدی کلیت و عمومیت دارد که هیچ حرکتی را اعم از کیفی یا کمی درونی یا بیرونی مادی یا

روحانی نمیتوان یافت که متوجه به هدفی مخصوص و مقصدی مشخص نباشد در اینجا ممکن است مفهوم غایت درست روشن نشده باشد علیهذا متذکر میشوم (غایت کمال مطلوبی را گویند که سلسله تکامل و جودی بدان منتهی میگردد و ثمره و نتیجه حرکت نوعی در آن خلاصه میشود) مثلاً نمو یک سلول نباتی برای ظهور میوه و جنبش یک ذره خرد اتمی برای تشکیل ماده و تنفس برگ یک گل برای جذب کربن و تولید اکسیژن و تابش آفتاب و جریان آب برای پرورش انواع مختلفه جانداران انجام میگیرد. وجود این غایات و اهداف در پدیده‌های طبیعی بخوبی این حقیقت را روشن میسازد که عالم بر محور تصادف بوجود نیامده و حرکات آن بطور اتفاق شروع نشده بلکه اراده و مشیتی در ایجاد و تکامل آن دخالت نموده است بنابراین آنهاییکه خلق عالم را بطور تصادفی دانسته و دخالت (اراده مطلق) و عقل مطلق را غیر ضروری می‌شمارند لازم است بدانند که غایت و اراده لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی آنجائیکه غایتی بکار رفته باشد حتماً اراده دخالت نموده است لذا تا زمانی که نظم کلی و غایت نهائی در پدیده‌های عالم وجود مشاهده میکنیم نمی‌توانیم پیدایش و تکامل آنرا تصادفی و اتفاقی تصور نموده و اراده مطلق را که در خلق جهان و انتظام کیهان دخالت دارد انکار نمائیم شاید علت اینکه اکثر فلاسفه و علمای علوم طبیعی لزوم دخالت اراده‌ای را در خلق و هدایت عالم قائل بوده و معتقدات مذهبی و روحانی داشته‌اند این باشد که آنها باتکاء اصل (غایت) نمی‌توانسته‌اند قبول کنند که عالم منظم ممکن است بطور تصادف موجود باشد؟ بقول هانری پوانکاره اگر در اطافی ماشین تایپ و کلاغی موجود باشد ممکن که کلاغ روی تایپ نشسته و بانوک خود دگمه‌ها را فشار داده و حروف الفباء تایپ شود ولی در نتیجه این حادثه هرگز اشعار شکسپیر بوجود نخواهد آمد.

## جبر علی

وقتی که از راه آزمایش و تجربه مشاهده میکنیم که در دنبال بعضی از شرایط معینه همیشه برخی نمودها بوجود میآید ظاهراً چنین نتیجه میگیریم که این نمودها بطور تغییر ناپذیر و بایک نسبت مشخص با یکدیگر ارتباط علت و معلولی دارند بطوریکه هر وقت که این شرایط باهم جمع شوند اجباراً و ضرورتاً این نمودها نیز ظاهر خواهد گردید . مثلاً هر وقت که جسمی در خلاء بسوی سطح زمین رها شود سرعت حرکت مساوی خواهد بود و هر وقت آب در مجاورت حرارت قرار گیرد در نودونه درجه حرارت تبخیر خواهد شد . این نظریه که در زبان علوم بجبر علی موسوم میباشد تا اواخر قرن نوزدهم بدون آنکه شك و تردیدی در آن تصور شود مورد قبول علمای فیزیک مانند نیوتون و دیگران قرار گرفته بود بطوریکه آنان تصور مینمودند که جهان بمنزله دستگاه منظمی است که همه امور آن پیرو قوانین خاصی میباشد مثلاً همانطور که هر فرض



ریاضی حکم و نتیجه خاصی را دارا می‌باشد در جهان مادی نیز هر علتی معلول ثابت و معینی در پی دارد بطوریکه میتوان آنرا طبق قوانین صریح ریاضی محاسبه کرده و پیش‌بینی نمود.

نظریه جبر علی مخصوصاً حربه محکمی در دست علمای مادی قرن نوزدهم محسوب میشد و آنان با استفاده از این اصل نتایجی را بشرح زیر بدست می‌آوردند:

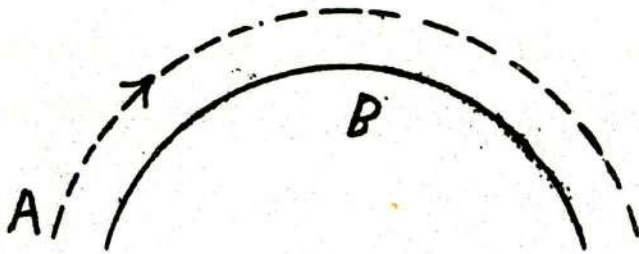
اول... بنا بر نظریه جبر علی چون کلیه پدیده‌های عالم در چوب بست قوانین مستبدانه طبیعت انجام می‌گیرد و هر علتی اجباراً معلول معین و مشخصی را بوجود می‌آورد. لذا تصور اینکه عقل کلی و اراده‌ای (بنام خدا) در جریان طبیعت دخالت مینماید مردود بوده و نظریه جبر علی خود بخود دخالت هر نوع اراده مافوق طبیعی را که بعقیده الهیون در ایجاد و تکوین عالم مؤثر بوده است غیر قابل قبول می‌سازد.

دوم... نظریه جبر علی بخوبی اثبات مینماید که اگر علل یک پدیده طبیعی معلوم و مشخص باشد میتوان کیفیت پیدایش معالیل را معین نموده و سیر تکاملی هر پدیده‌ای را پیش‌بینی کرد مثلاً ساچمه A که بر روی منحنی B در حرکت می‌باشد با استفاده از قانون جبر علی میتوان این منحنی را مشخص نمود البته این پیش‌بینی مختص پدیده‌های عالم طبیعت نبوده بلکه در جوامع انسانی هم قابل اجرا میباشد و از آنجائیکه انسان نیز جزئی از طبیعت محسوب میگردد لذا با در نظر گرفتن علل حوادث اجتماعی میتوان نتایج و معالیل پدیده‌های جامعه را پیش‌بینی نمود مثلاً میتوان پیش‌بینی کرد جامعه‌ای که بمرحله ماشینسم‌وسر مایه‌داری کامل رسیده است

---

#### ۱- جبر علی Determinism

بسوی جامعه سوسیالیسم کشیده میشود .



سوم ... از آنجائیکه انسان دستگاه کوچکی از ماشین عظیم خلقت بشمار میآید و مانند طبیعت در تحت حاکمیت قوانین مستبدانه و غیر قابل انعطاف مادی قرار دارد لذا اختیار و اراده آزاد که مکاتب الهی برای انسان تصور مینمودند وجود ندارد بطوریکه انسان نیز مانند سایر عناصر عالم محکوم قوانین طبیعی بوده و بدون آنکه اختیاری داشته باشد از آنان متابعت مینماید .

## استنتاج فلسفی از قوانین ریاضی احتمالات

اکتشافات سالهای اخیر در علم فیزیک عدم صحت کامل نظریه جبر علی را در بسیاری از موارد به ثبوت رسانید اولین کسیکه مبنای این بدعت جدید را در علم بنانهاد ماکس پلانک آلمانی بود پلانک در نتیجه اکتشافات خود وجود طفره‌های در امور عالم حس کرد که امروز

---

۱ - پروفسور در کتاب تاریخ علوم در شکست نظریه جبر علی قرن نوزدهم چنین مینویسد : جبر علت و معلولی قدیم نیز همراه با مکتب مادی روانه دیار عدم گردید و تمام قوانین فیزیک صورت آماری را پیدا کرد برای آنهاست که در قوانین اتم نیز آثار جبر علت و معلولی را جستجو میکردند اصل عدم قطعیت هایزنبرگ بمنزله ضربت قاطعی بود در آنجا نیز حساب احتمالات قدرت و حکومت خود را بسط داد و جبر علت معلولی قدیمی مجبور شد تاج خود را زیر بازو گرفته و مطلقاً از قصر علوم خارج شود .

ایضاً چنین مینویسد اگر در نظر بگیریم که تمام فلسفه مکانیکی بر جبر علت و معلولی مکتب مادی متکی بود خوب می‌فهمیم که با فرو ریختن این دو رکن اساس افکار عرفانی بجه فتح عظیمی نائل شدند .

آنها عدد ثابت پلانک مینامند و خلاصه نظریه پلانک این بود که کار جهان در عین حال که منظم میباشد ولی آن قطعی را که سابقاً تصور میشد ندارد یعنی بر هر علتی معین همیشه معلول معینی تعلق نمیگیرد بلکه بر حسب شرایط مختلف علت معین ممکن است معلولهای مختلف بوجود آورد پس آنچه که در حیطه قدرت ما است محاسبه احتمالی وقوع هر یک از این معالیل میباشد در حقیقت اختلاف موضوع با سابق در تفاوت میان شك و یقین است بدین نحو که حساب احتمالات قطعی را که جبر علی تصور مینمود مردود دانسته و فقط با حساب احتمالات شرایط مختلفی را در نظر گرفته و احتمال وقوع قضیه را بطور تقریب معین مینماید بعبارت دیگر حساب احتمالات فقط تعیین مینماید که امکان وقوع امور اتفاقی چه اندازه است. چه بسیارند اموری که وقوع آنها از لحاظ منطق ضرورت ندارد لیکن ما آنها را قبول میکنیم زیرا حساب احتمالات بما نشان داده است که احتمال وقوع آن زیاد است و چه بسا اموری که لزوم منطق وقوع آنها محال نیست ولی چون بموجب محاسبه احتمالات وقوع آنها بسیار کم است لذا پذیرفته نمیکردد و خلاصه نتیجه ای که از قانون احتمالات بدست آمده این است ( حوادثی که احتمال وقوع آنها ضعیف باشد هرگز بوقوع نخواهد پیوست. )<sup>۱</sup>

مثلاً تصور اینکه طفل بیسوادى با فشار دادن انگشت خود بدگمه ماشین تحریر تصادفاً اشعاری منظم و پرمغز مانند اشعار شکسپیر بوجود آورده است یا تصور اینکه باغبانی با پاشیدن تخم گل در زمین

---

۱- برای اطلاع بیشتر بکتاب حساب احتمالات از سلسله انتشارات چه می دانم مراجعه فرمائید.

باغچه‌ای بشکل تاج مرصع ایجاد نموده است احتمال پیدایش چنین اثر ادبی منظم یا تصویر منظم آنقدر ضعیف است که احتمال وقوع آن هرگز بتصور نمی‌آید اکنون با توجه بدین امثله تصور اینکه در دایره هستی ماده، بی‌حس و بی‌شعور بنا بتصادف هستی خود را آغاز کرده و بخود نظم بخشیده است و این نظم پیوسته برای او باقیمانده است این احتمال بحدی ضعیف بنظر میرسد که هرگز نمیتوان آنرا مورد قبول قرارداد و اکنون با قبول اینکه حوادثی که احتمال وقوع آنها ضعیف باشد هرگز امکان وقوع ندارند ببینیم.

آیا میتوان پیدایش ماده را نتیجه برخورد تصادفی انرژیها دانست .

آیا میتوان حرکت هماهنگ و منظم عناصر عالم را بر مبنای اتفاق تصور نمود .

آیا میتوان وحدت و ارتباط میان عناصر عالم را ناشی از یک امر تصادفی دانست .

آیا میتوان قوانینی را که بر جهان طبیعت حکومت مینماید

---

۱- برخی از علما در مورد اصل جبر علی چنین گفته اند ، که آن چیزی که رابطه علت و معلولی بین پدیده های عالم بوجود می‌آورد مشاهده و تجربه ما میباشد و این معلوم است که اصولا مشاهده و تجربه انسان برای تشخیص سلسله علل و ممالیل پدیده های عالم کافی بنظر نمیرسد . بقول (شارل اوژن گی) سویی اگر دستگاہ گیرنده رادیو را از بین ببرم و دستگاہ فرستنده باقی باشد و بهترین آهنگها را منتشر نماید ولی کسی از وجود این امواج اطلاع حاصل نخواهد نمود دانشمند مزبور نتیجه میگیرد که دستگاہ وجود ما بملت ناقص و محدود بودن قدرت درک و ترجمان همه پدیده های عالم را ندارد و لذا بسیاری از سلسله علل و ممالیل مجهول و لاپدرک میباشد .

معلول تصادف دانست .

آیا میتوان ظهور حیات و زندگی را کار يك تصادف ساده تلقی

نمود .

واضح است اگر چنانچه پدیده‌های فوق‌الذکر با قانون احتمالات مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم خواهیم دید که وقوع این همه حوادث عظیم و منظم بر سبیل تصادف بحدی ضعیف است که هرگز علم چنین تفسیری را از کیفیت پیدایش عالم نمیتواند بپذیرد البته ممکن است تصور کنیم که پدیده‌ای یکبار بطور تصادف وقوع یافته است ولی اگر چنانچه مشاهده شود که پدیده مزبور در تحت نظم و قاعده معینی جریان یافته و در تحت همان قاعده منظمأ و مکرراً ادامه یافته است دیگر در چنین حالتی آنرا حمل بر تصادف نمیتوان نمود زیرا کلمه تصادف نمیتواند جوابگوی سلسله تکاملی باشد که در طبیعت مکرراً بطور منظم و مرتب انجام میگردد . مثلاً اگر در يك کیسه‌ای ۹۹ مهره سبز و ۱ مهره سفید داشته باشیم با آنکه در آمدن هر دو مهره سبز و سفید احتمال دارد ولی این احتمال هرگز مساوی نمیشود .

بطوریکه اگر گلوله‌های فوق‌را ۱۰۰ مرتبه از کیسه خارج کنیم امکان در آمدن برای مهره سبز ۹۹ درصد و برای مهره سفید ۱ درصد است .

حال با توجه بمسائل فوق‌الذکر در مورد پیدایش جهان دو احتمال وجود دارد یکی احتمال دارد پیدایش بر سبیل تصادف بوده و دیگری احتمال دارد پیدایش با دخالت يك علت و اراده صورت گرفته باشد .

با آنکه هر دو احتمال امکان دارد ولی احتمال دخالت علت در پیدایش

جهان نودونه درصد و احتمال تصادف يك درصد است؟

اکنون با توجه با بن محاسبه ریاضی خوب متوجه میشویم که چرا  
ادیان و مکاتب الهی دخالت عقل و اراده را در پیدایش عالم ضروری دانسته اند  
چه این نظریه از کیفیت پیدایش عالم تنها توجیه منطقی است که میتوان  
آنها بردیده قبول نهاد و اگر چنانچه این استنتاج منطقی را نادیده بگیریم  
آنوقت هیچ نوع توجیه دیگری برای پیدایش عالم نخواهیم یافت.

## عقاید دانشمندان در ابطال تصادف

اکنون برای آنکه ثابت کنیم که اکثر متخصصین علوم از طرفداران جدی مکتب الهی بوده و دخالت اراده‌ای را در خلق عالم مورد تأیید قرار داده‌اند مقداری از عقاید آنان را خاطر نشان می‌سازیم .

مورگان Morgan بیولوژیست مشهور که از مؤسین نظریه تکامل ظهوری Emergent Evolution میباشد (در کتاب حیات و نفس و روح) Life Mind Spirit می‌نویسد تکامل ظهوری من البدو الی الختم تجلی و ظهور چیز است که من آنرا مشیت الهی مینامم .

ژانه Ganet حکیم و طبیعی‌دان فرانسوی در کتاب خود بنام علل غائی صفحات ۷۱ و ۷۲ می‌نویسد . آلات تناسلی دو جنس مختلف رابطه اثر و موثر ندارند یعنی آلت نر علت آلت ماده نیست و یا بالعکس و این دو عضو دواثر ممتاز و مستقلی از همدیگر هستند معهذا بیان علت ساختمان یکی مستلزم بیان دیگری است و این خود رابطه غائیت را محقق میدارد .



گولینو (Guenoi) زمین شناس فرانسوی در کتاب تغییر و تکامل ص ۱۲۱ می نویسد محقق است که يك چشم كاملا مكمل و يك مغز مانند مغز انسان بوسیله يك سلسله تصادفاتی مساعد نشده اند .

گولینو حیات شناس دیگر فرانسوی در کتاب ابداع و غایت در زیست شناسی در صفحه ۲۴ چاپ ۱۹۴۱ راجع بساختمان آلت شناسی يك حیوان بحری و بری بنام آمولر که دارای دو بال گوشتی است که مانند لباس یکی دارای دگمه و دیگری دارای مادگی است که حیوان میتواند بدلخواه خود عنداللزوم آنها را به بندد یا باز نماید. می نویسد (آیا می توان يك مکانیزم خالصی پیدا کرد که بتواند بیان کند منشاء پیدایش يك دگمه جفتی را در آلت شنای امولر چیست من بسهم خود چنین مکانیسمی را پیدا نمی کنم بنابراین صرف نظر از هر گونه تعصب عقیده من آنرا يك قوه روحانی موجوده نسبت میدهد که مؤثر در وجود زنده است و تأثیرش روی ماده مانند تأثیر فکر صنعتگر است روی مصالحی که استعمال می کند پروفیسور روبر Rouviere استاد تشریح دانشگاه طب پاریس که در تألیف شهرت جهانی دارد دریکی از آثار خویش بنام (حیات و نمائیت) در قسمت نهائی صفحات کتاب می نویسد . حیات کار يك تصادف بوده و نمی تواند باشد بلکه عمل يك فکر خلاقه ماوراء الطبیعه یعنی از خدا است که حیات را در جهان مستعد بقول آن ظاهر کرده است . (در کتاب دیگر خود بنام تشریح فلسفی غایت) ص ۱۲۱ می نویسد قوانین که بر نظم جهان و حتی زندگانی انسان حکومت دارند وجود يك قدرت خلاقه ماوراء الطبیعه را ثابت مینماید.

گرسی مورین فیزیولوژیست مشهور امریکائی در راز آفرینش خلقت

جهان را ناشی از غرض و مقصودی میداند و برای اثبات نظریه خویش ساختمان چشم را که هم دوربین و هم نزدیک بین بوده و همچنین عمل عجیب نوالد و تناسل را تشریح نموده و نتیجه میگیرد که در خلقت موجودات هدفی عالی مستور و مکنون میباشد.

پروفیسور ادوین کونکلین Edwinconklin زیست شناس دانشگاه پرینستون می نویسد<sup>۱</sup> احتمال پیدایش زندگی از تصادف بهمان اندازه است که در نتیجه حدوث انفجاری در یک مطبوعه یک کتاب قطور لغت بوجود آید. سیسیل بویس هامان Cecilboycehamann زیست شناس و معاون و استاد دانشگاه پرودو مینویسد<sup>۲</sup> در قلمرو علم بهر سو که مینگریم نشانه های مشیت و اراده و قانون و نظم یک وجود عالی را مشاهده میکنیم ایضاً میگوید...

تمام افراد انسانی باید این مطلب را درک کنند که کشف حقایق و قوانین دلیل محکمی است بر اینکه در ورای این جهان عقلی کلی و حکمتی عالی وجود دارد.

المرمورر Elmermaurer می نویسد غیر ممکن است که قوانین و نوامیس جهان در نتیجه تصادف محض بوجود آمده باشد زیرا این امر فوق العاده عجیب و شگفت انگیز است چه قانون و نظم و عقل و ذكاء لازم و ملزوم همدند<sup>۳</sup>.

شارلز طبیعی دان مشهور امریکائی میگوید.

- 
- ۱- صفحه ۱۹۰ کتاب اثبات وجود خدا تألیف کلورر مونما
  - ۲- کتاب اثبات وجود خدا تألیف مونما
  - ۳- نقل از کتاب اثبات وجود خدا جان کلورر مونما ترجمه فارسی صفحه ۲۲۴

همانطور که در دنیای مادی همه چیز کورکورانه و از روی نظم و قاعده صورت میگیرد در جهان زندگانی و دنیای دماغی آثاری دیده میشود که از یک راهبر و از اینکه در حیات یک مقصد و یک منظور و یک هدف معین در پیش است حاکی می باشد .

جیمز جینز James jeans فیزیکدان مشهور انگلیسی گوید جهان ما بیشتر یک اندیشه بزرگ شبیه است تا یک ماشین بزرگ .  
ولتر گوید برخی از هندسه دانان نا فیلسوف علل غائی را منکرند ولی فیلسوفهای حقیقی آنرا قبول دارند .

دانشمند فرانسوی لوکنت دونوئی Lecontdenouy که اخیراً چندین جلد کتاب در مسائل فلسفی و روحانی نوشته است از جمله در آخرین کتاب خود بنام سرنوشت بشر Human s Destiny تصادف را غیر قابل قبول میداند. نامبرده در فصول متعدده با استفاده از قوانین احتمالات و تحقیقات فیزیکدان سوئسی دیگر ممتنع بودن اصل تصادف را در پیدایش حیات توجیه نموده و با استفاده از قانون ترمودینامیک فیزیک دایر یک جهت و غیر قابل برگشت بودن تحول انرژی حادث بودن جهان را ثابت مینماید .

همچنین دکتر الکسیس کارل Alexis carel طبیب بزرگ فرانسوی و همکار لوکنت دونوئی در اثر مشهور خود بنام Lhommecetinconnu که تحت عنوان انسان موجود ناشناخته بفارسی ترجمه شده است در آن ضرورت اعتقاد بخداوند و ایمان را مورد بررسی قرار داده و در قسمت فعالیت عقلانی چنین مینویسد در حقیقت خدا طلبی یک امر کاملاً شخصی

---

۱- نقل از کتاب سرنوشت بشر لکننت دونوئی ترجمه فارسی صفحه ۱۵۷

است و بكمك بعضی از فعالیت‌های روحی خود آدمی بسوی حقیقت نادیدنی و بزرگی که در دنیای مادی و بالاتر از آن همه جا اثرش را میبینیم روی می‌آورد و خود را در ماجرائی که در فکر و حوصله آدمی نمیگنجد میافکند. جان کلونند کوثرن John Cleveland Cothran دکتر فلسفه در دانشگاه کورنل می‌گوید آیا هیچ آدم عاقل و مطلقاً می‌تواند باور کند که ماده بی‌حس و بی‌شعور بنا بتصادف خود را آغاز کرده و بخود نظم بخشیده و این نظم برای وی باقی مانده باشد؟ شك نیست که جواب این سؤال کلمه «نه» است.

## بطلان تسلسل علل و معالیل

وقتی که گفته میشود عالم مصنوع و مخلوق خالق مدبر و صانعی عاقل را لازم دارد و سلسله معالیل دخالت علتی را ایجاب مینماید برخی از علمای مادی گویند اگر قرار است که هر چیزی علتی خارج از خود داشته باشد پس خداوند نیز باید علت خالق داشته و لازم است که خود او نیز معلول خالق دیگر باشد.<sup>۱</sup>

این نحوه اعتقاد که در زبان فلسفه تسلسل علل و معالیل خوانده میشود و در حقیقت سلسله علل و معالیل را وارد دایره بی نهایت و وسیع دور و تسلسل مینماید نه تنها روش درست و صحیحی برای حل مشکلات ما نمیشود بلکه اصولاً چنین اعتقادی را که علمای مادی پیش گرفته اند يك نوع فرار از حقیقت و واقعیت محسوب میگردد اگر چه این نوع تفکر دور از واقعیت

---

۱- در کتاب *Way i am not christian* چرا من مسیحی نیستم تألیف برتراند راسل .

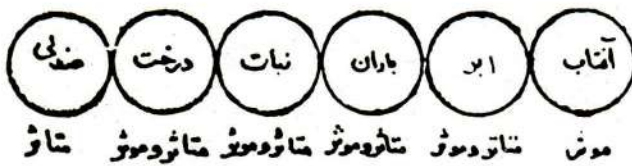
علمی بوده و بطلان تسلسل علل و معالیل کاملاً واضح و روشن میباشد ولی چون ممکن است که برخی دلائل آنرا نیز طالب باشند لذا محض مزید تبصر مطالبی را خاطر نشان میسازیم.

**دلیل اول ...** برای اینکه بطلان تسلسل علل و معالیل را اثبات نمائیم لازم است بدو کلمه علت را تعریف کنیم. آنچه که از آثار و کتب فلسفی برمیآید کلمه علت در زبان فلسفه بر مفاهیم مختلفی اطلاق گردیده است بدین طریق که علت در برخی موارد بمعنای محدود کننده و در برخی موارد بمعنای معدوم کننده و در برخی موارد بمعنای بوجود آورنده و در موردی دیگر بمعنای اثر گذارنده و تأثیر کننده آمده است.

اکنون با توجه باینکه کلمه علت مفاهیم مختلف داشته گاهی بمعنای بوجود آورنده و زمانی بمعنای تأثیر گذارنده میباشد واضح است که چون در طبیعت هیچ چیز از عدم صرف بوجود نمیآید لذا در حقیقت هیچ چیز نمیتواند علت بوجود آورنده چیز دیگری محسوب گردد فقط در این جا میتوان گفت که هر چیزی در هر چیز دیگر موثر بوده و هر شئی از شئی دیگر متأثر میگردد و در این بحث یعنی بحث تسلسل علل و معالیل لازم است که علت بمعنای دوم آن که تأثیر کننده میباشد استعمال گردد چنانچه آب و آفتاب و سایر قوای طبیعی علت بوجود آورنده گیاه و انسان نبوده ولی چون وسیله و موجبات و عوامل دوام و بقاء موجودات را فراهم میسازد لذا کلمه علت در اینجا تنها علت تأثیر گذارنده آنان بشمار میآید. از بحث فوق نتیجه میگیریم که در عالم طبیعت چون هیچ چیز علت بوجود آورنده چیز دیگری نمیشود لذا مطلقاً نمیتوان بحث علل و معالیل را پیش کشیده یا برای آنان تسلسلی تصور نمود.

**دلیل دوم . . .** از آنجائی که هر تسلسلی از مبدائی شروع میگردد  
 و اگر مبداء اولیه نباشد اصولاً سلسله زنجیر علل و معالیل بوجود نمی آید  
 لذا تصور مبداء پیدایش تسلسل خود بخود ذهن انسان را به علت اولیه  
 رسانیده و قبول تسلسل علل و معالیل را غیر ممکن میسازد مثلاً تصور اینکه  
 مبداء اولیه اشکال هندسی نقطه بوده و اگر نقطه بوجود نیاید خط و سطح  
 و حجم موجودیت نخواهد یافت یا اینکه مبداء اعداد عدد واحد میباشد و  
 اگر عدد واحد نباشد اعداد متعدد موجود نمیکردد و اگر ذره الکترون  
 نباشد ماده و جسم موجود نمیکردد پس تصور این واحد اولیه خود بخود  
 میرساند که کثرات از مبداء اولیه و نقطه واحد شروع گشته و لذا تسلسل  
 و دور بدلائل عقلی باطل و غیر قابل قبول میباشد .

**سلسله مونثات و آثارات**



## رفع اوهام و خرافات در شناخت الوهیت

فکر انسان پس از آنکه وجود خداوند را درک و لزوم دخالت یك اراده مطلق را در خلق عالم استنباط نمود سعی کرد که بداند مبداء اصلی عالم یعنی ذات باری تعالی چگونه با عالم کون ارتباط یافته و خود را با خلق مرتبط میسازد در بدو امر چون فکر نارسا و نابالغ انسان نتوانست کیفیت این ارتباط را بطور صحیح و منطقی توجیه نماید لذا گرفتار برخی از اشتباهات و انحرافات گردید و امروز نیز با وجود آن که تکامل قابل ملاحظه‌ای نصیب انسان گردیده است معیناً آثار این اوهام در زوایای ذهن انسانی باقی مانده و هنوز هم در چنین عصر درخشان دانش نشانه‌های این خرافات از خاطر بشر محو نشده است . البته اگر بخواهیم کلیه اوهام و خرافاتی را که در شناخت الوهیت در ذهن بشر باقی مانده است مورد مطالعه قرار داده و نقطه‌های انحرافی این اعتقاد را نشان دهیم و ضمناً کیفیت ارتباط خداوند را با خلق بنحو صحیح توجیه نمائیم ناچار باید انواع



خرافاتى را که در طول تاريخ حيات بشر موجود بوده است اجمالاً از نظر بگذرانيم تا با مطالعه اين عقايد انحرافى معلوم شود که فکر بشر در زمينه عرفان الهى چه تحولاتى حاصل نموده و چگونه از شرک ذهنى رهائى يافته و بتوحيد واقعى رسیده است .

اکنون با توجه بدین مقدمه ميتوانيم اوهام و خرافاتى را که در شناخت الوهيت وجود آمده است بشرح زير خلاصه نموده و مورد بررسى قرار دهيم .

**اول** اعتقاد بحلول ذات خداوند در مظاهر طبيعت

**Pantheism** (وحدت وجود)

**دوم** اعتقاد بحلول روح الهى در قالب بشرى

**Incarnation** (حلول و تجسد)

**سوم** اعتقاد به تجزيه خداوند به سه اقنوم

**Trinity** (تثليث)

**چهارم** اعتقاد به تجزيه خداوند بدو اقنوم

**Dualism** (ثنويت)

**پنجم** اعتقاد بقيام بسوى خداوند (قيام جسمانى)

### انحراف اول ... وحدت وجود

در موضوع اينکه خداوند با عالم هستى چگونه ارتباط مييابد از ابتداى پيدايش مکاتب فلسفى تا کنون دو عقیده متضاد مورد قبول علماء و فلاسفه قرار گرفته است يك دسته از مکاتب فلسفى که بعداً به «ته ايسم» **Theism** معروف گرديدند معتقدند خداوند جدا از عالم طبيعت بوده و

عالم فقط از او صادر گردیده است دسته دیگر که در زبان فلسفه به پانته ایسم **Pantheism** معروف اند خدا را حل در کائنات دانسته و بین خدا و طبیعت جدائی و امتیازی قائل نمیشاند دسته اول باصل برتریت خدا بر خلق **Transcendence** قائل بوده و دسته دوم به اصل اتحاد خالق و مخلوق **Emmanence** معتقد میباشند مقصود دسته اخیر از اتحاد خالق و مخلوق این است که وجود خالق و مخلوق یکی است حق باطن اشیاء و خلق ظاهر آنست و بطور کلی میان این دو عقیده سه اختلاف کلی وجود دارد .

اول طرفداران وحدت وجود بر خلاف ادیان که بسه عالم حق و امر و خلق قائل میباشند آنان فقط بدو عالم حق و خلق متحد قائل بوده و مجموعه عالم هستی را خدا میدانند .

ثانیاً آنان بر خلاف نصوص و کتب مقدسه که کائنات را مظهر مشیت الهی میدانند طرفداران این مکتب معتقدند عالم مظهر حقیقت و هویت الهی بوده یعنی از ذات الهی منبث گردیده است یعنی باعتقاد آنان ذات الوهیت متکثر گشته و بصور مختلفه عالم در آمده است در صورتی که ادیان تعلیم میدهند که ذات الهی مقدس از حلول و تجزی بوده و عالم خلقت فقط باراده و مشیت او بوجود آمده است . در صحت و یاسقم عقیده اخیر لازم است متذکر شویم که وحدت وجود بعلت آنکه روح الهی را حل در قالب و صور مادی میدانند دور از واقعیت شمرده شده و اعتقاد بوحدت خالق و مخلوق بنظر ادیان یکنوع انحراف شدید فکری محسوب میگردد چه که از این نظریه چنین برمی آید که ذات نامحدود الهی در ابعاد مادی مقید گردیده و کمال مطلق در نقص صرف تنزل نموده است یا اینکه حقیقت قدیم و ازلی

بر تبه حدوث در آمده و محدوث گشته . و غنای مطلق اسیر فقر شده و از مقام بلند استغناء بر تبه احتیاج تنزل نموده است و نتیجتاً از نظر این مکتب خدا برتر و بالاتر از جهان مادی نبوده بلکه در ردیف مخلوقات و در سطح عالم مادی قرار دارد با این توضیح معلوم است که عقیده وحدت وجود درست نقطه مقابل ادیان میباشد چه که تعالیم آسمانی و کتب مقدسه حقیقت الهی را مقدس از تشابه و تقارن<sup>۱</sup> میدانند تا چه رسد باینکه در صور مادی حلول نموده و محدود و مقید گردد .

اکنون برای اینکه اثبات نمائیم که حلول و تنزل خداوند بمقام خلق ورتبه بشری غیر ممکن الحصول بوده و حقیقت الهی بالاتر و برتر از عالم مادی میباشد دلائلی را اختصاراً خاطر نشان میسازیم .

الف ... اولین دلیل برتری خداوند را بادلیل عرضی لایب نیستس شروع نموده و متذکر می شویم که دانشمند مزبور در دلیل عرضی خود *The argument from contingency* که در اثبات خداوند بیان نموده است چنین مینویسد در عالم طبیعت شما نمی توانید شئی را پیدا کنید که وجودش منوط بعوامل غیر از خود نباشد و در وجود یافتن محتاج بعوامل دیگری نگردد با این وضع هر شئی در عالم قائم بغیر بوده و عرضی خواهد بود وی پس از اثبات عرضی بودن موجودات میگوید چون اشیاء قائم بغیر بوده و عرض میباشد پس وجود بالذات و جوهر مطلق وجود دارد که آن ذات باری تعالی است اکنون بانوجه به استدلال عرضی لایب نیستس نتیجه دیگری بدست می آید و آن این است که اگر طبق عقیده وحدت وجود خدا جزئی از عالم باشد و یا حلول در عناصر طبیعت نماید در چنین صورت

---

۱- لا تجعلوا لله انداداً یعنی قرار ندهید بر خداوند مثلی را (قرآن کریم)

خدا نیز شیئی عرضی خواهد بود در صورتی که ما گفتیم خداوند (شیئی بالعرض) نبوده بلکه جوهری واجب الوجود Necessary being میباشد دروجه اختلاف بین جوهر و عرض فلاسفه گویند جوهر Essence درست مفهوم مخالف متضاد عرض Contingence بوده یعنی جوهر بر خلاف عرض که قائم بغیر است قائم بالذات میباشد بعبارت دیگر جوهر ماهیتی است که دروجود یافتن محتاج بدیگری نمیکرد .

ب ... حرکت و تکامل لزوم ذاتی عالم بوده و جمیع اشیاء طبیعت از همه جهات متحرك میباشد بطوری که درصحنه خلقتشئی ساکن نمیتواند وجود یافته و باقی بماند حرکت بهر شکلی که انجام گیرد مثلا حرکت جوهری باشد یا عرضی کیفی باشد یا کمی موضعی باشد یا جهانی درونی باشد یا بیرونی در نتیجه دخالت يك عامل بیرونی انجام میگیرد و این عوامل بیرونی محرکات خارجی نامیده میشود و از آنجائی که هر متحركی با يك شیئی غیر از خود متحرك میگردد لذا محرك اصلی عالم خلقت نیز يك حقیقت خارجی خواهد بود چه اگر خالق عالم حل در کائنات شود آنوقت دیگر محرك نبوده بلکه خود متحرك یعنی محتاج بمحرك غیر از خود خواهد بود .

اگر تصور کنیم که ذره ای در روی خط منحنی حرکت میکند مسلماً عوامل خارجی این حرکت را بوجود می آورد و یقین است که این عوامل خارجی با خود ذره فرق دارد با این حساب نمی توانیم يك جسمی را از عوامل خارجی آزاد کنیم بنابراین هر جسمی جسم دیگری را بحرکت می آورد و این تسلسل الهی غیر النهایه ادامه می یابد تا وقتی که نقطه ای را تصور کنیم که او مبداء این تسلسل حرکات شناخته میشود .

پس مجموعه محرکات عالم نیز يك محرك نهائی میرسد که آن  
ذات باری تعالی بوده و خارج از جهان مادی قرار داشته و مقدم بر اوست  
این محرك نهائی عالم خلقت تحت تأثیر هیچ نوع محرکات خارجی قرار  
نداشته بلکه قائم بالذات و ابدی و ازلی و برتر از شئون عالم مادی میباشد.

## تقدم خدا بر خلق

اگرچه خداوند من جمیع الجهات مقدم بر عالم میباشد و لکن اگر بخواهیم که کیفیت سبقت و تقدم الهی را بر خلق خلاصه کرده باشیم لازم است متذکر شویم که این تقدم چند جنبه کلی دارد .

اول آنکه خداوند از جهت ذات مقدم بر عالم بوده یعنی قبل از آنکه خلقی بحسب مادی وجود داشته باشد ذات خداوند موجود بوده است .  
بعبارت ساده تر علت اصلی عالم که ذات باری تعالی است بر معلول خود که عالم هستی است تقدم ذاتی دارد .

دوم آنکه تقدیم دیگر خداوند بر این عالم تقدم شرفی و صفاتی است یعنی خداوند بالذات مستغنی از خلق بوده و حال آنکه عالم در پیدایش و بقاء محتاج بخداوند میباشد بعبارت دیگر خداوند در وجود محتاج بعالم نیست و حال آنکه عالم در وجود محتاج بخالق است چه اگر خالق نمیبود خلقی تحقق نمی یافت پس خداوند واجب الوجود است زیرا که خود خالق

وجود خود میباشد و حال آنکه عالم ممکن الوجود است یعنی در خلق یافتن محتاج بوجود واجب میباشد .

بنابراین نتیجه میگیریم که حقیقت الوهیت من حیث الذات والصفات والشرف مقدم بر کائنات است با توجه بدلائل فوق اگر چنانچه خداوند حلول در کائنات نماید و با عالم وجود متحد گردد در این صورت تقدم ذاتی و صفاتی برای حقیقت الهی نخواهد بود . بلکه او نیز در ردیف خلق قرار گرفته و مانند مخلوق خود محتاج و محدود خواهد گردید .

و ... فلاسفه الهی مانند ارسطو و بوعلی سینا برای ایجاد و تحقق هر چیز چهار علت فاعلی و غائی و صوری و مادی تصور مینمودند علت فاعلی و غائی را علت بیرونی و علت مادی و صوری را علت درونی اشیاء میدانستند اکنون با توجه باینکه در خلق هر شیئی این چهار علت شرط ضروری بشمار میرود اگر خلق عالم را معلول علل اربعه بدانیم در این صورت هیچوقت علت فاعلی عالم که ذات باری تعالی است در درون خلقت نخواهد بود بلکه منطقاً لازم می آید که این علت اصلی يك حقیقت خارجی یعنی خارج از دایره جهان مادی باشد .

### دوم ... حلول و تجسد

از قدیم الایام در برخی از مکاتب فلسفی<sup>۱</sup> و همچنین در میان بعضی از پیروان بادیان و مذاهب اعتقاد به تجسد روح الهی در قوالب مادی وجود داشته است و با آنکه کتب مقدسه حلول روح الهی را در هیکل بشری برخلاف توحید دانسته اند معیناً عده ای معتقد بوده اند که ذات الهی در جسد انسان حلول نموده و تجسد مادی یافته است این اعتقاد نه تنها در عقاید

فلسفی فلاسفه یونان و هند بچشم میخورد بلکه در میان برخی از فرق و مذاهب مانند تصوف اسلامی همچنین در عرفان مسیحی نیز دیده میشود. در عرفان مسیحی حضرت مسیح تجسد مادی پدر آسمانی و صورت خدای نادیده است چه که بعقیده آنان طبق مندرجات انجیل روح الهی بشکل کبوتر نزول کرده و در جسد مسیح قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

چنانچه در انجیل یوحنا باب اول آیه اول میفرمایند «درابتداء کلمه بود کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و درآیه چهارده اضافه میکنند که کلمه جسم گردید در میان ما ساکن شد.»

در عقاید هندی نیز اعتقاد بجنین تجسدی بچشم میخورد و چنانچه در کتاب داستان کریشنا مذکور است که کریشنا در گفتگوی خود با ارجنا گفت برآستی میگویم هر کس مرا در همه اشیاء و همه اشیاء را در من دید من او را از دست نمیدهم در کتاب ودا می نویسد آنکس که این جهان را آفرید همین جهان است خلق و مخلوق یکی است این حقیقت را بدان که خدا تو هستی برای اینکه نمی توانی جز آفریننده چیز دیگری باشی چون پیرون از وجود آفریدگار هیچ جای دیگر وجود ندارد که تو در آنجا بتوانی زیست. این نوع اعتقادات بهر شکل که باشد یکنوع او هام فکری و انحراف ذهنی در شناخت الوهیت محسوب میگردد چه معلوم است که این نوع افکار روح عظیم و نامحدود الهی را بدرکات محدود و مقید مادی تنزل

---

۱- با آنکه در انجیل صریحاً گفته شده است که خداوند یکی است مهذا اعتقاد به حلول روح الهی در قالب بشری وجود داشته است چنانچه در رساله اول پولس بقرنتیان مذکور است لکن ما را يك خدا است یعنی پدر.

۲- عقیده به تثلیث را قبل از مسیحیت یکی از علمای یهود بنام فیلون که در قرن اول قبل از میلاد میزیسته است بیان نمود.



داده و کمال مطلق را بنقص صرف میکشاند . البته واضح است که این نوع اعتقاد مغایر بانصوص مقدسه بوده و درحقیقت ازعدم ادراک مفاهیم کتب آسمانی سرچشمه گرفته است

### سوم ... تثلیث و ثنویت

اعتقاد به تثلیث یا تجزیه خداوند سه اقنوم یعنی اب و ابن و روح القدس نیز یکی دیگر از عقاید خرافی است که در شناخت الوهیت پیدا شده است این اعتقاد از مخترعات عرفان مسیحی نیست بلکه در میان ملل دیگر نیز شبیه باین اعتقاد وجود داشته است بطوری که در عقاید هندی و بودائی و فلاسفه غیر مسیحی<sup>۱</sup> نیز این سه اقنوم موجود بوده است مثلاً این اعتقاد در هندوایسم بنام (تری مورتی) یا «تثلیت هندی» نامیده میشود . در آثار و معابد هندو معمولاً خدا بایک بدن و سه سر نشان داده میشود و مقصود از آن سه سر مظهر سه گانه خداست که برهما و ویشنو و شیوا نامیده میشود برهما خدای آفریدگار Godofcrater و ویشنو خدای نگهبان Godofpriserer و شیوا خدای انهدام Godofdestroyer است .

در سال ۵۵۰ قبل از میلاد که بودا برای اصلاح و تجدید عقیده کهنه و قدیمی هندی قیام کرد او نیز در اصول عقاید خود همین تثلیث را پذیرفت منتهی در این نهضت مذهبی تازه این سه اقنوم بنام های بودی - جینست - جینا نام گذاری گردید .

حال طبق اعتقاد تثلیث هندی و یا تالوث مسیحی خدا میتواند به اقانیم سه گانه تجزیه شده و منکثر گردد علمای علوم الهی اخیر معتقدند از آنجائی که تجزیه ذات الهی امکان عقلی ندارد لذا تثلیث بهر شکلی که باشد

انحرافی در شناخت الوهیت محسوب می‌گردد.

انتقادی را که علمای الهی بر تثلیث گرفته‌اند بشرح زیر می‌باشد .  
**اول** ... موضوع تثلیث واقانیم ثلاثه مسیحی ذات خداوند را که از هر نوع نسبت و تقید آزاد و منزله می‌باشد محدود و مقید می‌سازد این انتقاد بر تثلیث هندی (تری مورتی) نیز وارد می‌باشد . چه در عقاید هندو نیز خداوند به سه اقسام تجزیه و در سه شخصیت مقید گردیده است .

**دوم** ... اگر روح القدس و مسیح که اقسام دوم و سوم می‌باشند بمقیده کلیسا از خداوند صادر شده‌اند پس این دو اقسام مخلوق و حادث بوده و مخلوق محدث نمی‌تواند در ردیف اقسام اول که قدیم و ابدی است قرار بگیرد و اگر خالق در ردیف دو اقسام دیگر قرار گیرد او هم در ردیف مخلوق خواهد بود .

**سوم** ... بنا بر آیات انجیل مسیح تا قبل از اینکه از یحیی تعمیده دهنده غسل تعمید یابد فقط مقام بشری داشت و خود را ابن انسان می‌نامید و در موقع تعمید بود که فرشته خداوند بر او حلول کرده و به صفت ابن الهی مخصص گردید پس اگر مسیح را اقسام دوم و روح القدس را اقسام سوم بدانیم غلط خواهد بود بلکه باید خدا اقسام اول و روح القدس اقسام دوم و مسیح اقسام سوم باشد و چون طبق مندرجات انجیل مسیح مولود و مخلوق روح القدس می‌باشد پس اقسام سوم است.

علاوه بر تثلیث مسیحی و هند و با اعتقاد دیگر بر می‌خوریم که آنرا

---

۲- قرآن کریم نیز تثلیث مسیحیان را مورد انتقاد قرار داده و در سوره النساء آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ می‌فرماید یا اهل الكتاب لاتنلوا فی دینکم ولاتقولوا علی‌الاله الحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة القاها الی مریم ذرور منه فامنوا باالله ورسله ولاتقولواثلاثه.

مذهب ثنوی یا Dualism یعنی دو تاپرستی نامند . ثنویت عبارت میباشد از اعتقاد بدو نیرو و یا دو اصل متساوی و متقابل که دائماً با یکدیگر در ستیزند مانند اعتقاد بدو اصل اهورامزدا و اهریمن در آئین زردشت و همچنین بدو عامل خوبی و بدی و نور و ظلمت که در آئین مانی که در قرن سوم میلادی طلوع کرد وجود داشته است . این عامل ظلمت و شرارت که در ادبیات زردشتی اهریمن نام دارد در مسیحیت و اسلام بنام شیطان نامیده میشود که با اراده پدر آسمانی و یگانه فرزند او مخالفت میورزد و با آنان بجنگ و ستیز برمی خیزد و عاقبت در این ستیز شیطان شکست خورده و بدوزخ واصل میگردد.<sup>۱</sup>

#### چهارم ... قیام بسوی خداوند

برخی از پیروان ادیان و مذاهب جهان بقیام و معراج جسمانی مظاهر مقدسه قائل بوده و معتقدند که رسول و پیامبر با جسد مادی و عنصری بآسمان عروج و بر عرش الهی ساکن گردیده است از این اعتقاد چنین بر می آید که خداوند را مکان مخصوصی در آسمان بوده و با گروه ملائکه مقریین و قدیسن در آن ساکن میباشد چنانچه در عرفان مسیحی تعلیم داده میشود که خانه پدر در آسمان است و در ادعیه مسیحی هر روز این بیان انجیل خوانده میشود ( ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد .<sup>۲</sup> همچنین یگانه فرزند او یعنی عیسی مسیح از آسمان نزول و سروز بعد از شهادت نیز با جسد مادی بآسمان صعود نموده و دوباره در

۱- مکاشفه یوحنا باب بیستم باب دوازدهم

۲- انجیل متی باب ششم آیه ۹

جلال پدر خویش ساکن گردیده است.

این اعتقاد در دیانته یهود بشکل دیگری وجود دارد چنانچه طبق مندرجات تورات زمانی خداوند در کوه سینا ساکن بود و اسرائیل تصور میکردند که موسی در بالای کوه با خدا تکلم میکند. در عرفان مسیحی خداوند محل خود را تغییر داده و با آسمان رفته است مسلماً این کیفیت تصور از خداوند در یهود و مسیحیت معلول ضعف قوای فکری و تنگی افق بینش انسان در ایام گذشته بوده است والا این واضح است که تصور و اعتقاد بقیام جسمانی و معراج بسوی خداوند با جسم مادی مانند اعتقاد به تثلیث و حلول یکنوع شرك ذهنی است که شدیداً باید از آن احتراز نمود چه که اگر تصور کنیم که خدا را محلی در آسمان موجود میباشد یعنی ذات الهی را مقید در يك مكان معین دانسته ایم و مسلماً اگر خداوند تحت مکان درآید محدود بوده و يك شیئی محدود مالا ناقص خواهد گردید و لذا اعتقاد بقیام جسمانی نتیجه اش تزلزل ارکان توحید و الوهیت خواهد بود. باضافه نتیجه ای که از قیام جسمانی حاصل میگردد این است که خداوند فقط در يك مكان ساکن بوده و نقاط دیگر عالم خالی از وجود او میباشد. البته با توجه بدین مطلب که خدا همه جا حاضر و ناظر و بر همه چیز غالب و محیط میباشد لذا تصور مکان مخصوص برای ذات نامحدود الهی دور از عقل سلیم بوده و بالنتیجه نظریه قیام بسوی او برخلاف واقعیت و حقیقت خواهد بود.

شاید ذر بدو امر تصور شود که ادیان گذشته در معرفی و توصیف خداوند راه غیر واقعی نشان داده اند و لکن باید توجه داشت که عرفان ذات و صفات

---

۱- چنانچه در آیات قرآن کریم آمده است که خداوند فرمود اینما کنتم فهممکم یعنی هر جا که شما باشید پس خداوند باشما است ایضاً در قرآن میفرماید فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی هر کجا که روی بگردانی صورت خدا است.

الهی و درك کیفیت ارتباط او با خلق بستگی مستقیم بارشد قوای فکری و روحی بشر دارد و ادیان گذشته در زمانی ظاهر شده اند که انسان مراحل ابتدائی فکر و عقل را میگذرانیده است لذا درچنین موقعیتی ناچاراً ارتباط خالق و انبیاء بطور ساده و درلباس مادی توجیه گردیده است.

### نتیجه

از مطالبی که فوقاً مورد مطالعه ما قرار گرفت نتایج زیر حاصل میگردد :

- ۱- ... اگرچه نوع انسان در گذشته ایام بعثت عدم بلوغ فکری درشناخت الوهیت گرفتار برخی از انحرافات ذهنی گردیده بود ولی امروز تکامل فکر انسانی سبب شده است که این اعتقادات غیر واقعی تغییر یافته و بشر بتوحید ذات و توحید صفات الهی واصل گردیده است .
- ۲- ... امروز که بشر در شناخت حقایق روحانی پیشرفتهای عمیقی نموده است خوب میدانند که توحید واقعی آن است که ذات الهی را مقدس از نزول و حلول و صعود و خروج دانسته و جهان را صادر از مشیت و اراده او بداند .

## تصویر ذهنی مادر مورد خدا

آنچه که از تاریخ تطور عقاید ملل برمیاید این است که افکار بشری در زمینه شناخت خداوند سیر کمالی داشته است یعنی افکار وی بتدریج از یک حالت افسانه‌ای و اسطوره‌ای شروع گشته و با گذشت زمان و توسعه افق دایره دانش و بینش تصویر منطقی تری از خداوند بوجود آورده است بطوریکه انسان یکروز تصور مینموده است که خداوند بر بالای کوه سینا است و با حضرت موسی تکلم میکند ولی این افکار با گذشت زمان نسبتاً طولانی تغییر کرده است و در مسیحیت تصور میشد که خداوند از کوه سینا به آسمان رفته است و اکنون در آسمان است چنانچه در ادعیه مسیحی گفته میشود .

( ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد ) ولی پس از آنکه جهان شناسی ما تغییر کرد و فیزیک اثبات نمود که جهان و آنچه در اوست از زمین و آسمان همه یک پدیده مادی است لذا طرح و تصویر قدیمی نسبت بخداوند جای خود را بتصویر جدیدتری سپرد و آن

این بود که خداوند (خارج از جهان مادی است) اکنون با این توضیح ملاحظه می‌کنیم که تصویر ذهنی بشر در مورد خداوند پیوسته متغیر بوده است در حقیقت باید گفت که تکامل علم فیزیک و جهان‌شناسی تصویر ما را در باره خداوند تغیر داده است اکنون از این تغیری که ذهن بشری در مورد شناخت خداوند حاصل نموده است برخی از علمای مادی مانند فروید چنین نتیجه می‌گیرند که اندیشه خداتنها يك تصویر ذهنی و درونی بوده و واقعیت بیرونی ندارد<sup>۱</sup> ولی اگر از افرادی که چنین نتیجه غیر واقعی را عنوان می‌کنند سؤال شود آیا تصویر ذهنی بشر در مورد شناخت (ذره اتم) متغیر نبوده است؟ و آیا تغیر مفاهیم ذهن انسان در مورد شناخت ماده و ذره اتمی دلیل بر این است که اتم ساخته ذهن بشری بوده و واقعیت خارجی و بیرونی ندارد؟ مسلماً جواب منفی است پس نتیجه می‌گیریم آنچه که تاکنون در مورد شناخت خداوند تغیر کرده است تصویر ذهنی بشر بوده است نه وجود واقعی و حقیقی خداوند که اینک تمام ادیان و مکاتب الهی متذکر بوده‌اند که آنچه را ذهن مادر باره الوهیت تصویر میکنند مطابق با واقعیت الهی نبوده و خداوند بر تر از خیال و قیاس و گمان و وهم انسان میباشد در حقیقت شناخت ما در باره ذات مطلق الهی متناسب با قدرت فکر و بعد زندگی بوده است و هیچ زمان تصویر ذهنی مادر مورد خداوند مطابق با حقیقت الهی نبوده است در این مورد حضرت امیر چه خوب فرموده است.

کَلِمَاتٌ تَمُوءُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيكُمْ فَهِيَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ.

---

۱- این انتقاد را شخصی بنام Robinson که در ظاهر کشتی و در باطن مادی بوده است در کتابی بنام Honest To God بنویسید بنی صدیق بخداوند نوشته است و در آنجا متذکر شده است که ایده خدایک تصویر درونی Inner Projection می‌باشد.

## کیفیت ارتباط خداوند باعالم خلق

در موضوع این که خداوند رحمان چگونه با عالم امکان ارتباط می یابد و اراده خود را در حوادث جهان دخالت می دهد آراء و نظریات مختلفی از ناحیه فلاسفه بیان گردیده است . صرف نظر از عقایدی که تاکنون در این مورد مطرح گردیده است آنچه بنظر میرسد این است که خداوند بدو وسیله یا بدو شکل باعالم وجود ارتباط می یابد. اولین شکل این ارتباط ارتباطی است که بوسیله مظاهر امر یعنی انبیاء انجام میگیرد و خداوند بواسطه سفر و فرستادگان خود باعالم انسانی مرتبط گشته و بوسیله آنان اراده خود را در سر نوشت انسان و سیر تاریخ بشر دخالت می دهد. دومین شکل این بستگی ارتباطی است که بوسیله قوانین طبیعی انجام میگیرد بدین طریق که خداوند از مجرای قوانین طبیعت باعالم وجود ارتباط یافته و اراده خود را از طریق نوامیس و قوانین مادی بر پدیده های عالم تحمیل مینماید در این حالت میان قوانین طبیعت و اراده



الهی تفاوتی وجود ندارد چه که طبیعت محفظه قوانین الهی بوده و اسم مکون او بشمار میرود بعبارت دیگر قوانین طبیعت تظاهر بیرونی اراده الهی میباشد با این توجیه معلوم است که اگر چه حوادث عالم مانند مرگ و تولد نمو و تکامل تغییر و تجدید ظاهراً طبق قوانین عمومی انجام میگیرد ولی در حقیقت باراده حی قدیر تحقق می یابد چه که مولد و موجود این قوانین کلی و اجباری اراده مطلق الهی بوده و مشیت غالبه اوست که بوجود آورنده نظام عمومی و قوانین کلی خلقت میباشد قوانین طبیعی در مثل مانند مجاری و فتواتی است که اراده الهی از آن گذر نموده و بر پدیده های عالم حکومت مینماید و لذا از آنجائی که بین اراده الهی و قوانین طبیعی وجه افتراقی وجود ندارد علی هذا هر پدیده ای که بر طبق قوانین طبیعی انجام گیرد گوئیم که بنا بر مشیت الهی تحقق یافته و اراده حضرت الوهیت در آن دخالت داشته است.

اکنون با توجه به این نکته که میان قوانین طبیعی و اراده الهی تفاوتی وجود ندارد و نوامیس طبیعی در حقیقت ترجمان اراده الهی میباشند مثلاً وقتی که میگوئیم صلح بشر قانون طبیعی بوده و اصل تعاون بقا با وحدت و هماهنگی که در طبیعت حکمفرما است تطابق دارد یعنی قانون صلح خواست و اراده حضرت الوهیت میباشد چه گفتیم نظم طبیعی ظاهر کننده و نشان دهنده اراده الهی میباشد .

لذا نتیجه میگیریم که علمای علوم انسانی و طرفداران اتحاد بشری با تکیه قوانین مسلم طبیعی که تظاهر بیرونی مشیت الهی است یقین دادند که دیر یا زود بشر با صلح اتحاد عالم انسانی توجه نموده و در برابر این ناموس الهی سر تعظیم و تسلیم فرود خواهد آورد .

## فصل دوم

### احساسات مشترك مذهبی در بشر

دین ستاره راهنمای جاودانی  
است که هر چه فضای زمین  
تیره تر میگردد روشنتر میدرخشد  
کارلایل

تاریخ زندگانی و سرگذشت اجتماعات اولیه بشری حاکی است که مذهب و دین رکن مهمی از مظاهر تمدن گروههای اولیه انسانی بوده . و اعتقادات روحانی در میان کلیه جوامع بدوی وجود داشته است . در زمانی که هنوز آثاری از تمدن و فرهنگ و علم و هنر مشاهده نمیشد و بشر بطور ساده و ابتدائی زندگانی مینمود در همان زمان احساسات مذهبی رکن، مهمی از مظاهر اجتماعات بدوی محسوب میشده است و وجود این اعتقادات مذهبی در اقوام و ملل ابتدائی ما را بدین نتیجه میرساند که توجه ب مذهب و دین يك احساس فطری است که از درون روح انسان سرچشمه میگیرد

وزائیده تمایلات فطری و ذاتی بشر میباشد لذا برخلاف آراء و عقاید برخی از مکاتب مادی و احساس مذهبی زائیده عوامل اقتصادی و تولیدی و یا مولود ترس و جهل انسان از قوای طبیعی نبوده بلکه این احساس ریشه های عمیقی در روح انسان دارد برخی از دانشمندان روانشناس معاصر مانند ادلر و یونگ که درباره وجدان مکتوم و ضمیر ناخود آگاه **Unconscience** تحقیقات دامنه داری داشته اند بدین نتیجه رسیده اند که کلیه مظاهر مختلفه تمدن ریشه هائی در روح انسانی دارد و برخی از علمای روانشناس با مطالعه عمیق جنبه روانی مذهب بر ریشه احساس مذهبی در انسان پی برده و اثبات کرده اند که تمایل دینی و عاطفه مذهبی یکی از جلوه های ثابت و طبیعی روح انسانی است که اساساً و به ذات مستقل از سایر پدیده ها و کیفیات بوجود می آید و بکنوع ادراک و تمایل فطری است که از وجدان مکتوم و ضمیر ناخود آگاه بشر سرچشمه میگیرد . در حقیقت هر تحولی که در مصنوعات و طرز زندگی انسان بوجود می آید ریشه ای در فطرت انسانی دارد و سازمان روحی و درونی ما است که مظاهر مختلفه تمدن را بوجود آورده و هنر و ادبیات و علم و فلسفه و سایر مظاهر دیگر مدنیت بشری را تکامل و گسترش میبخشد . علمای علوم روانی گویند در نهاد انسان احساسات یا حوائجی فطری وجود دارد که هر کدام از آنان منشاء و مولد یکی از مظاهر تمدن بشری بشمار میرود مثلاً احساس زیبایی **Sentiment of beauty** بوجود آورنده هنر و صنایع مستظرفه بوده و حس کنجکاوی و حقیقت جوئی **Sentiment of reality** خالق علوم و منشاء تحقیقات و اکتشافات میباشد همچنین احساسات و تمایلات مذهبی نیز مانند احساس علمی و احساس هنری یک احساس فطری بوده و

علت اصلی توجه و تمایل انسان به مذهب گردیده است در حقیقت این احساس و کشش درونی سبب شده است که عشق پیرستش و توجه به مبدء اصلی جهان و اعتقادات روحانی در انسان بوجود آید خصوصاً چیزی که بیشتر از همه فطری بودن احساسات مذهبی را نشان میدهد عمومی بودن این احساس است بطوریکه در تاریخ ملل گذشته هیچ ملتی را نمیتوان پیدا کرد که حائز یکنوع احساس مذهبی مخصوص بخود نباشد .

اگرچه این اعتقادات بسیار ساده و ابتدائی تا حدودی دور از واقعیت بنظر میرسد ولی آنچه مسلم میباشد این است که پیدایش مذاهب ابتدائی نشانه آن است که احساس مذهبی ریشه های فطری داشته و انسان از بدو پیدایش بدن بال این احساسات طبیعی کشیده شده و این کشش درونی است که در حقیقت معتقدات روحانی را بوجود آورده است. جامعه شناس بزرگ فرانسوی دور کایم در کتاب دین و جامعه Religion And society مینویسد احساسات مشترك و متنق الرأی مذهبی مؤمنین بادیان در تمام ازمنه تاریخ نمیتواند بر اساس دروغ و اغفال فرض شود<sup>۱</sup> یکی دیگر از روانشناسان بزرگ اروپا بنام جولیان ها کسلی گفته است احساسات مذهبی مانند احساس هنری و احساس مذهبی و احساس ادبی يك عاطفه درونی Inner Projection است مقصود این دانشمند این است که توجه و تمایل بحقایق روحانی در نهاد انسان بودیعه گذاشته شده و مذهب مانند احساس ادبی و هنری از تمایلات فطری و احساسات درونی انسان سرچشمه گرفته است شاید بعضی تصور کنند که چون مذهب ریشه فطری دارد لذا فاقد منشاء الهی بوده و فقط و فقط معلول

---

1- Our Entire Study Rests Upon This Postulate That The Unanimous Sentiment Of The Believers Of All Times Can Not Be Purely Illusory.

ساختمان درونی بشر و مولود تصورات باطنی وی میباشد که اینک امروز در میان برخی از متفکرین غربی اعتقاد به مذهب بدون وحی **Religion without revelation** وجود دارد.

ولی نکته دقیق اینجاست که فطری بودن احساسات مذهبی هرگز الهی بودن آنرا نفی نمیکند زیرا احساسات خفیه درونی و عواطف نهفته در روح انسانی زمانی بظهور میرسد و برسد و کمال میگراید که يك عامل بیرونی در آن تأثیر و دخالت نماید مثلاً تا معشوقی در خارج وجود نیاید احساس عشقی بیدار نمیشود و تاهنری در خارج موجود نشود ذوق هنری تحریک نمیکردد و تا عاملی روحانی در خارج متجلی نگردد احساس مذهبی بوجود نیاید آن عامل خارجی که احساس مذهبی را بیدار و معتقدات روحانی را بوجود میآورد ظهور ادیان و تجلی مظاهر مقدس و رسولانی است که در طول تاریخ مبعوث گشته و عواطف روحانی و مذهبی را تحریک مینمایند ، مثلاً اگر عیسی مسیح ظهور نکرده بود هرگز احساسات روحانی مؤمنین بوی بیدار نمیکردید و آنهمه آثار محیر العقول مانند قربانی و فدیة و شهادت و نثار و ایثار مسیحیان اولیه بوجود نمیآمد بنابراین با این توضیح بخوبی معلوم است که دین و احساس مذهبی **Reigious sentiment** مانند احساس هنری و ادبی و عشقی دو وجه متمایز دارد يك جنبه آن درونی **Subjective** بوده و جنبه دیگر آن جنبه بیرونی **Objective** است. البته معلوم است که جنبه درونی این احساس عبارت از تمایل فطری انسانی بوده و عامل بیرونی و خارجی آن قیام انبیاء است که با ظهور خود احساسات مذهبی و عواطف معنوی را تحریک نموده و آنرا به بهترین شکل و زیباترین وجه در جامعه انسانی

متجلی میسازند . البته وقتی که احساس مذهبی را نام میبریم مقصود ما ایمان و بستگی مستقیم یکی از انبیاء و یا اعتقاد بیک دین مخصوص نیست بلکه احساس مذهبی بطور اعم آن میباشد یعنی آن احساس مذهبی که بطور شامل محبت خداوند و اعتقاد بلزوم دخالت اراده و مشیت او در جهان طبیعت و در حوادث عالم است .

این نوع احساس در اکثر مردم حتی در دانشمندانی مانند ولتر و دیدرو که از مخالفین سرسخت اباء کلیسا بودند وجود داشته است و همچنین این احساس در متفکرین بزرگ علوم که ظاهراً خود را از طرفداران با حرارت وجدی ادیان نشان نمیدادند موجود بوده است . چنانچه عالم بزرگ فیزیک عصر ما آلبرت اینشتین در کتاب جهان از نظرم مینویسد بسختی میتوان در بین مغز های متفکر جهان کسی را یافت که دارای یکنوع احساس مذهبی مخصوص بخود نباشد این مذهب با مذهب بیک شخص عادی فرق دارد . ولتر میگوید جهان مرا حیران میکند من نمیتوانم فکر کنم که این ساعت بوجود آمده و ساعت سازی نداشته است .

## کیفیت پیدایش ادیان

گروهی از علمای مادی معاصر معتقدات مذهبی را معلول عواملی مانند ترس و جهل دانسته و گویند که بشر اولیه برای اینکه رنجهای خود را تسکین داده و قابل تحمل بسازد و در برابر قوای قهار طبیعت توانائی ایستادگی داشته باشد بهخدایان متعددی قائل گردید این تمایل بتدریج معتقدات ساده و ابتدائی را که در زبان جامعه شناسان توتمیسم<sup>۱</sup> و پولی ته ایسم گفته میشود بوجود آورد بعقیده آنان همین عقاید بدوی بود که بتدریج تکامل یافته و بادیان و مذاهب بزرگ کنونی تبدیل گردیده است نتیجه‌ای که از این طرز تفکر بدست آورد مانند آست که ادیان

---

۱- توتمیسم موجود جاندار یا بی جان و اغلب یک حیوان یا یک گیاهی است که افراد گروه خود را از اخلاف آن می‌پنداشتند و افراد این قبیله خود را با هم خویشاوند می‌شمردند و سعی می‌کردند حرکات آن حیوان را تقلید کنند و علامت خود را آن حیوان قرار دهند .

ومذاهب جهان بهیچوجه منشاء الهی و مافوق طبیعی نداشته بلکه صرفاً مخلوق اندیشه و فکر بشری میباشند .

زیگموند فروید<sup>۱</sup> بیشتر از دیگران این مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نتیجه گرفت که ضعف بشری در برابر قوای قهار و قوای حیات بخش طبیعت او را وادار باطاعت از مذاهب بدوی و خدایانی موهوم و خیالی نمود و درحقیقت این ترس و جهل بود که اساس معتقدات مذهبی را در بشر بوجود آورد اکنون برای اینکه این نحوه تفکر را ارزیابی نموده و درجه صحت و سقم آن را مشخص نموده باشیم متذکر می شویم که حس بیم و امید و حیرت و خضوع اگرچه برای رشد و نمو احساسات مذهبی عامل موثری بشمار میرود ولیکن این عوامل موثره هرگز نمی تواند علت بوجود آورنده آن محسوب گردد بعبارت دیگر ترس و جهل شرط توسعه معتقدات مذهبی می تواند باشد ولی علت موجد آن نیست . اشتباه فروید در این است که وی علت موثره را بجای علت فاعلی تصور نموده است مثلاً تشعشع آفتاب برای پرورش نباتات و انسان علت موثر می باشد ولی علت مولده و بوجود آورنده آن نیست مثلاً حس توجه و تقلید توأم با حس بیم و امید و حیرت باعث پیدایش خط و علم می باشد و هر معلمی از وجود این استعداد برای پرورش دادن محصل خود استفاده میکند ولی آیا این شرایط دلیل بر آنست که علم و خط از روی این شرایط بدست آمده ؟ و مخلوق موهومی و ذهنی فکر بشر می باشد ؟ و یا اینکه مرئی در پیدایش آن موثر نبوده است ؟ مسلماً جواب منفی است تکامل معتقدات مذهبی بشر نیز عیناً مانند علم و خط يك محصل است یعنی تکامل خط

---

۱- فروید این بحث را در کتاب آینده يك پندار آورده است.



محصل حاکی از آن است که وی بر حسب استعداد تربیت یافته است ولی  
این مسئله بهیچوجه وجود معلم و واقعیت وجود مربی را نفی نمی نماید اکنون  
برای اینکه مطلب را بیشتر مورد مطالعه قرار داده باشیم دلائل دیگری  
را خاطر نشان میسازیم .

## اثبات الهامی بودن منشاء ادیان

### دلیل اول ...

یکی از دلایلی که الهی و آسمانی بودن ادیان را با ثبات میرساند وحدت ادیان در اصول اعتقادات میباشد بطوریکه ادیان گذشته با وجود اختلاف فاحشی که در زمان و مکان پیدایش داشته اند و در نقاط مختلف جغرافیائی و در ازمه کاملاً متفاوت بوجود آمده اند و لکن در اصول روحانی با هم متحد و مشابه میباشند بطوریکه می توانیم این اصول مشترک را در سه اصل پرستش و عبادت مبداء و معاد و اعمال خیریه خلاصه نموده مورد مطالعه قرار دهیم . آنچه که از آثار ماقبل تاریخ برمیاید عبادت و پرستش در کلیه ادیان حتی مذاهب خیلی ابتدائی وجود داشته است مثلاً برخی از ملل قدیمه آفتاب را مظهر قدرت و عظمت دانسته و آنرا پرستش مینمودند و شاید بدین جهت است که در ادیان جدیده نیز هنوز حقیقت باری تعالی به آفتاب تشبیه شده است و ذبات الهی بنامهائی مانند شمس حقیقت تسمیه یافته است و خلاصه

پرستش و عبادت با آنکه اشکال مختلف دارد و با الفاظ و عبارات متفاوت انجام می‌گیرد ولی مسلماً در کلیه ادیان وجود داشته‌است این وجه تشابه بخوبی نشان می‌دهد که ظهور ادیان محصول ترس و جهل و یا معلول اتفاق و تصادف نبوده زیرا تصادف و اتفاق نمی‌تواند چنین حقیقت منظم و محکمی را بوجود آورد.

اصل دیگری که در تمام ادیان مشترك میباشد اعتقاد بر ستاخن انسان و بقای روح پس از مرگ میباشد بطوریکه از مطالعه قبور بشر ماقبل تاریخ و طرز تدفین اموات آنها و همچنین آداب میت ملل قدیمه مانند مصریان و فینیقیان و مذاهب صاحب‌کتاب مانند کلمی و مسیحی و اسلام برمی‌آید اینست که اعتقاد به بقای روح پس از مرگ در میان کلیه فرق و ادیان وجود داشته‌است حتی در مذاهب هندو که اجساد مردگان سوخته میشود معتقد بودند که روح پس از تحلیل جسد بجوهر و اصل خود بنام (نیروانا) متصل میگردد و در ملکوت الهی حیات جاودانی می‌یابد.

اصل سومی که تمام ادیان در آن مشترك بوده‌اند موضوع فدیة و قربانی است که حتی آثار فدیة کردن در ادیان ماقبل تاریخ نیز بشکل (قربانی دائمی) دیده میشود آنچه که از کتیبه‌ها و صور ذبایح نتیجه گرفته میشود این است که کلیه ادیان در سه مورد فوق یعنی مبدء و معاد - عبادت و اعمال خیریه. مشترك میباشد این وجه تشابه بخوبی نشان می‌دهد که ظهور ادیان تصادفی نبوده است زیرا در تصادف امکان چنین نظم و تشابهی وجود ندارد.

دلیل دوم ...

دلیل دیگری که الهامی بودن ادیان را بثبوت میرساند زندگانی انبیاء است زیرا که تمام آنان در اثر قیام به تربیت نفوس بشری حیات خود

را در معرض شکنجه و آزار و حتی نثار و ایثار قرار داده و همه فدا شده‌اند این فداکاری خود دلیل بر این است که يك قوه قویه خارجی محرك آنها بوده و آنان را نسبت بزندگانی بی‌اعتناء و در مقابل رنج و شکنجه شجاع کرده است و نفس این استقامت خود دلیل است که آنها واجد يك احساس لطیف روحانی و دارای اراده قویه بوده‌اند زیرا ترس اجازه مواجه شدن با خطر را نمیدهد و ترس نمی‌تواند چنین گذشت و فداکاری را بوجود آورد.

### دلیل سوم ...

اگر چنانچه بفرض محال نظریه فریود را صحیح بدانیم و ترس و جهل را سبب اصلی پیدایش معتقدات مذهبی بشماریم این نحوه تفکر تنها می‌تواند در مورد مذاهب ابتدائی بشر مانند توتیمسم صادق باشد ولی درباره ادیان بزرگ عالم مانند مسیحیت و اسلام بهیچوجه صحیح بنظر نمی‌رسد بطوریکه هرگز نمی‌توان گفت که مسیحیان اولیه از روی ترس و جهل تعالیم مسیح را پذیرفته و بسبب ترس و جهل خود را نثار و در میدانهای عمومی روم قدیم طعمه حیوانات درنده می‌شده‌اند و یا اینکه نمی‌توان گفت که مسلمانان بسبب ترس و جهالت امر اسلام را بردیده قبول نهاده و در راه او جهاد می‌کردند بلکه علت این فداکاریها تنها آن بود که آنان تعالیم انجیل و قرآن را فهمیده و آنرا مفید بحال جامعه انسانی میدانستند چه که اصولاً مذاهب ابتدائی بشر مانند توتیمسم و پولی‌ته‌ایسم با ادیان کنونی عالم فرق فاحشی دارند و با اینکه بر مذاهب ابتدائی نیز کلمه دین اطلاق گردیده است و لکن از نظر معنا و مفهوم بکلی از یکدیگر ممتاز و متمایز میباشند بدین طریق که

اولاً مذاهب اولیه صرفاً مبتنی بپرستش خدا و یا خدایان متعدد

بوده است .

در صورتیکه در ادیان بزرگ کنونی تعددپرستی **Polytheism** به یکتاپرستی تبدیل یافته است و ضمناً در مذاهب اولیه اگر مفهوم مذهب و دینداری فقط منحصر به پرستش خداوند بوده است ولی در ادیان کنونی دینداری متکی بر خدمت خلق گردیده است .<sup>۱</sup>

ثانیاً در مذاهب قدیم زندگی دنیوی خوار و بیمقدار بوده و پیروان مذاهب تنها در جستجوی حیات جاودانه اخروی بوده اند در صورتی که در مذاهب کنونی حیات جسمانی نیز اهمیت یافته است بطوری که هدف ادیان جدیده تنها تأمین حیات روحانی و اخروی نبوده بلکه برای بهبود حیات دنیوی نیز کوشش مینمایند و برای ایجاد جامعه بهتر و زندگی بهتر تلاش میکنند و بالنتیجه مذهب از آن حالت قدیمی که تنها پرستش مورد نظر مردم بوده است خارج گردیده و در ردیف برنامدها و قوانین زندگی قرار گرفته است .

ثالثاً اصولاً ادیان قدیمه جنبه الهی و آسمانی نداشته بلکه بشر اولیه خود بسبب کشش درونی که پرستش داشته است مذهبی ابتدائی برای خود بوجود آورده بود در صورتی که ادیان بزرگ عالم همه جنبه الهی و

---

۱- علمای فلسفه و تاریخ مراحل تکامل فکر بشر را در زمینه شناخت

خداوند و قبول دین بهفت مرحله زیر تقسیم نموده اند :

مرحله و دوره سحر و جادو **Magie**

مرحله اعتقاد بوجود قوای ماوراءالطبیعه **Supernatural Being**

مرحله اعتقاد باینکه موجودات دارای روح هستند **Animism**

مرحله ماقبل تعددپرستی **Polydemonism**

مرحله تعددپرستی **Polytheism**

مرحله پادشاهان کشیش مآب **Priest King**

مرحله یکتاپرستی **Theism**

آسمانی دارند و از يك منبأ مافوق بشری سرچشمه میگیرند .

### دلیل چهارم ...

برای اثبات الهامی بودن منشاء ادیان گوئیم که هرگاه احساس دیانتی و معتقدات مذهبی نتیجه ضعف و جهل بوده باشد بایستی بتدریج که دانش بشری نسبت بقوانین طبیعی بیشتر میگردد این حس ضعیفتر گشته و لازم میآید که در هر فردی نیز بر حسب وسعت و افزایش علم و درجه نبوغ اعتقادات مذهبی نقصان پیدا کند و حال آنکه می بینیم حقیقت واقع عکس آن را نشان میدهد یعنی هر قدر که دانش بشری پیشرفت بیشتری یافته است این اعتقادات نیز کاملتر و عمیقتر گردیده است و در میان نوابغ و غواصان بحر علوم و کاشفین حقایق عقلی و ریاضی و در میان نوادری که بیشتر در اعماق طبیعت فرو رفته و صدفهای برگهری از قوانین علمیه و یا گلپای معطری از هنرهای ادبی و موسیقی برای بشر ظاهر کرده اند این احساسات روحانی بطور خیلی عمیق تر وجود داشته است بحدی که آنان کلیه شئون علمی خود را در مقابل این حقیقت عالی و مطلق فراموش میکرده اند بنابراین نمی توان گفت که دین مولود ترس و جهل بشری میباشد بلکه باید ادعان کرد که این حقیقت روحانی از يك منبأ الهی سرچشمه میگیرد و استعداد قبول و درك آن نیز در انسان و دیعه گذارده شده است پس هر قدر انسان از نفس وارسته تر و بجستجوی حقیقت دل بسته تر باشد در درك حقیقت الهی و استفاضه از حقایق روحانی توفیق بیشتری خواهد یافت و هر قدر که در فهم حقایق علمی موفقیت بیشتری حاصل نماید بهمان قدر دخالت مشیت و قدرت الهی را در پیدایش جهان آفرینش بیشتر استنباط خواهد نمود.

## بانیان و موسسین علوم الهی بوده‌اند

مطالعه آراء فلسفی و عقاید علمی و همچنین تحقیق در تاریخ حیات و زندگانی نوابغ جهان بخوبی نشان میدهد که موسسین علوم و بانیان دانش بشری احساسات عمیق مذهبی داشته و در سلك موحدین و متدینین بادیان قرار داشته‌اند بطوریکه اکثر آنان اذعان نموده‌اند که زیبایی و هماهنگی و نظمی که بر عالم طبیعت حکم فرماست وجود علت موثره و شاعره یعنی خدا را اثبات مینماید و احساسات مذهبی تنها محرک اخلاقی بشمار میرود بلکه سرچشمه اصلی برای تجلی عالیترین استعدادات انسانی که مقام نبوغ علمی است محسوب میشود .

احساس مذهبی در حیات نوابغ و نوا در عالم بحدی کلیت داشته است که کمتر نایقه‌ای را می‌توان یافت که فاقد معتقدات روحانی باشد چنانچه اگر با يك نظر اجمالی بتاریخ فلسفه و علوم نظر کنیم مشاهده می‌کنیم که اکثر نوابغ بزرگ عالم مانند فیثاغورث افلاطون ارسطو دکارت پاسکال

لایب نیس اسپینوزا نیوتن کانت گوتمینی هگل لامارک داروین ولتر و پاستور که در حقیقت بانیان کاخ دانش و مادر علوم در گذشته تاریخ بشمار میروند احساسات شدید مذهبی داشته اند. بحدیکه هر یک از آنان در آثار خود از عظمت و جلال و قدرت آفریننده عالم سخن گفته از حقیقت و ضرورت دین بحث نموده اند حتی لانگه مولف بزرگترین تاریخ ماتریالیسم بدین مطلب اذعان نموده و در تاریخ ماتریالیسم چنین نوشته است که (بدوا یک موضوع عجیب بما مکشوف میشود که بغیر از دیموکریت بزحمت می توان یک نفر از مخترعین بزرگ و محققین طبیعت را یافت که صریحا متعلق بمکتب مادی بوده باشد).

اعتقادات مذهبی نه تنها در میان فلاسفه قدیم و علمای قرون وسطی وجود داشته است بلکه در میان علما و نوابغ معاصر نیز بطور عمیق و شدید مشاهده میگردد لذا اعتقاد نوابغ معاصر عالم بمسئله الوهیت بخوبی نشان میدهد که اندیشه خدا محصول ترس و جهل نبوده بلکه بشر با مطالعه کتاب طبیعت بدین حقیقت کلی رسیده و آنرا استنباط نموده است.

آلبرت انشتین بزرگترین نابغه عصر حاضر که نظریه نسبی او تحول عظیمی در عالم علوم و فلسفه ایجاد نموده است همانقدر که درجه عمق و دشواری افکار علمی او در دنیا ظنین انداز بوده همانقدر هم احساسات روحانی و افکار مذهبی وی دارای انعکاس میباشد اکنون برای نمونه چند فقره از نظریات روحانی او ذیلا نقل میشود در کتاب (جهان و دکتر انشتین The univers And dr enstin تالیف بارنت لینکلن که دیباچه بر آن بقلم خود آلبرت انشتین تدوین شده است قسمت پانزده چاپ ۱۹۴۹ از



قول انشتین مینویسد زیباترین و عمیق‌ترین حسی که ما میتوانیم درک کنیم  
 حس عرفانی است این حس بذر علم حقیقی است کسیکه نسبت باین  
 حس بیگانه باشد و کسیکه در حیرت نشده و در حال جذب و احترام قائم  
 نشود چنین کسی مانند مرده است بدانکه آن حقیقت قابل درک (خدای  
 لایدرک) حقیقتاً وجود دارد و خود را بر ما ظاهر میسازد بصورت عالی  
 ترین عقل و درخشنده ترین زیبایی که مشاعر کند فهم ما فقط میتواند  
 ساده‌ترین صورت آنرا درک کند این معرفت و این حس هسته هر دین‌دار  
 حقیقی است و در این مفهوم است که من در ردیف مردان متدین و فداکار  
 هستم عین عبارت فوق در قسمت نظریه فلسفی از کتاب موسوم به آلبرت  
 انشتین تألیف لئوپولد اینفالد که در کتاب تألیف تکامل فیزیک با آلبرت -  
 انشتین همکاری کرده عیناً نیز نقل گردیده است. در جای دیگر کتاب  
 (جهان و دکتر انشتین متعاقب عبارت فوق از قول انشتین مینویسد) حس  
 دینی جهانی قوی‌ترین و شریف‌ترین سرچشمه علمی است دیانت من  
 عبارت از یک ستایش نارسای نا قابل‌نسبت به روح فائقه لاحدی است که خود  
 را در مظاهر جزئی ظاهر میسازد تا ما بتوانیم با مشاعر ضعیف و ناتوان  
 خود درک کنیم آن ایمان عمیق درونی و وجود یک چنین قدرت شاعرانه فائقه که  
 خود را در جهان غیر قابل درک ظاهر کرده اعتقادات من را نسبت بخدا تشکیل  
 میدهد. (در کتاب جهان در نظرم) مینویسد. من طرفدار این عقیده‌ام  
 که حس دیانت جهانی قوی‌ترین و شریف‌ترین محرک درونی تحقیقات علمی  
 است. در قسمت عنوان دین داری علم در صفحه ۲۸ ترجمه انگلیسی  
 مینویسد «بدشواری میتواند پیدا کنید کسی را در بین افکار علمی عمیق  
 که دارای احساسات مذهبی خاص بخود نباشد اما آن از مذهب مردم ساده

لوح تفاوت دارد . . . حس مذهبی او غالباً بصورت يك حیرت مجذوبانه در مقابل هم آهنگی قوانین طبیعی است که این هم آهنگی حکایت از يك عقل دارای چنان عظمتی مینماید که مقایسه با آن تمام تفکرات و اعمال وجود انسانی يك انعکاس کاملاً ناچیزی میباشد .

مکس پلانک که کشف کوانتای او در ۱۹۰۵ مبانی فیزیک را بکلی دگرگون کرد و بصورت جدیدی در آورد این دانشمند در کتاب خود بنام علم کجا میرود *Where is science going* در صفحه ۱۲۴ ترجمه انگلیس آن میگوید « هر شخص متفکر وجدی متوجه میشود که عامل ایمان در وجودش بایستی تشخیص داده و پرورده شود اگر بخواهد جمیع قوای روح انسانی توأماً در کمال موازنه و هم آهنگی با همدیگر عمل نمایند البته تصادفی نبوده است که بزرگترین متفکرین تمام اعصار عمیقاً نفوس متدین بوده اند هر چند علناً احساسات مذهبی خود را ظاهر نکرده باشند از تشریح مساعی فکر و اراده یعنی عقل و عمل است که لطیف ترین ثمره فلسفه مخصوصاً ثمره اخلاقی بروز کرده است .

لوئی دو بروئی فیزیک دان مشهور فرانسوی منشی دائمی آکادمی علوم فرانسه در سال ۱۹۲۳ با کشف منشاء موجی ماده که در سال ۱۹۲۷ بوسیله تجربه تایید شد بکلی اصالت ماده بعد دارا برای همیشه به نیستی فرستاد اخیراً سه جلد کتاب در باب مسائل فلسفی نوشته است بنام ماده و نور و کتاب فیریک و میکروفیزیک که مخصوصاً در فصولی تحت عناوین بحران قانون جبر *L crise de Determinisme* و حقیقت فیزیک و ایدآلیزاسین و کتاب ماشین و روح *Machineet esprit* نظریات ایدالیستی و روحانی خود را بیان نموده است در خاتمه مقاله اخیر الذکر مینویسد « بطور

خلاصه خطر يك تمدن مادی خیلی منبسط از خود آن تمدن نیست بلکه در  
برشی است که در تعادل ایجاد خواهد کرد هرگاه يك توسعه متوازی در  
زندگانی روحانی موازنه لازمه ایجاد نماید .

سر آرتور ادینگتون منجم و ریاضی دان و فیلسوف معاصر  
انگلیسی که در سال ۱۹۱۹ با عکس برداری از آسمان در موقع کسوف  
شمس عملاً نظریه نسبی آلبرت انشتین را تأیید نمود و او اول کسی است  
که در انگلستان نظریه نسبی انشتین را بسط و نشر داد و استنتاج های  
فلسفی مهم نمود به علاوه در نظریه انبساط جهان « دارای تألیفات فنی و  
ابداعات است و اول کسی است که متوجه اهمیت علمی آن شدوی علاوه بر تألیفات  
فنی و هیئت و فیزیکی چند جلد کتاب در فلسفه علمی فیزیک نوشته که  
تماماً حاکی از افکار ایدالیستی و احساسات روحانی عمیق وی میباشد از  
جمله کتب مزبور عبارتند از «طبیعت جهان فیزیکی The nature of  
Physical science و یک مسیر جدید در علم A new Pathway in Science  
و علم و عالم غیر مرئی Science And invisible world و فلسفه علوم  
فیزیک Philo sophy of Physical Science

سر جیمز جنز فیزیک دان مشهور انگلیسی که در جهان شناسی  
و خواص گازها دارای نظریات و ابداعاتی بنام خود میباشد او نیز دارای  
تألیفات متعدد فلسفی و علمی است از جمله کتاب جهان مرموز  
The MYsterious Universe و یک زمینه جدید علم - A new  
Background In Science و جهان اطراف ما The universe  
Around Us و فیزیک و فلسفه (Physic and philosophy) تمام آنها  
حاکی از افکار ایدالیستی و مذهبی او هستند و در کتاب اخیر الذکر خود که

در اواخر عمر خود نوشته جدا نظریه منتالیسم ( Mentalisme ) یعنی اصالت فکر را تشریح و اثبات مینماید .

همچنین نیل بهر صاحب نظریه ساختمان منظومه اتمی و شرون دینگر ( Scheron Dingers ) واضع مکانیک جدید کوانتا و هایزن برگ ( Heisen Berg ) کاشف رابطه علوم قطعیت هایزنبرگ مشهور بنام خود او که هر سه از فیزیکدانهای بزرگ آلمانی قرون حاضر هستند و هر یک موسس یک بنای خاص در فیزیک جدید میباشند تماماً از مخالفین جبرمادی ( Determinisme ) بوده و دارای افکار ایدالیستی میباشند .

میلیکان فیزیک دان امریکائی معاصر که آزمایش و محاسبه قطر و جرم و فاصله الکترون و هسته مرکزی اتم از ابتکارات این دانشمند است و فعلاً ۹۵ ساله و از مسن ترین فیزیکدانهای بزرگ زنده معاصر میباشد نامبرده از خداشناس های باحرارت است چنانچه در چند سال قبل در کنفرانسی که داده است علناً اظهار داشته است *A. Purely Materialistic Philosophy is To me Height of unintell Igency*

یعنی یک فلسفه مادی خالص بنظر من اوج بی شعوری است.

نظریه پیرو سو مؤلف تاریخ علوم . شخص اخیر الذکر که یکی از دانشمندان فیزیک عصر حاضر است تألیفات زیاد در هیئت و فیزیک دارد در ( کتاب تاریخ علوم خود که خیلی مشهور میباشد در صفحه ۸۲۳ ترجمه فارسی آن مینویسد « دیگر هر گونه امیدی برای بدست آوردن نره نهائی ماده منهدم شده و مکتب مادی ساده قرن نوزدهم منهدم گردیده است .. ایضا می نویسد جبر علت و معلولی قدیم نیز همراه با مکتب مادی روانه دیار عدم گردید ... برای آنهاییکه در قوانین اتمی آثار جبر علت و

معلولی را جستجو میکردند اصل عدم قطعیت هایزن برگ بمنزله ضربت قاطعی بود در آنجا نیز حساب احتمالات قدرت و حکومت خود را بسط داد و جبر علت و معلول قدیمی مجبور شد تاج خود را زیر بازو گرفته مطلقاً از قصر عظیم علوم خارج شود» در صفحه ۸۲۵ مینویسد، اگر در نظر بگیریم که تمام فلسفه میکانیکی بر جبر علت و معلولی و مکتب مادی بود خوب میفهمیم که با فرو ریختن این دورکن اساسی افکار عرفانی بچه فتح عظیمی نائل شده است.

## تأثیرات دین در حیات اجتماعی بشر

اگرچه تأثیرات معنوی و اجتماعی معتقدات مذهبی خارج از حد شمارش میباشد و لکن اگر چنانچه بخواهیم این تأثیرات را اختصاراً مورد مطالعه قرار دهیم تأثیرات دین بشری زیر خواهد بود .

اول ... تأثیر دین در تقلیل میزان جرائم و انتحار .

یکی از تأثیرات روانی معتقدات مذهبی که اغلب در حیات شخص افراد جامعه بچشم میخورد تقلیل میزان جرائم و همچنین تقلیل مقدار خودکشی و انتحار میباشد بطوریکه علمای علوم جزائی و اجتماعی اثبات نموده‌اند میزان جرم در اجتماعاتی که معتقدات محکم مذهبی دارند به مراتب کمتر از اجتماعاتی است که فاقد این احساس و اعتقاد میباشند.

دورکاتیم جامعه شناس بلژیکی این مطلب را در کتاب خود بنام انتحار<sup>۱</sup> مورد بحث قرار داده و بطریق آماری اثبات نموده است که

انتحار در میان افراد متدین کمتر از افراد بی دین بوده است . همچنین  
علمای دیگری مانند سارلو فالو و لومبروزو و انریکو فری و یونگ  
که درباره مسائل روانی و علل جرائم و جنایات تحقیقات عمیقی نموده اند  
بدین نتیجه رسیده اند که یکی از علل اصلی جرائم علل روانی است علل روانی  
جرائم عللی است که منشاء آن شهوات و میل جنسی بوده و یا اینکه از اختلالات  
عاطفی سرچشمه میگیرد و لذا برای اینکه میزان جرائم در جامعه کاهش  
یابد لازم است که بعقل روانی نیز توجه شده و بعواملی که جرم را بوجود  
میآورد در نظر گرفته شود اکنون باین توضیح معلوم است که چون ادیان  
بمسائل روحی و روانی توجه بیشتری داشته اند لذا توانسته اند با تعلیم و  
تربیت عواطف عالیه انسان را پرورش داده و شهوات و امیال جنسی را تعدیل  
نموده و بمقدار قابل ملاحظه ای از میزان جرائم بکاهند .

چنانچه روانکاوی بزرگ سویسی یونگ در کتاب انسان معاصر در طلب روح<sup>۱</sup>  
توجه عموم را باین حقیقت جلب کرد که در میان بیماران از ۳۵ سال  
بیالای وی حتی یک نفر هم یافت نمیشد که مشکل روانی او در آخرین  
مرحله تحلیل مربوط بنظر و ایمان مذهبی نگردد .

همچنین دکتر لینگ آزمایشی بعمل آورد و اثبات کرد که مردم  
بی دین خودخواه تر و خودبین تر و متلون تر و غمگین تر و ناکامیاب تر از آنهایی  
هستند که ایمان مذهبی دارند چنانچه می نویسد فدا کاری برای تکمیل  
شخصیت لازم و ضروری است اما تنها شعار مذهب است که موجب می شود  
آدمی خویشتر را فدای منافع بزرگتری که در بیرون خود او و غیر از اوست  
کند .

## دوم ... تاثیر دین در تحدید غرائز انسانی

تأثیر دیگری که معتقدات مذهبی در روحيات افراد جامعه بوجود میآورد تحدید غرائز و تعدیل امیال آنان است .

انسان از نظر روانی بایک سلسله تمایلات و غرایز فطری مانند میل تصرف و تملک و غریزه خودخواهی و لذت طلبی و غریزه تفوق جوئی بوجود میآید و به تبعیت از همین غرایز است که میل دارد اموالی را در حیطه تصرف و تملک خود داشته و بر دیگران تفوق مادی و معنوی یافته و بطور کامل از مسرات و لذائذ جسمانی متلذذ و برخوردار گردد و اگر چنانچه رادع و مانعی برای تحدید این غرائز موجود نباشد امکان دارد از حدود آزادی خود تجاوز نموده و آزادی دیگران را مورد تجاوز و تعدی قرار داده و حق آنانرا پایمال نماید و لذا برای اینکه چنین وضع آشفته و ظالمانه پیش نیاید جامعه سعی میکند با وضع قوانین مدنی غرایز و امیال افراد را مهار نموده و حق آزادی آنانرا معین و مشخص نماید و در حقیقت هدف قانون تعدیل غرایز و تعیین حدود آزادی انسان میباشد . ولی تنها نقصی که برای قانون می توان در نظر گرفت آنست که قانون ضمانت اجرایی درونی نداشته و امکان دارد افراد جامعه حدودی را که قانون معین نموده است شکسته و از سرحد قانون تجاوز نمایند و از طرفی چون قانون تنها ناظر بر اعمال خارجی افراد بوده و معمولاً جنایاتی که در خفا انجام میگیرد از نظر قانون غیر قابل نظارت و کنترل میباشد لذا قانون به تنهایی قادر بر تعدیل غرائز سرکش انسانی و ایجاد نظم کامل اجتماعی نبوده و در اینجا لازم میآید که علاوه بر قانون نیروی دیگری نیز بر اعمال غیر مشهود انسانی نظارت داشته باشد در حقیقت نیروئی که چنین نقش مهمی



را برعهده دارد معتقدات مذهبی میباشد چه تازمانی که انسان در درون خویش احساسات روحانی نیابد و ترس از عقوبت اخروی و خشیه الله نداشته باشد تمایلات و غرایز وی هیچ نوع رادع درونی نخواهد داشت و اعمال وی تنها مبنی بر ترس از پلیس و مجازات قانون خواهد بود و در این حالت امکان دارد وقتی که این رادع و مانع قانونی مرتفع شود مجدداً با اعمال خلاف قانونی و غیر انسانی خود ادامه دهد لذا نتیجه میگیریم از نظر ایجاد جامعه بهتر دین بزرگترین نقش را برعهده داشته و در هر حال و هر زمان بحال فرد و جامعه مفید میباشد.

### سوم ... تاثیر دین در ایجاد آرامش خاطر

بنا بر اعتقاد حکمای متقدمین از آنجائی که آرامش خاطر بزرگ ترین مسرتهای انسانی محسوب میشود لذا بشر از بدو پیدایش پیوسته بجهت کسب آن تلاش نموده و برای تسکین آلام درونی و گریز از اضطراب و تشویش بر روشهای مختلف فلسفی و مذهبی تثبیت مینموده است اگرچه مکاتب فلسفی و روشهای عرفانی هر یک در ایجاد این آرامش نقش مهمی را داشته اند ولی بزرگترین نیروئی که تاکنون توانسته است این مسرت خاطر را بطور قابل ملاحظه بوجود آورد اعتقادات مذهبی بوده است این مسرت درونی و آرامش روحی از اینجا ناشی میگردد که شخص مؤمن و معتقد بمبانی مذهبی زندگی خود را عبث و بی فایده نمیداند و مرگ را فقدان مطلق نمی شمارد بلکه معتقد است که حیات جسمانی او پس از مرگ بتکامل روحانی و حیات معنوی منتهی میگردد واضح است این

---

۱- امثال سلیمان باب ۱۶ و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیر

کننده شهر افضل است.

طرز اعتقاد صرف نظر از اینکه بهترین تفسیری از واقعیت زندگی انسان محسوب میشود از جهت دیگر سبب میشود که مؤمنین با دیان با امیدوی بیشتر زندگی نموده از یک آرامش عمیق روحی برخوردار گردند و ویلیام جمس آمریکائی موسس فلسفه اصالت عمل در مورد اهمیت معتقدات دینی می نویسد (با وجود اینکه تجربیات مردم در زندگی بایکدیگر متفاوت است لیکن همه آنها در یکجا با هم مشترکند و آن آرامش خاطر و خوشحالی است که مردمان بی دین فاقد آن میباشند) کتاب های آسمانی بکرات این آرامش خاطر را گوشزد نموده و نتیجه ایمان را یکنوع سکون قلبی و آرامش درونی دانسته اند چنانچه حضرت مسیح در انجیل من باب ۱۱ فرموده است بیائید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران و من شمارا آرامی خواهم بخشید. همچنین در سورة الرعد قرآن کریم آمده است *الابدکر الله تطمئن القلوب* اثر آرام بخش ادیان بحدی است که هر انسان می تواند در جریان زندگی خویش آنرا بیازماید و نتایج پرثمر آنرا در حیات شخصی ببیند و شاید بهمین علت است که نه تنها ادیان بلکه علمای بزرگ روانشناسی و اجتماعی این آثار را تأیید نموده و برای معتقدات مذهبی تأثیر زیادی در ایجاد آرامش خاطر و سکینه دل قائل گردیده اند.

چنانچه گوستاو لبن فرانسوی در کتاب *تطور ملل* ترجمه فارسی صفحه ۱۹۲ می نویسد امتیازی که عقاید دینی بر سایر عوامل اجتماعی دارد این است که فکر بشر را از امید سعادت سیراب می نماید و فلسفه تا کنون نتوانسته است این نتیجه را بدست آورد و ویلیام جمس پیشوای مذهب اصانت عمل میگوید ایمان نیروئی که در جاهائی که همه وسائل مادی بی اثر می ماند موثر واقع میشود درمان میکند برمی انگیزد الهام

پوپن میشل Pupinmichael دانشمند فیزیک و مخترع در کتاب  
The new reformation عالیترین بهای حقایق معنوی در آرزو و اشتیاق  
روح انسانهاست به نجات بشریت از اغتشاش تهدید کننده و تبدیل آن  
به بیک کیهان و بیک بشریت با قوانین ساده و ترتیب زیبا این است آنچه که ما  
ملکوت خدا می نامیم .

### چهارم ... تاثیر دین در ارتقاء شخصیت انسانی

مکاتب فلسفی در توجیه شخصیت انسانی تعاریف مختلفی بیان  
و هر کدام انسان را بنحوی خاص تعریف نموده اند برخی گفته اند که انسان  
حیوانی سیاسی و درنده ای اجتماعی است . و برخی دیگر انسان را لاشه  
خوار و مردار خوار حیوانات پستر معرفی نموده اند لازم بتوضیح نیست که  
تعاریف فوق الذکر از لحاظ اینکه جنبه های معنوی و روحانی انسان را  
از نظر دور داشته و صرفاً انسان را از نظر احساسات و غرایز حیوانی مورد  
مطالعه قرار داده است تعریف صحیح و کاملی بنظر نمیرسد چه که انسان  
علاوه بر احساس و غرایز حیوانی واجد جنبه عقلی و روحی نیز بوده و در  
حقیقت شخصیت واقعی انسانی منوط بهمین جنبه روحانی و معنوی میباشد  
در اینجا لازم است متذکر شویم که تنها مکاتبی که بشخصیت معنوی انسان  
توجه نموده و مقام و منزلت روحانی و برادر نظر داشته اند ادیان آسمانی  
میباشند بطوریکه از نظر کتب مقدسه انسان حیوان نیست بلکه صورت  
و مثال الهی و خلیفه الله<sup>۱</sup> است انسان جامع جمیع کمالات و جود است  
انسان مطلع فجر تکامل و گنجینه اسرار الهی است واضح است هر کدام از

---

۱- قرآن کریم میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفه .

این تعاریف فوق‌الذکر نتایج خاص اجتماعی در بردارد مثلاً وقتی که می‌گوئیم انسان حیوان است پس حیوان باید با اصول اخلاقی نبوده و باید دنبال ارضاء تمایلات و غرایز خود کشیده شود و بطور آزاد تمایلات خود را ارضاء نماید و همچنانکه حیوان بدون قید و محدودیت غرایز خود را تسکین می‌بخشد انسان نیز مانند حیوان میتواند برای ارضاء تمایلات خود کوشش نماید ولی وقتی که تلقین کردیم انسان صورت و مثال الهی و خلیفه الله است پس او نمی‌تواند از مقام شامخ انسانیت تنزل نموده مانند يك حیوان زندگی نماید و عمر را تنها در ارضاء غرائز حیوانی تلف کند پس رفتار اخلاقی ما تا حدود زیادی بستگی دارد باینکه ما انسان را چه بدانیم واضح است اگر ما شخصیت روحانی انسان را بشناسیم و بزرگی مقام انسان را در دستگاہ آفرینش ادراک نمائیم خواهی نخواهی گامی موثر در ایجاد يك جامعه عالی و طلائی برداشته‌ایم بجهت آنکه چنین اعتقادی نوع انسان را بسوی فضایل و مکارم اخلاقی سوق داده و مالا جامعه بهتری بوجود می‌آورد ولی انسان اگر معتقد باشد که اوفقاً يك حیوان عاقل است پس حیوان خود را موظف نمی‌بیند که در تکمیل شخصیت خود بکوشد و معلوم است با چنین طرز تفکری بجهت درجه از انحطاط کشیده خواهیم شد بقول میلیکان ... من هیچ معنی و مفهومی در حس و وظیفه شناسی یا علتی برای فدا کاری و از خود گذشتگی در رفتار کسی که بکلی از وجود چیزی که در جهان بوجود معنی و مفهوم می‌بخشد آگاه نیست نمی‌بینم .

## پنجم ... نقش ادیان در توجیه و تفسیر هدف زندگی

از آنجائی که شناخت شخصیت انسان خود یکی از مسائل عمیق و جالبی برای علوم محسوب میشود لذا هر يك از دانشهای بشری بحکم وظیفه خاص علمی که داشته‌اند انسان را از جنبه مخصوصی مورد مطالعه قرار میدهند - بطورئ که علم پزشکی انسان را از نظر حیات و چگونگی دستگاہهای بدنی مطالعه مینماید و علوم روانی بجنبه های درونی انسان توجه نموده و کیفیات نفسانی را بررسی میکند و علوم اجتماعی انسان را از لحاظ روابطی که بادیگران دارد مطالعه و حقوق و آزادی او را بررسی و تعیین مینماید و خلاصه هر علمی انسان را از جهت خاصی مطالعه مینمایند ولی هیچکدام از علوم نامبرده در مورد اینکه انسان چه غایت و هدفی در زندگی دارد چرا انسان بوجود آمده و بخاطر چه هدفی زندگی مینماید وارد بحث نشده‌اند چه که آنان معتقدند که این وظیفه بر دوش مذاهب نهاده شده و برعهده ادیان است که مبدا زندگی انسان را توجیه و تفسیر نموده و غایت حیات را معلوم و مشخص سازند البته همین مورد است که ضرورت و لزوم دین را در حیات انسان اثبات مینماید و نقش آنان را در حیات بشری مدلل میسازد .

**دکتر انشعاین در کتاب جهان از نظر من The World As I Seeit**

در قسمت اول کتاب چنین می نویسد معنی زندگی بشری چیست ؟ و یا معنی حیات اجتماعی بطور کلی کدام است ؟ جواب قطعی باین سوال بمذهب مذهب و مکتب مخصوص است .

همانطوریکه انشتاین اشاره میکند تنها ادیان هستند که زندگی

انسان را توجیه نموده و هدف زندگی را مشخص میسازند بدین طریق که مذاهب و ادیان تعلیم میفرمایند که زندگانی کوتاه مادی مقدمه‌ای برای حیات روحانی بوده و حیات جسمانی پس از مرگ بیک حیات روحانی ابدی و جاودانی منتهی میشود لذا هر انسان مومن در دوران توقف در این عالم باید با کسب مکرم اخلاقی اسباب و وسائل تکامل معنوی را که در عالم بعد انجام خواهد گرفت فراهم سازد و خود را برای دخول در ملکوت الهی آماده نماید والا اگر حیات انسان بتکامل روحانی که تنها هدف زندگی است نیانجامد و اگر انسان بحیات معنوی واصل نکرده زندگی جسمانی وی به خسران خواهد انجامید باید توجه داشت که زندگانی انسان زمانی مفهوم و معنی پیدا می‌کند که ظهور حیات را باراده بالغه الهی بدانیم و اگر حیات را امری اتفاقی تصور کنیم در چنین صورت زندگانی هدف و غایتی پیدا نمیکند اکنون با توجه بدین مسئله آیا می‌توان زندگانی انسان را بدون هدف دانست اگر پیدایش حیات تصادفی بوده و در آن غایت اخلاق و هدفی بکار نرفته باشد پس چگونه می‌توان معمای عجیب تکامل را تفسیر و توجیه نمود بقول فلا ماریون حکیم بزرگ فرانسوی اگر حیات انسانی بعدم خواهد انجامید پس منظور از این داستان و زندگانی عجیب چیست؟

از آنجائی که استحکام و اعتلای جامعه انسانی ارتباط نزدیک و مستقیم با وضع خانواده ها دارد و خانواده نیز بر اصل روابط صحیح و مشروع زناشویی استوار میباشد لذا چنانچه اساس ازدواج و پیمان زناشویی در جامعه بر مبنای سستی بنا شود یا اینکه علقه های زناشویی با کوچکترین عامل متلاشی گردد این تشتت مالا با انحطاط و تدنی جامعه منجر گشته و بازار فحشاء را رواج خواهد بخشید مسلماً وقتی که در یک خانواده جدائی و افتراقی بین زن و مرد بوجود میآید اطفال از یک محیط آرام و از یک عامل مهم تربیتی یعنی پدر و مادر محروم میگردند و بعلت تشتت کانون خانوادگی مورد بی مهری قرار گرفته و احساس ناامنی مینمایند و در نتیجه یکنوع عقده های روحی یافته و همین عقده های روحی ایام طفولیت است که بعداً بشکل اختلالات عاطفی ظاهر میگردد و بشکل جنایت و جنایتکار در جامعه بوجود میآید .

علمای علوم جنائی و جزائی یکی از علل جرائم را علل خانوادگی میدانند که اکثر از جدائی و طلاق ناشی میگردد بقول سوترلند اهمیت طلاق بیشتر از آنست که تاکنون تصور میشده است.

اکنون با توجه بمفاسد ناشی از طلاق معلوم است که ادیان آسمانی با تعلیم اینکه زناشویی پیمان مقدس و جاودانی بوده و جدائی مخالف رضای الهی میباشد چه نقش مهمی در موجودیت کانون خانوادگی بازی کرده و

---

۱- Sutherland در کتاب روانشناسی اجتماعی اتو کلابین برگه.

تاچه پایه‌ای در تحکیم اساس خانواده‌ها مؤثر بوده‌اند و تاچه حدی از میزان طلاق‌ها و جدائی‌ها کاسته و افراد جامعه را از سقوط حتمی اخلاقی نجات داده‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱- مسیحیت در ابواب مختلفه انجیل طلاق را تحریم و مسیحیان را از جدائی تحذیر نموده است چنانچه در انجیل متی باب ۱۹ آیه ۲ و انجیل مرقس باب ۱۰ آیه ۴ مذکور است چون زن و مرد يك تنند حدائی بین آنها نشاید و هر کس زن خود را از خود جدا سازد باعث زنا کردن او شده ایضاً در رساله اول پولس باب ۷ مذکور است از یکدیگر جدائی میگزینید مگر مدتی در شریعت اسلام نیز طلاق امر قدوم تشخیص داده شده است چنانچه از پیامبر آمده است که فرمود:

اكره المباحات عند الله الطلاق ابض الحلال الى الله الطلاق



## هفتم ... تاثیر دین در تامین سعادت مادی انسان

برای اینکه بدانیم مذاهب و ادیان آسمانی تا چه حدود و چگونه در سعادت و خوشبختی افراد موثر بوده رفاہ و نیکبختی جوامع انسانی را تأمین مینمایند بدو لازم است بدانیم که خوشبختی چیست و در چه شرایطی خوشبختی و سعادت برای انسان میسر میگردد علماء علوم انسانی گفته اند که سعادت مادی به يك معنى (عبارت از تعادل و توافق میان امکانات و تمنیات میباشد) با این تعریف انسان خوشبخت کسی است که تمایلات وی قابل قسمت بر امکاناتش باشد .

مثلاً اگر انسانی تمایل دارد که پزشک یا جراحى متخصص باشد امکان مالی برای حصول بدین مقصود فراهم باشد و از طرف دیگر اگر دایره این تمایلات از حد متعادل و مشروع تجاوز نماید باز هم خوشبختی واقعی محقق نخواهد گردید اکنون با توجه باینکه سعادت عبارت از امکانات لازم برای تأمین تمایلات معتدل میباشد متذکر میشویم که ادیان در تحقق این نوع سعادت نقش مهم و موثری را ایفا کرده اند چه که آنان از جهتى با وضع قوانین و ایجاد نظم و عدالت اجتماعى امکانات بیشتری را در اختیار افراد جامعه قرار داده اند و از جهت دیگر با تعلیم و تربیت صحیح دایره تمایلات انسانی را تنگ تر نموده و با پرورش قوای روحانی حرس و ولع مفرط و غیر متعادل را که منشاء اصلی همه مظالم اجتماعى محسوب میشود باندازه قابل ملاحظه ای تقلیل داده اند و با تقویت حس گذشت و فداکاری و تعاون و تعاضد ضمانت اجرائی بیشتری برای تأمین خوشبختی بشر فراهم نموده اند .

## فقدان عواطف روحانی در جامعه انسان

از زمان قدیم برخی از فلاسفه و علمای جامعه شناس اجتماعات بشری را بهیكل انسانی تشبیه نموده و میگفتند که حیات و دوام جامعه مانند هیكل انسان مستلزم هماهنگی و وحدت اعضاء و افراد آن بوده و اجتماع مانند هر موجود زنده در تحت قانون تولد و تکامل و انحطاط قرار دارد دانشمندانی که برای اولین بار این بحث را پیش کشیدند حکمای یونان بودند چنانچه افلاطون در کتاب جمهوری **Republic** جامعه را تشبیه بیک فرد انسانی نمود که اولیای امور بمنزله سر جامعه بوده و قوه عاقله را تشکیل میدهند و نیروی انتظامی و اجرایی بجای سینه جامعه بوده و قوه اراده جامعه محسوب میگردد و پیشه‌وران و ارباب صناعت و زراعت که حوایج مادی جامعه را تأمین مینمایند بمنزله معده جامعه میباشند . در قرن نوزدهم نیز چنین مطالبی مورد بحث علمای اجتماعی قرار گرفته از جمله آگوست کنت جامعه را مانند هیكل انسانی دانسته گفت

همانطور که در بدن انسان هماهنگی و توافق لازمه بقاء و دوام آن میباشد در هیکل جامعه نیز چنین هماهنگی و ارتباط ضروری بوده و سبب اصلی دوام و اعتلاء جامعه میگردد و بعد از آن حکیم انگلیسی هربرت اسپنسر این بحث را تکامل بخشیده و در کتاب (اصول علم مذهب) تشریح نمود که هیئت جامعه مانند تن یک شخص است که برای وظایف مختلف زندگانی آلات و اعضاء خاص دارد با این تفاوت که در جامعه افراد هوش و عقل دارند ولی در هیکل انسان اعضاء بدن هوش و عقل نداشته تعقل و تفکر فقط مخصوص مغز و سر میباشد .

اکنون با توجه بدین مسئله که جامعه مانند هیکل انسانی است خاطر نشان میسازیم هم چنانکه در هیکل انسان فقدان یک عامل حیاتی مثل خون یا کلسیم بدن را گرفتار اختلالات و تشنجات میسازد در پیکر جامعه نیز زمانی که یک عامل حیاتی ضعیف میشود یا تقلیل می یابد اضطرابات و تشنجات مختلفی ظهور می کند و این تشنجات و اضطرابات مآل اسبب میشود که جامعه در سراسر اشیبی انحطاط و تدنی قرار گرفته و بتدریج فاسد و معدوم گردد اکنون با توجه بدین مقدمه پیروان ادیان را اعتقاد بر این است که اگر چنانچه در پیکر جامعه کنونی بشر اختلالاتی و تشنجاتی اقتصادی و سیاسی دیده میشود و بی نظمی و انحطاطی در شئون اجتماعی ما مشاهده میگردد باید علت آنرا در فقدان یک عامل ضروری و حیاتی جستجوی کرد که ادیان آنرا عواطف معنوی و یا احساسات روحانی می نامند و معتقدند تا زمانی که این احساس معنوی مجدداً در کالبد جامعه بشری تزریق نگردد چنین مفاسد و تدنی ادامه خواهد داشت .

اکنون با توجه بتجدید و لزوم احیای قوای از دست رفته روحانی

چگونه می‌توانیم عواطف عالیه معنوی را در قلوب سرد و تاریک انسان منحط کنونی بیدار کنیم و چگونه می‌توانیم افراد بشری را مجدداً بسجایای اخلاقی پایبند و معتقدسازیم مسلماً تحقق این مطلب یا بر عهده علم بوده و یا آنکه بر ذمه دین خواهد بود و اگر چنانچه علم و تمدن کنونی بتواند این وظیفه را انجام دهد یعنی مکارم اخلاقی را در قلوب انسانی بیدار کند و عاطفه وجدان را بر پیکر بشری تزریق نماید در این صورت احتیاجی به معتقدات مذهبی نخواهد بود والا در غیر این صورت باید اذعان کنیم که تنها دین می‌تواند عهده دار انجام این وظیفه خطیر و سنگین گشته و مسئولیت پرورش انسان‌های روحانی و اخلاقی را بر عهده داشته باشد.

---

۱- برتراند راسل در کتاب آینده علم چنین می‌نویسد: علم نتوانسته است انسان را در اداره و هدایت نفس خود یاری کند و بر عطفوت انسان بیفزاید و او را توان آن بخشد که در عمل شهوات خود را فرونشاند.

## لزوم احساسات مذهبی در عصر حاضر

گروهی از فلاسفه غربی را عقیدت بر این است که معتقدات مذهبی اگر چه در ادوار سالفه سازنده تمدن گروه‌های اولیه انسانی بوده و در اداره جوامع ابتدائی نقش مهمی داشته است . و لکن امروزه که بشر مدارج عالی علم و تمدن را می‌پیماید دوران بلوغ و کمال را میگذراند دیگر در چنین عصر درخشانی بمعتقدات مذهبی نیازی نداشته می‌تواند بمدد علم و دانش مسیر زندگانی خود را ترسیم و طریق سعادت خویش را تشخیص دهد اگر چه این طرز تفکر مردم بی بندوبار و جوانان هوسباز قرن بیستم را راضی و خشنود میسازد و لیکن اگر منظور واقعی از تشریح شرایع آسمانی تفهیم شود و نقش دین در تربیت نفوس و در تحول جامعه انسانی تشریح گردد مسلماً چنین توهمی پیش نخواهد آمد . چه معلوم خواهند شد که انسان هر قدر در مدارج علم و تمدن مادی ترقی نماید باز هم بی‌نیاز از معتقدات روحانی و نفثات روح قدسی نتواند بود .

چه که انسان در هر درجه از دانش و تمدن مادی قرار گرفته باشد باز هم مشتاق جامعه بهتر بوده و آرزو مند اجتماع مترقی تر و عالیتر میباشد.<sup>۱</sup> مسلماً چون جامعه بهتر از افراد بهتری بوجود میاید و بقول اسپنسر حکیم انگلیسی « هرگز نمی توان از واحدهای مسین ترکیب طلائی بوجود آورد » پس برای ایجاد جامعه پسندیده و فاضله همیشه نیاز شدید با افراد صالح و اخلاقی دارد - اکنون با توجه بدین مسئله که دنیای امروز وجود مردانی وارسته و زنانی روحانی و جوانانی مذهب و اخلاقی را شدیداً احساس مینماید ببینیم چگونه می توان چنین افراد را بوجود آورد و آیا علم و تمدن ظاهری قدرت و توانائی پرورش چنین انسانهایی را دارد؟

اگر علم نتواند این وظیفه خطیر را انجام دهد پس باید در فکر چاره دیگر باشیم . البته انسان عالی و طلائی که مکتب تربیتی و همچنین ادیان در تکاپوی آن بوده اند انسانی نیست که فقط نیروی عقلانی قویتر داشته و منطقی تر فکر نماید . بلکه انسان عالی انسانی است که عواطف رقیق تر و احساسات عالیتر داشته و بدسجایای اخلاقی مزین باشد حال که انسان عالی تعریف شد معلوم است اگر چنانچه علم و تمدن عصر کنونی نتواند چنین انسانهایی عالی و اخلاقی را که مورد نیاز دنیای امروزه ما است بوجود آورد پس باید اذعان کنیم نمی توان دین را که تنها وسیله پرورش دهنده وجدان و عواطف روحانی و نیرومند ترین عامل سازنده انسانهای

---

۱- خانم الن هوایت می نویسد: بزرگترین نیاردنیا بمردان است مردانی که خرید و فروش نشوند ۱ مردانی که در اعماق باطن خویش درست و صدیق باشند ۱ مردانی که از خواندن گناه بنام حقیقی اش بترسند ۱ مردانی که وجدان نشان نسبت بوظیفه چنان امین بود که عقبك نسبت بقطب امین است مردانی که در راستی پابرجا بمانند حتی اگر آسمانها فرو ریزد .

اخلاقی است از قاهوس حیات بشری حذف نمود و هرگز نباید بشر را بی نیاز از این عامل، روحانی دانست. اگرچه مسئله فوق الذکر لزوم معتقدات مذهبی را باثبات میرساند و نقش مهمی را که ادیان در تربیت نفوس انسانی و تحول جامعه بشری داشته‌اند روشن میسازد و لیکن چون تصور می‌رود که موضوع مورد بحث دلایل بیشتری را ایجاب نماید لذا محض مزید تبصر دلایل دیگری را خاطر نشان می‌سازیم:

**دلیل اول** گاهی موقع چنین تصور می‌رود که اگر افراد جامعه با آداب و سنن مدنی تربیت یافته و لزوم اطاعت از قانون‌ها ادراک نمایند مسئله تعلیم و تربیت بشری عملی گردیده و نوع انسان بسرحد کمال واصل و برقله فرهنگ و تمدن واقعی ارتقاء جسته‌است ولی نکته قابل دقت همین جا است که اگر کسی تنها تربیت مدنی یافته و حدود آزادی خود را بشناسد و بحقوق و آزادی دیگران تجاوز ننماید این دلیل بر آن نیست که چنین شخصی عمل اخلاقی انجام داده‌است بلکه تنها وظیفه قانونی خود را شناخته‌است و در صورت تحقق این مسئله یعنی (شناخت حدود آزادی خود) که آخرین سرحد تربیت مدنی است آیا می‌توان آنرا آخرین مرحله کمال انسانی در زمینه مکارم اخلاقی محسوب نمود و یا اینکه عدم تجاوز بدیگران را می‌توان یک عمل اخلاقی تلقی کرد مسلماً جواب منفی است زیرا اولاً انجام وظیفه یک عمل کامل اخلاقی نیست عمل اخلاقی آنست که صرفاً از عواطف و احساسات عالیه انسان سرچشمه گرفته و بدون ترس از عقوبت اخروی یا ترس از قانون و قوه مجریه انجام پذیرد.

**دلیل دوم** تکامل اخلاقی انسان حدود مشخصی نداشته و هر قدر که انسان مسیر تعالی و ترقی را بی‌ماید باز هم امکان ترقی بیشتر یک

مرحله عالتر را دارد بنابراین کسی که فقط تربیت مدنی یافته و آداب و سنن و رسوم اجتماعی را آموخته و آنرا به کار می بندد هرگز نمی تواند آن انسان نمونه و پلائی محسوب شود که ادیان و مکاتب تربیتی در تلاش ایجاد آن بوده اند انسانی را که ادیان صورت و مثال<sup>۱</sup> الهی نامیده اند و یا خلیفه الله تعریف کرده اند<sup>۲</sup> انسانی است که از سرحد تربیت مدنی قدم بالاتر و رفیع تر نهاده و نه تنها حدود آزادی و حقوق اجتماعی خود را بشناسد بلکه دیگران را بر خود ترجیح داده و خود را خادم عالم انسانی تصور نماید و با احساسات عمیق و قلبی سرشار از محبت الهی بخدمت خلق او قیام نماید .

دلیل سوم برخی از پیروان مکاتب مادی گویند چون مشکل اساسی ما اطاعت از قوانین اخلاقی میباشد پس انسان اگر بتواند قواعد اخلاقی را بشناسد و آنرا بکار بندد دیگر محتاج به معتقدات مذهبی نخواهد بود . در جواب چنین اعتراض لازم است متذکر شویم که بین دانستن و عمل کردن تفاوت بسیار است بقول ارسطو<sup>۳</sup> : « دانستن فضیلت کافی نیست بلکه باید آنرا بکار بست » چه بسا انسانها که بر فضایل اخلاقی مطلع بوده و لکن هیچ نوع کوشش و تمایل قلبی بانجام آن نشان نداده اند .

بنابراین (از نظر روانشناسی) علم که عبارت از دانستن است با میل که يك کوشش درونی بسوی فضایل اخلاقی محسوب میشود بکلی متفاوت میباشد مثلاً عشق و عاطفه يك کیفیت نفسانی و سجه اخلاقی است که تنها

---

۱- تورات سفر پیدایش پس خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید .

۲- قرآن کریم سوره البقره میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفه

۳- ارسطو میگفت - « علم اخلاق مبنی بر فضیلت برد و قسم است عقلی و اخلاقی فضایل عقلی از آموختن حاصل میشود و فضایل اخلاقی در نتیجه عادت بوجود میآید .



دانستن آن کافی نیست مگر زمانی که يك شخص در قلب خود چنین کشش و یا محبتی را احساس نماید حال با این مقدمه معلوم است که هدف ادیان تنها این نبوده است که ما را بقواعد اخلاقی مطلع گردانند بلکه هدف این بوده است که در درون ما يك کششی بسوی این فضایل ایجاد نمایند تا انسان مؤمن تمایل بانجام مکارم اخلاقی را در درون روح خود احساس نموده با اشتیاق کامل اعمال اخلاقی را دنبال نماید<sup>۱</sup>.

دلیل چهارم... برای اینکه بدانیم انسان معاصر که در درخشانترین عصر تکنیک و ماشین بسر میرد بچه علت نیازمند بمعتقدات مذهبی و روحانی میباشد لازم است فرق عمیقی را که میان تمدن و فرهنگ وجود دارد درست بشناسیم بعقیده علمای علوم انسانی تمدن عبارت از مجموعه تدابیری است که انسان را مسلط بر (طبیعت برون) یعنی عالم خلقت میگرداند و انسان بمدد این تدابیر بر عالم طبیعت سلطه و غلبه یافته و بر آن حکومت مینماید در صورتیکه کلمه فرهنگ اطلاق میگردد بر مجموعه تدابیری که انسان را بر (طبیعت درون) قادر و مسلط میگرداند و انسان بمدد فرهنگ و تربیت اخلاقی میتواند بر غرائز و امیال خود تسلط یافته و آنرا تحت سلطه و هدایت عقل و وجدان قرار دهد و دانائی و توانائی خود را در طریق خدمت بخلق و اصلاح جامعه صرف نماید در حقیقت علم و تمدن بر انسان میآموزد که چگونه و بچه طریق باید قوانین خلقت را مهار نموده و قوای قهار طبیعی را بنفع انسان بکاربرد و اما موضوع اینکه انسان چگونه میتواند بر طبیعت

---

۲- ارست هگل می نویسد بشر در عین حال که عقل دارد و استدلال میکند دارای قلب و عاطفه نیز هست علم وقتی قادر باخراج دین از میدان تواند شد که بهتر از دیانت قلب و احساسات و عقل را راضی نگهدارد.

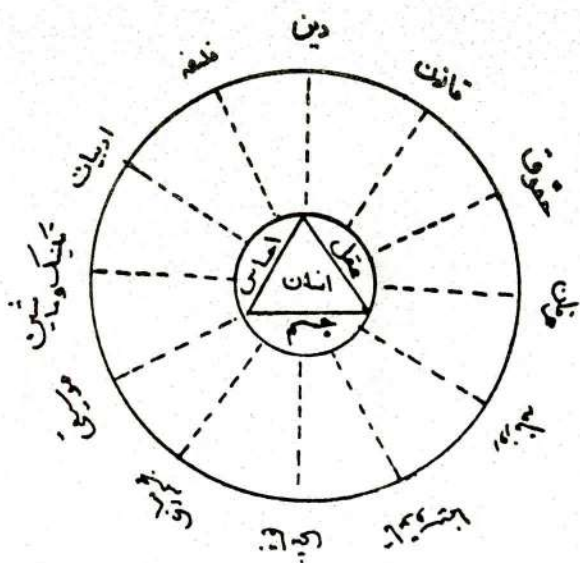
درون خویش تسلط یافته و افسار غرائز را در اختیار خود داشته باشد و بر نفس خویش حکومت نماید این مسئله ایست که نوعاً با تمدن ظاهری و توسعه سطح تکنیک و ماشین فرق مینماید. با این توضیح معلوم است که مفهوم فرهنگ بکلی با مفهوم تمدن فرق دارد درحقیقت تمدن شامل تکامل در ابزار تولیدی و راه‌حلهای فنی و مکانیکی بوده و حال آنکه فرهنگ بمعنای تکامل در عواطف درونی و احساسات معنوی بشر میباشد اکنون با توجه به اختلاف عمیقی که در مفهوم فرهنگ و تمدن وجود دارد خوب متوجه میشویم که چرا علم و تمدن بتنهائی قادر بر تأمین سعادت انسان نمیشد چه علم تنها شامل پیشرفت انسان در زمینه ابزار تولیدی و تکنیک و ماشین است علم بما آگاهی و دانائی می‌بخشد اما در اینکه از این توانائی چگونه باید استفاده صحیح و مفید شود این مسئله مربوط بخصوصیات اخلاقی و جنبه‌های روحی و فرهنگی بشر بوده و درحقیقت دین است که چنین جنبه‌های عالی اخلاقی را در افراد انسان بوجود می‌آورد بقول بوسوله علم ما را تنها بر طبیعت مسلط و پیروز میگرداند و این فقط ایمان است که ما را بر خویشتن تسلط می‌بخشد!

دلیل پنجم... وقتی که تمدن را بشکل دایره‌ای ترسیم میکنیم مرکز این دایره انسان است که از آن شعاعهائی بمحیط دایره کشیده شده و مجموعاً تصویری از مدنیت را بوجود می‌آورد شعاعهائی که از مرکز این دایره بمحیط آن ترسیم میگردد مظاهر مختلفه تمدن را که شامل ادبیات هنر موسیقی فلسفه قانون حقوق و دین و غیره میباشد تشکیل میدهد نتیجه‌ای که از این تصویر بدست می‌آید این است که انسان مرکز دایره تمدن بوده و کلیه شعاعه‌های مختلفه مدنیت از این کانون با اراده و آزاد یعنی انسان سرچشمه

گرفته و برای تأمین سعادت وی بوجود میآید .

اکنون که نقش انسان را در ایجاد و خلق تمدن دانستیم لازم است متذکر شویم که چون انسان دارای سه جنبه مختلف مادی و اقتصادی - عقل و تفکر - احساس و عواطف - می باشد لذا تنها آن نهضتی میتواند کامل و مفید محسوب شود که کلیه جنبه های انسانی را مورد نظر داشته و جمیع حوائج نوع بشری را تأمین نموده و تکامل بخشد اکنون با توجه به جنبه های سه گانه سازمان درونی انسان خوب متوجه میشویم که نهضت های اجتماعی در اهداف و مقاصد کاملاً بایکدیگر مختلف بوده اند بدین نحو که بعضی از نهضت های اجتماعی صرفاً نهضت اقتصادی بوده و مانند مکتب کلاسیک آدام اسمیت و یا مکتب سوسیالیزم نقطه نظر گاهشان تنها جنبه های اقتصادی و تأمین حوائج مادی بشر بوده است در صورتیکه نهضت های علمی صرفاً به جنبه های عقلانی انسان توجه داشته و تنها در رشد و توسعه افکار و عقول انسانی مؤثر بوده اند ولی هیچیک از نهضت های فوق الذکر بر جنبه های عاطفی و کیفیات نفسانی بشر که خود حائز اهمیت فوق العاده میباشد توجهی نداشته اند و میتوان گفت تنها نهضت هایی که بر این جنبه توجه خاص مبذول داشته اند ادیان و مذاهب میباشند و بطوریکه ادیان و مذاهب علاوه بر آنکه عامل و محرک مؤثری در تکامل فکر و عقل بشری محسوب می گردند و علاوه بر آنکه در وضع قوانین مادی و اقتصادی و تأمین حوائج مادی انسان و ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی ایفا نموده اند ضمناً بموازات تأمین جسم و تکامل عقل بر عواطف و احساسات معنوی بشر نیز توجه خاص مبذول داشته و در پرورش عواطف روحانی و بسط مکارم اخلاقی گامهای مؤثری در تاریخ بشر برداشته اند بطوریکه چنین خاصیت پرورش دهنده و اصلاح کننده و اداره

کننده و تکامل بخشنده را که در ظهور ادیان بچشم میخورد در هیچیک از  
 نهضت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نمیتوان یافت .



## رهبران روحانی

### تفاوت مراتب در مدارج وجود

اگرچه موجودات عالم از نظر معلول بود در سطح واحدی قرار دارند و در دایره هستی جمیعاً محدود و مقید و در بقا محتاج و مضطر میباشند و لکن وقتی که مدارج وجودی را در نظر میگیریم و آنان در کفه ترازوی سنجش قرار داده و میزان کمال آنان را نسبت بیکدیگر مورد نظر قرار میدهیم مشاهده میکنیم که صور جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی در مدارج وجودی باهم تفاوت کلی و فاحش دارند بطوریکه برخی از آنان در سطح عالیترو برخی دیگر در سطح پائین تر قرار گرفته اند. این تفاوت ذاتی در مراتب وجودی با آنکه جنبه‌های مختلف و متعددی دارد و لکن میتوانیم وجه ما به‌الاختلاف آنان را در سه مورد کلی مورد بحث قرار دهیم.

### تفاوت اول

هر قدر که از سطح جماد بسوی موجودات عالیترو یعنی مثلاً نباتات

وحیوانات و انسان بالاتر میرویم و در مدارج وجودی اوج بیشتری میگیریم مشاهده میکنیم که حرکت و تکامل در موجوداتی که عالیتند مرموزتر و پیچیدهتر میگردد مثلاً حرکت يك نذره اتمی نسبت بمسیر تکاملی که يك دانه گیاهی می پیماید ساده و ناچیز میباشد سلول نباتی در جریان تکامل خود مراحل مختلف و شکلهای متعددی بر خود میگیرد و از وحدت یعنی (دانه) بسوی کثرت یعنی (شاخ و برگ و گل و میوه) میگراید و در انتهی تکامل بظهور میوه منتهی میگردد در صورتیکه حرکت ماده بی جان چه در جهان بی نهایت کوچک اتمی و چه در اجرام آسمانی چنین پیچیدگی را ندارد همچنین تکامل يك سلول نباتی نسبت بتعیراتی که يك سلول حیوانی در دوران جنینی طی میکند بمراتب سادهتر و ناچیزتر میباشد لذا بدین طریق وقتیکه بسوی موجودات عالتر پیش میرویم ملاحظه میکنیم که شکل تکامل مرموزتر و پیچیده تر گردیده است .

### تفاوت دوم

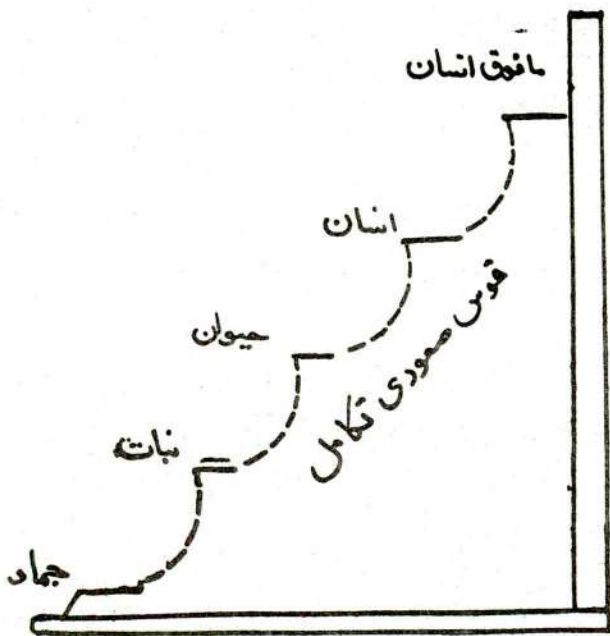
هر قدر که در مدارج وجودی اوج بیشتری گرفته و از سطح عناصر بی جان بالاتر میرویم بهمان نسبت اجبار و الزام تقلیل و تخفیف یافته و آزادی و اختیار بیشتر میگردد بطوری که می توانیم بگوئیم حیوان از نبات آزادتر و انسان نسبت بحیوان بمراتب آزادتر میباشد بطوریکه موجودات بی روح و جامد مطلقاً محدود و مقید بوده و در بنجه استبداد قوانین طبیعی محبوس میباشند ولی همین که از عالم جماد خارج میشویم این تقیدات ضعیف تر گردیده کم کم آزادی و اختیار بیشتر میگردد و در سطح انسان این حریت و آزادی بکمال خود میرسد البته آزادی از قید و بند قوانین طبیعی

تنها نشان دهنده اختلاف مراتب وجودی و حدود اختیارات آزادی موجودات  
عالیتر نیست بلکه نشانه کمال آنان نیز بشمار میرود چه هر موجودی که  
آزادی بیشتری دارد کاملتر میباشد پس درحقیقت آزادی محک کمال هر  
موجودی محسوب می گردد .

### تفاوت سوم

هر قدر که در مدارج وجودی بالاتر میرویم بهمان نسبت قوانین کلی  
تقلیل یافته و قوانین جزئی و همچنین موارد استثنائی بیشتر میگردد بدین  
نحو که عالم ماده بسبب آنکه در پنجه قوای اجباری و مستبد طبیعت محبوس  
و مقید میباشد لذا قوانین آن کلی تر بوده و کمتر موارد جزئی و پدیده های  
استثنائی مشاهده میگردد بطوریکه بسختی میتوان جوامع انسانی را مانند  
عالم طبیعت تحت یک قانون کلی و مشترك درآورد و یا اینکه برای افراد  
بشری مانند ذرات و عناصر مادی یک خاصیت متحد و مشابه تصور کرد مثلا ظهور  
نوابغ و نوادر علمی و شخصیت های بزرگ و روحانی نمونه هایی از تجلی پدیده  
های استثنائی در جامعه انسانی بوده و این خود میرساند که افراد بشری  
خلاف ذرات طبیعی که خواص مشترك و مشابه دارند کاملا مختلف بوده و  
هر یک ذوق و سلیقه مختلف و قدرت روحی و نیروی تفکر متفاوت دارند  
از جهت دیگر جمیع عناصر طبیعی اعم از ذرات خرد اتمی تا اجرام عظیم آسمانی  
تحت سلطه و حاکمیت قوانین غیر قابل انعطاف طبیعت قرار دارند در  
صورتیکه انسان از لحاظ فکر و اراده آزاد بوده و میتواند برخلاف نظام  
خلقت سیر و حرکت نماید و گاهی اراده خود را در پدیده های طبیعی  
داخلت دهد .

اکنون با توجه باینکه افراد انسانی برخلاف عناصر طبیعی تحت  
 حاکمیت قوانین خلقت قرار نمیگیرند و علی رغم ذرات مادی خواص  
 مشابه ندارند خوب میفهمیم که چرا افراد انسانی در مراتب عقل و کمال  
 باهم تفاوت فاحش دارند و بالنتیجه چرانشخصیتهای آسمانی و مظاهر مقدسه  
 عناصر استثنائی و موجودات مافوق بشری بوده و در صفات انسانی و کمالات  
 ممنوی هیاکلی غیر عادی بنظر میرسند .





## عناصر مافوق انسانی

در جوامع بشری گاهگاهی عناصری پابعرضه وجود میگذارند که از نظر قوای روحی و عقلی در سطح بالاتری قرار گرفته و افق وسیعتری از بینش و ادراک را در اختیار دارند این دسته از مردم نادر و قلیل کسانی هستند که میتوانند با سرپنجه عقل و درایت ذاتی عقده از معضلات علوم بگشایند و پرده از روی اسرار طبیعت بردارند و حقایق مجهولی را از اعماق طبیعت کشف و بجامعه انسانی عرضه نمایند تجلی نبوغ و ظهور نوابغ از آن جهت پدیده استثنائی شناخته میشود که برخلاف قواعد و نظام متداول طبیعی انجام گرفته و این حالت روانی بهیچوجه با علوم اکتسابی و یاطی مراحل عالیہ معارف بشری بدست نیاید بقول علمای روانشناس «نبوغ امری است کاملاً فوق العاده و از حدود همه شاکرهای که ناشی از تربیت است تجاوز میکند.»

نابغه کسی که میتواند با سرمایه قلیل علمی بر قله حقایق جالس

گردد و باسن و تجربیات قلیل حقایق کثیری بر جامعه انسانی عرضه نماید. روح نابغه مانند چشمه زاینده‌ای است که پیوسته حقایق از درون آن میجوشد و جواهر علوم از آن جریان می‌یابد اگرچه کلمه نابغه بر کلیه انسانهای خارق‌العاده اطلاق می‌گردد و لکن برخی از نوابغ فقط از نظر عقل و تفکر نبوغ ذاتی داشته‌اند و برخی دیگر از نظر قدرت و اراده نابغه شناخته شده‌اند آن دسته از نوابغ که از نظر عقل و تفکر نبوغ ذاتی داشته‌اند قادر بوده‌اند که در سنین صباوت و عنفوان جوانی افکار بزرگ و اندیشه‌های عالی بجامعه انسانی عرضه نمایند روانشناس بزرگ فرانسوی **ساربریل دلان در کتاب عود ارواح** شرح حال برخی از این نوابغ را برشته تحریر در آورده و مینویسد :

**هرموئن** در سن پانزده سالگی به امپراطور مارک اورل درس منطق و ادبیات میداد .

پاسکال تحقیقاً از بزرگترین نوابغ قرن هفدهم است در علوم هندسه و طبیعیات و فلسفه متخصص و همین‌طور در علوم و ادبیات نیز متبحر بود در سیزده سالگی ۲۳ قضیه اقلیدس را عیناً بدون آنکه کتاب او را دیده یا خوانده باشد از پیش خود حل نموده و طرح‌ریزی کرد و در همان سن در باب‌قطع مخروطات رساله مفصلی تصنیف کرد و پس از آن بواسطه انکشاف وزن هوا و اختراع دو چرخه دستی و دو چرخه پلدار اسبی مقام ارجمندش بر همه معلوم گردید .

پی‌بردولاموآنیون در سن ۱۳ سالگی یزبان لاتینی و یونانی شعرهای با ارزش سرود .

کوس دو برونسویک منجم و ریاضی‌دان معروف زمانی که سه سال

بیشتر نداشت مسائل علم حساب را بخوبی حل میکرد .  
اریکسون در سن ۱۲ سالگی از طرف دولت مامور سرپرستی عملیات  
بحری کانال بزرگ سوئد شد .

ویکتور هوگو شاعر بزرگ فرانسوی در سن ۱۳ سالگی بواسطه ابراز  
لیاقت ادبی و قوای عالی شاعری بدریافت جایزه آکادمی تولوز Toulouse  
نائل گردید .

ویلیام سیدی در سن ۲ سالگی خواندن و نوشتن را میدانست در ۴  
سالگی به ۴ زبان تکلم میکرد در ۱۲ سالگی مسائل مهمه هندسه را حل مینمود  
در همان سن بعضویت موسسه تکنولوژی Institute of Technology  
پذیرفته شد در حالی که حد قبول عضویت آنجا ۲۱ سالگی بوده است  
همچنین در دانشگاه هاروارد برای معلمین عالی ریاضیات کنفرانسها میداد .  
یوتنگ که قانون موجات نور را پیدا کرد از بدو طفولیت دارای  
ترقیات بزرگ فکری بود در دو سالگی قدرت خواندن داشت در ۸ سالگی  
شش زبان را کاملاً میدانست .

ویلیام هامیلتون در سن سه سالگی زبان عبری را آموخت در سن  
۷ سالگی معلوماتش بحدی رسیده بود که میتوانست از اغلب آنها نیکه  
برای معلمی علوم عالیہ داوطلب بودند ادعای برتری نماید یکی از اقوام  
او میگفت من این طفل را دیدم یک سلسله مسائل مهمه ریاضی را حل نموده  
پس از جواب بلافاصله دو چرخه بازی خود را دنبالش کشانیده دور زنان  
مشغول بازی شد در سن ۱۳ سالگی ۱۲ زبان میدانست .

ژاک کریستون در ۱۵ سالگی هر مساله علمی را که بزبان لاتین -  
یونانی - عبری - عربی طرح میشد فوراً جواب داده حل مینمود .

پیک دولامیراندول بواسطه اطلاعات عمیقانه که در زبان لاتینی - یونانی - عبری - داشت امتحان کامل استعداد فطری خود را داده و در سن ۲۰ سالگی اولین دانشمند عصر خود بشمار می آمد .

بارابنه ژان فیلیپ که سال ۱۷۲۱ در شهر سرحدی آنسپاک تولد یافته و در سال ۱۷۴۰ مزده است در ۷ سالگی زبان آلمانی فرانسه لاتینی عبری را میدانسته و در ۹ سالگی دیکسیونری از لغات مشکله ترتیب داده و در ۱۳ سالگی کتاب (بن زامن تودل) را از عبری بفرانسه ترجمه نموده است در ۱۴ سالگی رئیس دانشگاه هال شد در همان سال تالیفات علمی که در کتابخانه های آلمان مضبوط است از خود انتشار داده در سال ۱۷۴۰ از شدت کار وفات یافت .

هانری دو هنگ که سال ۱۷۲۱ تولد یافته تقریباً بفاصله کمی پس از ولادت حرف میزد در ۲ سالگی سه زبان میدانست نوشتن را بفاصله چند روز آموخت خیلی شمرده و خوب نطقهای کوچک ایراد مینمود در ۲ سال و نیمگی از عهده امتحان تاریخ و جغرافیا برآمد غیر از شیر دایه هم چیز دیگری نمیخورد همینکه از شیرش گرفتند ضعیف شد و در ۱۷ ژوئن ۱۷۲۵ در پنجمین سال عمرش مانند برق خاموش گردید در حالی که میگفت بزندگان دیگر نیز معتقدم .

ترومبتی میانه زبان دانهایی که بسرعت جلو رفته اند یکی از معاصرین خودمان را شرح میدهیم که خیلی بر سابقین خود تفوق داشته و او ترومبتی است که در زمان طفولیت زبان آلمانی و فرانسوا در مدرسه آموخته کتابهای ولتر و گوته را خوانده عربی را بدون هیچ تحصیل فقط از مطالعه سرگذشت عبدالقادر یاد گرفته است یکنفر ایرانی در طی عبور

از بولونی در ظرف چند هفته زبان خود را باو تعلیم داد در سن ۱۲ سالگی  
لاتینی و یونانی و عبری را نیز آموخت میشود گفت تقریباً تمام السنه  
جدید و قدیم را میداندست از قراری که دوستانش اطمینان دارند مشار الیه  
۳۰۰ قسم زبان مختلف شرقی را آموخته است .

گروه دیگری از مردم بچشم میخورند که آنان تنها از لحاظ قدرت  
اراده خارق العاده بوده اند این دسته برخلاف نوابغ علمی و هنری فقط  
از لحاظ اراده و علوم صاحب قدرتهای خارق العاده بوده اند بیشتر کشور  
گشایان و فرمانروایان و سرداران بزرگ تاریخ مانند ناپلئون و نادر از این  
دسته محسوب میشوند گروه سوم که بسیار قلیل و نادر در تاریخ بشری  
دیده شده است کسانی بوده اند که در دوران حیات شخصی قدرت شدیدی  
در رفتار اخلاقی نشان داده و بر اعلی درجه کمالات معنوی جالس بوده اند  
چنین افراد نمونه عالی عدالت و محبت و صداقت و خضوع و انکسار بوده  
و توانسته اند سجایای عالیله انسانی را در حیات شخصی خود ظاهر نمایند و  
سرمشق کاملی برای نسلهای بشری محسوب شوند واضح است کسانی که  
میتوانند عنان تمایلات سرکش حیوانی را در چنگال عقل و اراده گرفته  
و بانفس اماره جهاد نمایند و بر تمایلات خویش سلطه و غلبه کنند انسان  
های بسیار قلیل و نادر بوده اند چنین انسانهایی نمونه نسل تکامل یافته  
بشری بشمار میروند اکنون با توجه به نبوغی که بشکل نبوغ عقل و نبوغ  
اخلاقی و نبوغ در اراده در بعضی افراد ظاهر میشود خوب میفهمیم که چرا  
مظاهر مقدسه الهی را عناصر مافوق انسانی مینامند چه که آنان کسانی  
هستند که در عقل و تفکر خارق العاده و در عزم و اراده محیر العقول و در  
اخلاق و سجایای انسانی بی نظیر میباشند .

## معماران تمدنهای انسانی

از زمان بسیار قدیم که فکر انسان در ایجاد جامعه بهتر تلاش مینمود  
وسعی میکرد که محیط عالیتری برای خود بوجود آورد از همان زمان  
آرمانهای بزرگ اجتماعی مانند عدالت و آزادی مورد توجه متفکرین  
و فلاسفه قرار گرفته و گروهی از آنان کتب و رسائل متعددی در زمینه  
عدالت اجتماعی و آزادی فردی برشته تحریر درآورده و لزوم تحقق آنرا  
توضیح مینمودند .

عدالت اجتماعی حقیقت مقدسی بود که نوع بشری در کلیه ادوار  
تاریخ مشتاق تحقق آن بوده و حتی در جوامع اولیه نیز بدان توجه میشده  
است یونانیان قدیم برای عدالت الهی معتقد بوده و آنرا تمیس میگفتند  
و هیکل آنرا با چشمان بسته که در یک دست ترازو و در دست دیگر شمشیر  
دارد مجسم میساختند و برخی از نویسندگان در ادوار مختلفه طرح یک  
دولت خیالی را که بر پایه مساوات و عدالت و فضائل اخلاقی استوار باشد

مجسم میساختند نظیر این نوع جوامع خیالی را در کتاب جمهوریات افلاطون تحت عنوان مدینه فاضله و در آثار توماس مور بنام جزیره خیالی و کشور خیالی کامپانلا و مدینه فاضله فاریابی مشاهده میکنیم و هم چنین علمای قرون وسطی و معاصر مانند روسو و منتسکیو و ولتر لزوم عدالت اجتماعی را توصیه مینمودند ولی نکته قابل دقت آن است که آرمان های عالیله اجتماعی که توسط فلاسفه گذشته بحث گردیده است فقط در حیز يك طرح فلسفی و پروژه نظری باقی مانده است بدون آنکه اهداف مزبور بوسیله خود آنها اجرا و اعمال شده و از مرحله علم به مرحله عمل درآید و از عالم تئوری خارج گشته و در حیات اجتماعی ملل تجسم و تحقق یابد یا اینکه آثار و برنامه اصلاحی آنان بتواند گروهی از مردم را بسوی خود جلب نموده و بوسیله ایمان و اعتقاد مردم را بر تحقق آن و ادار سازد .

واضح است هدفهای اجتماعی فلاسفه مثل عدالت اجتماعی زمانی ارزش واقعی دارد که با دو مسئله کلی همراه باشد اول آنکه هر فکر و نظریه اجتماعی لازم است بشکل اعتقاد درونی در قلوب و افکار مردم بوجود آید. دوم آنکه هر فکر و نظریه باید از حالت تئوری و نظری خارج گشته و بطرز عینی در حیات اجتماعی تجربه و احساس شود. والا عالیترین نظریات اجتماعی تا زمانی که در هیئت جامعه بمرحله تجربه و آزمایش در نیامده و در روابط انسانی احساس نگردیده است فقط يك برشته قیل و قال فلسفی خواهد بود اکنون باید نظر گرفتن این مسئله که علم با عمل فرق فاحش دارند و تصویر و ترسیم فلسفی از يك ایده اجتماعی با تکوین و تحقق بدان بکلی متمایز میباشند متذکر میشویم که طبقه علماء و فلاسفه ظاهری اگر چه

در آثار خود از عدالت و آزادی و سایر آرمان‌های اجتماعی سخن رانده‌اند  
ولکن نظریه آنان همیشه در حیز قول باقی مانده و هرگز از مرحله تصویر  
تجاوز ننموده‌است و لکن گروه دیگری از پیشروان فکری بشری که جنبه  
الهی و آسمانی داشته‌اند توانسته‌اند بکلیه آرمان‌های خود لباس عمل  
پوشانیده و از تعالیم خویش نتایج عملی بدست آورند لذا اگر پیامبران  
اهمیت و قدرت فوق‌العاده‌ای در تاریخ بشری کسب کرده و بیشتر از فلاسفه  
مورد اعتقاد و احترام ملل قرار گرفته‌اند فقط بدان جهت بوده‌است که  
تعالیم آنان برخلاف نظریات خیالی فلاسفه از مرحله نظری تجاوز نموده  
و در جوامع انسانی تحقق یافته و نتایج عملی بخشیده‌است .

مثلاً بآنکه ادیب‌مشهور شیخ سعدی بستگیهای اجتماعی و روابط  
انسانی را در زیباترین کلمات ادبی بیان نموده و گفته‌است .

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

ولکن این دستور العمل اجتماعی و اخلاقی هرگز از مقام شعر و ادب  
تجاوز نکرده و لباس عمل نپوشیده‌است و اصولاً آثار ادبانی مانند سعدی  
و جامی با تمام فصاحت و بلاغت ادبی سرچشمه تمدنی قرار نگرفته‌است  
ولکن آثار و نصوصی که جنبه الهی دارند ؟ و از منشاء عالیتری که  
مقام وحی و الهام است تراوش می‌یابند حامل قدرت نافذ و خلاقه بوده و  
میتوانند در مدت کوتاهی از مرحله علم به مرحله اراده و به مرحله عمل درآمده  
و در حیات اجتماعی ملل موثر باشند چنانچه مدینه فاضله‌ئی که مورد  
علاقه افلاطون بود بدست حضرت مسیح تأسیس یافت و تصویر نظری وی  
از یک اجتماع عالی باراده مسیح بنا گردید علیهذا میتوان گفت وجه



امتیاز مظاهر آسمانی در ساختن و بوجود آوردن تمدن‌های انسانی بوده  
است در حقیقت پیامبران تجسم بخشیده‌اند آنچه را که فلاسفه آرزو  
می‌کردند و بدین علت است که مظاهر مقدسه الهیه تنها سازندگان تمدن  
های بشری محسوب گشته‌اند .

## علل و کیفیت پیدایش تمدنهای روحانی

اگرچه تعالیم و دستورات ادیان بزبان ساده و گاهی هم در قالب افسانه واسطوره بیان گردیده است ولی در هر حال سازنده و بوجود آورنده بزرگترین مدنیت های عظیم در تاریخ بشری بوده و یکی از محرکات اصلی تمدن های انسانی محسوب میگردد بطوری که تمدن هائی مانند تمدن مسیحی واسلامی که از درخشان ترین نهضت های بشری بشمار می آیند از کتب الهامی سرچشمه میگیرند اکنون در توجیه اینکه چگونه این مدنیت های انسانی بوجود آمده و توسعه میآیند بدو لازم است متذکر شویم که بنا بر شهادت تاریخ کیفیت پیدایش ادیان و توسعه و تطور آنان بایک روش خاصی که در کلیه ادیان مشترك میباشد انجام گرفته است بطوری که این حالت و کیفیت خاص بهیچوجه در نهضت های غیر الهی دیده نمیشود .

بدین نحو که ظهور ادیان معمولاً در دوره ای از تاریخ و در میان ملی اتفاق افتاده است که آن ملت در آن زمان از نظر اجتماعی دچار هرج

و مرج و بی نظمی شدید بوده و از نظر اخلاقی مراحل ضعف و انحطاط خود را طی میکرده است معمولاً در چنین زمان و مکان عقب افتاده است که شخص پیامبر قیام نموده خود را بنیروی الهی نسبت میدهد و محور و مرکز يك تمدن روحانی قرار میگیرد و پس از آنکه رسالت آسمانی خود را بیان و اظهار نمود آن وقت قلوب و عقول مردمی را که استعداد و قابلیت روحانی بیشتری دارند بسوی خود جلب مینمایند بطوری که افراد مستعد بتدریج عقاید و افکار فرسوده و قدیمه را ترك نموده و با طیب خاطر بتعالیم جدیدی که بجامعه عرضه شده است توجه مینمایند و کم کم عقاید و آراء مختلف مشربها و سنن متفاوت اجدادی را رها کرده و در ظل تعالیم جدید قرار گرفته و در جمیع شئون اجتماعی وحدت عقیده و نظر حاصل مینمایند و در نتیجه از تجمع و تألیف آنان در يك نظام واحد مذهبی جامعه متشکل و نوینی تولد مییابد .

اگرچه قیام مریان آسمانی در بدو امر بر مذاق سنت پرستان جامعه مطبوع و خوش آیند نمیشد و گاهی هم آنان را بر مخالفت تعالیم تازه مولود و ادار مینماید ولی هر قدر که زمان بیشتری طی میگردد افراد بیشتری بسوی آن جلب شده و تمدن را وسعت می بخشند و بالاخره آنانی که در ظل تعالیم آن قرار گرفته اند بتدریج اختلاف فکر و نظر را ترك نموده و وحدت عقیده و اتحاد مقصد و وحدت کلمه و روش حاصل مینمایند و بدین طریق مدنیت تازه و تمدن نوینی را بوجود میآورند حال اگر بادیده بصیرت بر کیفیت پیدایش ادیان نظر کنیم خواهیم دید که علت پیشرفت ادیان و غلبه و سلطه آنان بر مشکلاتی که در مسیر توسعه و تکامل اجتماعیشان پیدا شده است وجود يك نیروی خلاقه و قدرت شدید موثره روحانی را

اثبات مینماید این نیروی معنوی که در درون آثار و نصوص الهیه بالقوه موجود میباشد سبب میگردد که نطفه روحانی شریعت بکثرت گرائیده و بتدریج شاخ و برگ و شکوفه نموده و درختی بارور و شجری پرثمر گردد البته این مسئله طبیعی است که هر نهضتی قابلیت رشد و توسعه را ندارد مگر وقتی که در کمون آن نیروی حیاتی مستور باشد همچنانکه يك دانه گیاهی از درون خود تغذیه میکند و بمدد نیروی باطنی<sup>۱</sup> خویش یعنی قوه نامیه توسعه و تکثیر یافته و بظهور میوه منتهی میگردد رشد تمدن های روحانی نیز چنین حالت مشابه داشته و منوط به قوه خلاقه و نافذهای میباشد که در درون آن تمدن بودیمه گذاشته شده است آثار و صفاتی که زنده بودن مدنیتی را مدلل میسازد و وجود يك نیروی معنوی را در درون تمدن بشوت میرساند شامل نیروی جذب و کشش - تحرك و تکامل - تکثیر و نمو - نفوذ و تأثیر میباشد وجود این آثار حیاتی در پیکره يك تمدن روحانی مانند همان آثار حیاتی است که ما برای يك انسان زنده و یا يك سلول زنده در نظر میگیریم و میگوئیم انسان زنده دارای روح و زندگی است یعنی میتواند جذب نموده و حرکت نماید و تکثیر یافته و توالد و تناسل نموده مثل خودی را بوجود آورد .

---

۱- برگسن فیلسوف مشهور فرانسوی مبداه تکامل را نیروی حیاتی میدانند و بقیده وی این نیروی حیاتی یا Alan Vital که در درون موجود زنده مانند نبات و حیوان وجود دارد سبب تکامل و تکثیر دانه نباتی و نطفه حیوانی میگردد .

## فصل سوم

### منشاء شر و ظلم

وقتی که در محیط زندگی خود مردم تیره بختی را می بینیم که از زندگانی مرفه محروم میباشند و یا تنگدستی گذران نموده و بقوت لایموت محتاج میشوند و یا اینکه بانقص عضوی متولد گشته و بدون استعداد و درك سلیم و گاهی هم سفیه و ابله بوجود میآیند با خود می اندیشیم که چرا به يك انسان بی گناه چنین ظلمی روا شده است ، شاید برخی از مردم تصور کنند که منشاء این بدبختیها اراده الهی بوده و او خواسته است که انسانی خوشبخت بوجود آید و از جمیع تمتعات دنیوی برخوردار گردد و انسان دیگری با تیره بختی دست برگریبان بوده و يك عمر رنج و فقر را بردوش ناتوان خویش تحمل نماید<sup>۱</sup> ، و برخی دیگر گویند که شاید این بی-عدالتیها بسبب آن است که دستگاه آفرینش ناظم و ضابطی ندارد و اگر

---

۱- در حدیث اسلامی آمده است که السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی

فی بطن امه.

خدائی وجود می‌داشت چنین مظلومی اتفاق نیفتاد ، ولی در جواب آنان که چنین قضاوت عجولانه دارند و بهانه بی‌عدالتیهای اجتماعی وجود خداوند را انکار مینمایند لازم است متذکر شویم که مظلالم اجتماعی و بدبختیهای بشر ناشی از اراده الهی نبوده بلکه این مسئله منشاء دیگری دارد که میتوانیم آنان را درسه موضوع زیر مورد مطالعه قرار دهیم .

اول - یکی از علل عمده ظلم و بدبختیهای بشری مظلومی است که مستقیماً از خود طبیعت سرچشمه گرفته و از واکنشهای طبیعی ناشی میگردد بدین نحو که چون انسان نمیتواند قوانین طبیعی را بطور صحیح و دقیق بشناسد و یا اینکه اعمال خود را بنا بر قوانین طبیعت تطبیق دهد لذا بعلت نادانی و یا تمرکز از قوانین طبیعت گرفتار یکنوع واکنشهایی میگردد که آنرا ظلم طبیعی مینامند و این ظلم در حقیقت يك واکنش طبیعی بوده و عملی که برخلاف قوانین طبیعی و نظام خلقت انجام گیرد فاعل عمل خود بخود گرفتار یکنوع مجازات میگردد مثلاً وقتی که نوزادی بانقص عضوی بوجود میآید یا سفیه و دیوانه و بی استعداد متولد میگردد اغلب گفته میشود که خدا خواسته است او چنین سرنوشت شومی داشته باشد ، لکن علمای علوم طبیعی در مورد این نوع موالید معتقدند که این نوزاد ها اغلب از پدران و مادرانی که معناد بافیون والکل میباشند یا انحرافات جنسی دارند بوجود میآیند ، چه که در هسته مرکزی سلولهای بدن انسان زن هائی وجود دارند که مانند دوربین عکاسی عمل انسان را عکسبرداری نموده و به آیندگان انتقال میدهند و این کروموزومها در حقیقت عامل انتقال صفات توارثی از اسلاف باخلاف میباشند پس در این صورت يك عامل مهم بدبختی اطفال پدران و مادران میباشند بطوری که اگر پدری و یا مادری

از قوانین عالی حیات سرپیچی کند خود بخود گرفتار مجازات در نسل بعدی خواهد گردید و اگر چنانچه گفته شود که چرا فرزند جزای والدین خود را باید تحمل کند جواب اینست که در طبیعت پدر و پسر وجود ندارد درحقیقت هر فرزندی دنباله زندگی پدر خود میباشد .

دومین عاملی که منشاء شرور و مظلّم شناخته میشود و سبب بی‌عدالتی های زیادی در حیات اجتماعی میگردد استفاده سوء از تمایلات و غرائز انسان است بطوری که استفاده نامشروع از غرائز و یا از هر نیروئی که در وجود انسان بودیعت گذاشته شده است سبب میگردد که مظلّمی در حیات اجتماعی بوجود آید ، مثلاً در وجود انسان قوای شهوانی وجود دارد و این نیرو با وجود آنکه سبب بقاء نسل بوده و برای ادامه حیات بشری ضروری و مفید میباشد معیناً اگر در غیر موارد طبیعی و ضروری بکار رود بدبختیهای عظیمی بیار خواهد آورد و حتی نیروی عقل و فکر که بزرگ ترین عامل بوجود آورنده تمدن میباشد اگر در طریق سوء مورد استفاده قرار گیرد مورث بحران و ویرانی خواهد گردید . پس زمانی که خداوند دستگاہ وجود ما را میآفرید در درون ما قوای بودیعت نهاد و ضمناً در کتب مقدسه طرق استفاده از این نیروها را نیز تعلیم فرمود تا نوع انسانی بدانند که از این دستگاہ وجودی چگونه باید استفاده نماید، پس اگر چنانچه از این نیروها سوء استفاده شود و شری بوجود آید آیا مسئولیت آن متوجه ذات باری تعالی خواهد بود ؟ مسلماً جواب منفی است .

سومین منشاء مظلّم اجتماعی و بی‌عدالتیهای زندگی اراده آزاد و تفکر آزاد انسان است بطوری که اگر بالفرض انسان، مانند حیوان محکوم قوانین طبیعی و مقید و محدود در غرائز خود میباشد و در انتخاب، طرق صحیح و

یاسقیم آزادی نمیداشت در این صورت ما میتوانستیم منشاء بی عدالتیهای اجتماعی را نتیجه دخالت اراده الهی بدانیم ولی نکته اینجا است که ما برخلاف حیوان حریت فکر و آزادی عمل داریم و میتوانیم خیر و شر و مفید و مضر و زشت و زیبارا تشخیص دهیم در حقیقت خداوند اول به ما آزادی و اختیار بخشیده و سپس ما را امر و نهی فرموده است تا از این آزادی در تأمین سعادت و ایجاد خوشبختی خویش استفاده نمائیم والا اگر شخصی در زندان مقید بوده و آزاد نباشد نمیتواند مورد امر و نهی قرار گرفته و یا اینکه مسئول اعمال خویش و یا مستحق مجازات گردد پس بعلمت آنکه بشر آزاد دنیا میآید و آزاد زندگی میکند بنا بر این سعادت وی مربوط باین است که چگونه از نیروی عقل و اراده استفاده نموده و جهانی بهتر و زندگی عالتر برای خود فراهم سازد مثلاً مسئله جنگ که منشاء بسیاری از مفاسد اجتماعی و بی عدالتیها محسوب میگردد و بحقیقت بحرانهای اقتصادی و فقر و فحشاء و جنایت نتیجه مستقیم و منطقی آن بشمار میرود آیا با اراده الهی انجام میگیرد؟ مسلماً جواب منفی است پس در حقیقت این اراده و خواست انسان است که به بهانه ملیت و نژاد و طبقات و مذهب جهان آرام و آباد را کارزار جنگ و اضطراب و ویرانی میسازد و بخاطر ارضاء حس سیادت طلبی و راحتجوئی خویش ملت هارا بخاک و خون میکشاند .

### نتیجه

در خاتمه مقال اگر چنانچه شر و ظلم را به قسمت شر طبیعی و شر اجتماعی و شر اخلاقی تقسیم کنیم خواهیم دید که این شرور و مظالم مختلف بطور خلاصه سه علت اصلی دارند .

اول ... مظالم طبیعی در حقیقت واکنشهای طبیعی است که در مقابل



اعمالی که خلاف نوامیس طبیعت انجام میگیرد بوجود میآید .  
دوم ... ظلم اخلاقی ظلمی است که در نتیجه سوء استفاده از غرائز  
و تمایلات موجود میگردد .  
سوم ... ظلم اجتماعی ظلمی است که موجد اصلی آن آزادی فکر  
و حریت انسان بوده و از طرز تفکر غلط و اقدام غیر صحیح بشر ناشی می گردد ،

## فصل چهارم

### توافق دین با علوم انسانی

وقتی که صحبت از تطابق دین و علم بمیان می‌آید اغلب ذهن انسان متوجه علوم طبیعی گشته و تصور می‌کند که مراد از علم فقط علوم تجربی و حقایق و قوانین طبیعی بوده و سعی مینماید که موارد تلاقی و تطابق میان معتقدات مذهبی و قوانین کلی فیزیک را کشف نماید در صورتی که کلمه علم تنها و مختص حقایق طبیعی و قوانین فیزیکی نبوده بلکه بر کلیه معارف بشری کلمه علم اطلاق می‌گردد یعنی علوم تربیتی و علوم روانی و رشته‌های مختلفه علوم انسانی و اجتماعی مانند سیاست و اقتصاد و حقوق نیز در ردیف علوم قرار دارند .

علیهذا اگر چنانچه بخواهیم موارد تطابق دین را با علم مشخص نمائیم ناچار باید این توافق را بکلیه رشته‌های مختلف معارف بشری تعمیم داده و تطابق هر یک از علوم عقلی و تجربی و علوم طبیعی و اجتماعی را بادین بطور جداگانه مورد بحث قرار دهیم اکنون باتوجه بلزوم تطابق

دین با علوم اجتماعی خاطر نشان میسازیم که تعالیم روحانی و مذهبی همچنانکه با استنتاجات کلی علوم طبیعی مطابقت کامل دارد با اصول و اهداف علوم اجتماعی و انسانی نیز این تطابق موجود میباشد.

خوشبختانه تطابق دین با رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی خیلی روشن تر و محکم تر بوده و با کمی دقت این حقیقت روشن میشود که تعالیم مذهبی با اهداف و اصول علوم اجتماعی و انسانی هماهنگی کامل دارند بعلاوه آنکه اهدافی که در علوم اجتماعی و انسانی منظور نظر میباشد همان مقاصد عالیه را ادیان نیز دنبال نموده و آنان نیز اهداف علوم اجتماعی را در نصوص و آثار خود تعلیم فرموده اند.

مثلا اگر قبول کنیم که هدف علوم اجتماعی بوجود آوردن جامعه بهتر و تنظیم عادلانه حقوق و روابط انسانی و تعلیم مبانی صلح و وحدت و آزادی و عدالت در حیات انسانی میباشد همین اهداف در ادیان آسمانی نیز منظور گشته و آنان نیز برای تحقق همین اصول تلاش نموده اند و تعالیم و قوانینی اجتماعی و اخلاقی خود را بجهت تأسیس همین مقاصد وضع نموده اند همچنین اگر چنانچه هدف علوم اقتصادی را تعدیل معیشت و از بین بردن افراط و تفریط ثروت و ایجاد تعادل در زندگی میباشد همین هدف در ادیان نیز وجود داشته و جمیع مذاهب قوانین متعددی برای ازدیاد تولید ثروت در جامعه و توزیع عادلانه آن تنظیم فرموده اند. اگر چنانچه هدف علوم تربیتی را پرورش دادن استعدادات نهفته انسانی و ایجاد فضائل اخلاقی بدانیم همین هدف آموزشی در ادیان بطور اکمل وجود داشته است بحدی که میتوان گفت اصولا ادیان مختلفه در طول تاریخ برای کشف جواهر و استعدادات از معدن وجود انسانی آمده و همچنین برای پرورش افکار

وعواطف واحساسات آنان موجود گشته اند و لذا در اینجا نیز میتوان مدعی شد که علوم تربیتی و تعالیم مذهبی اهداف کاملا مشترکی را دنبال نموده و در مقاصد کاملا باهم منطبق میباشند همچنین اگر بپذیریم که علوم نظری مانند فلسفه و حکمت برای تفسیر حقایق زندگی و حل مشکلات بشری مانند مسئله مبداء عالم و کیفیت آفرینش و منتها و غایت حیات و مسئله خدا و روح و حدود آزادی و اختیار انسان و مسائل دیگر بوجود آمده است همین مطالب در ادیان نیز مورد بحث بوده است بطوریکه مذاهب نیز سعی داشته اند مشکلات عرفانی بشر را بزبان ساده تفسیر نموده و افکار بشری را بسوی حقایق زندگی رهبری نمایند علینذا نتیجه میگیریم که تعالیم آسمانی با علوم نظری نیز هدف و مقصد مشترکی داشته و باهم مطابق و موافق میباشند.

## دین بامبادی علوم اجتماعی تطابق دارد .

اگرچه دین با کلیه رشته‌های علوم انسانی هماهنگی و تطابق نزدیک دارد ولی این توافق در علوم اجتماعی بیشتر و روشن‌تر بچشم می‌خورد زیرا ادیان صرف نظر از جنبه الهی و آسمانی جزء نهضت‌های اجتماعی بوده و در اهداف و مقاصد با آنان مشترك می‌باشند مثلاً همانطور که علوم اجتماعی برای تنظیم روابط مردم بایکدیگر و ایجاد يك مدینه فاضله و تحکیم مبانی اتحاد و وحدت و نظم و عدالت تلاش مینماید دین نیز همین مقاصد اجتماعی را مورد توجه قرار داده و اصولاً برای تأسیس همین مبانی اجتماعی بوجود می‌آید . بطوری که اگر اصول کلی اجتماعی را نظم و آزادی، اتحاد و عدالت بدانیم متوجه خواهیم شد که دین نیز در تحکیم و تحقق این مبانی با علوم اجتماعی مقصد مشترك یافته و تنها در طرق و روش حصول بدین مقاصد و اهداف اندکی با علوم اجتماعی فرق داشته است .

بدین نحو که علوم اجتماعی اصلاح جامعه انسانی را بیشتر از طریق وضع قانون و ایجاد قوای مجریه تعقیب مینماید در صورتی که دین علاوه بر وضع قوانین و احکام مدنی پرورش اخلاقی و تربیتی را نیز مورد توجه قرار داده و بتهدیب و اصلاح افراد جامعه نیز مبادرت میورزد و سعی مینماید که فرد و همچنین خانواده که کوچکترین واحد اجتماعی را تشکیل میدهد اصلاح نموده و با آموزش صحیح جامعه را از پای بست آباد و از لوٹ فساد و انحطاط آزاد گرداند با این توضیح وقتی که میگوئیم دین با علوم اجتماعی تطابق دارد یعنی مقصد هر دو اصلاح جامعه و منظور هر دو تضمین سعادت افراد است .

در ثانی مقصد نهائی علوم اجتماعی تنظیم و تعیین رابطه انسان با انسان است یعنی علوم اجتماعی که بعقیده علما و فلاسفه از مطالعه آثار و احوال طبیعت و اجتماع و همچنین از روابط ثابتی که بر جامعه بشری حکم فرماست بوجود میآید سعی میکند روابط مختلفی را که افراد بشری در زندگانی دسته جمعی بایکدیگر پیدا میکنند تنظیم نماید.

بنابراین رابطه جنسی و زناشوئی زن و مرد رابطه اقتصادی و معاشی کارگر و کارفرما رابطه حقوقی بایع و مشتری رابطه فرهنگی استاد و شاگرد هم چنین رابطه اجتماعی دولت با ملت و بالعکس و رابطه سیاسی ملل و اقوام مختلف بایکدیگر مورد توجه خاص علوم اجتماعی بوده است و برای تنظیم همین روابط است که حقوق مدنی و جزائی و اقتصادی و سیاسی بوجود آمده است و لذا از آنجائی که همین اهداف عالی اجتماعی در ادیان پیروی شده است علیهذا می توان گفت علوم اجتماعی و دین هر دو از روابط مختلفه بشری منبث گشته و هم چنین مبین و مشخص روابط آنان

میباشند.

ثالثاً دین خود یکنوع علم و اطلاع بر نوامیس و قوانینی است که بجهت تنظیم و تدوین روابط انسان با یکدیگر و توزیع عادلانه ثروت و تحکیم مبانی عدالت و آزادی و اتحاد و وحدت بوجود آمده است .

در حقیقت انبیاء و پیامبران اولین افرادی بودند که با ظهور خویش اسراری از علوم طبیعی و حقایقی از علوم اجتماعی را کشف و انسان را برفن زندگی صحیح و باسعادت آگاه نمودند بطوری که کتب و آثار آنان سرچشمه علوم و معارف بشری قرار گرفته و هم چنین قوانین مدنی و تعالیم اخلاقی آنان سبب شده است که اجتماعات بشری بتوانند قدم های موثری در طریق تکامل بردارند و از حسیض ذلت باوج عزت ارتقاء یابند بحدی که در ظل تعالیم آنان حکمای وسیع النظر و روشن روان برخاسته اند و با استفاده از منبع فیاض کتب مقدسه ایده های عالی اجتماعی و فلسفی بجامعه انسانی عرضه داشته اند چنانچه با ظهور اسلام علوم و حکمت نظری ترقی سریع یافته و در ظل تعالیم قرآن رجال دانشمندی مانند جابر بن حیان و ابن سینا و ابن رشد و غزالی و ابوبکر رازی و فارابی و اهوازی و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ شهاب سهروردی و ملا صدرا شیرازی<sup>۱</sup> و غیره برخاسته اند و دانشمندان مزبور اساس علم طب و فلسفه و فقه و شیمی را بنا

---

۱- جابر بن حیان از علمای ریاضی و طبیعی اسلام است و اکتشافات زیادی در علم شیمی دارد ابوبکر رازی در نیمه دوم قرن نهم میلادی ظهور نمود و در علوم طب و طبیعی و شیمی شهرت بسزائی دارد و جرج سارتون او را پدر طب عرب میدانند .

و خواجه نصیر الدین طوسی از علمای قرن ۱۳ میلادی است و در ریاضیات و هندسه احاطه زیادی دارد .

نهادند پس با توجه باینکه انبیاء برای حکمت و علم آمده‌اند<sup>۱</sup> و موسس  
و محرك علوم بوده‌اند نمیتوان گفت که دین با علم مغایرت دارد چه اگر  
دین برخلاف موازین علم و عقل می بود نمی توانست رجال علمی پرورش  
داده جامعه انسانی را تحول بخشد لذا نتیجه میگیریم که انبیاء الهی نه  
تنها مانع پیشرفت علوم نبوده‌اند بلکه آنان سبب شده‌اند که قدمهای  
عظیمی در عالم علم بوجود آید و رجال بزرگ علمی در ظل تعالیم آنان  
تربیت گردد.

---

۱- هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم ینلوا علیهم آیاته و یرزقهم و  
یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سورة الجمعه)



## فرق دین با علوم اجتماعی

با آنکه دین مانند قوانین موضوعه بشری از روابط بین افراد انسانی بوجود میآید و برای تنظیم روابط انسان با انسان تدوین میگردد. ولی در بسیاری از موارد از قوانین موضوعه ممتاز بوده و با حقوقی که بدست قانونگذاران عادی وضع میگردد بکلی فرق دارد بطوری که میتوانیم وجه امتیاز دین را در دو قسمت زیر مورد مطالعه قرار دهیم ...

اول . . . در علوم اجتماعی فقط و فقط روابط انسان با جامعه مورد توجه قرار میگیرد در صورتی که در تعالیم آسمانی دایره این روابط وسیع تر گشته و رابطه انسان بانفس خود و روابط انسان با موجود اعلائی که خالق جهان است مورد توجه میباشد .

مقصود از وظیفه انسان نسبت بخود آنست که بر طبق تعالیم ادیان هر انسانی باید يك سلسله وظایفی نسبت بخود انجام دهد مثلا باید در تهذیب روح و صفای قلب و رشد عقل و فکر خود بکوشد و خود را از انحطاط

اخلاقی و سقوط شهوات حیوانی حفظ نماید . این سلسله از وظایف در قانون جزا وجود نداشته و اصولاً حقوق جزا با اموری که با وجدان شخصی سروکار دارد دخالتی ندارد هم چنین وظیفه انسان نسبت به خالق آنست که خداوند را بتمامی قلب و روح پرستش نموده و با عشقی سرشار از محبت الهی خلق او را خدمت نماید و از دستورات و تعالیم انسانی که توسط سفرا و فرستادگانش نازل گردیده است اطاعت نماید . این سلسله از وظایف نیز مطلقاً در قوانین موضوعه وجود نداشته و قانون گذاران عادی مطلقاً وارد چنین مباحثی نگردیده اند .

دوم . . . در علوم اجتماعی روابط مادی و محسوس بشر که شامل روابطی مانند رابطه جنسی و معاشی و اقتصادی و حقوقی است مورد نظر میباشد در صورتی که در ادیان علاوه بر روابط مادی روابط معنوی و معقول بشر با بشر را مورد توجه و مطالعه قرار داده اند واضح است روابط معنوی و معقول که مجموعه مسائل اخلاقی و روحانی مانند محبت و عدالت و صداقت و امانت را تشکیل میدهد نوعاً با روابط مادی که بشکل حقوق مدنی و قانون جزائی مدون میگردد فرق دارد .

مثلاً اصل محبت که منظور نظر کلیه ادیان آسمانی میباشد یکی از روابط معقول و معنوی افراد انسانی بوده و این اصل نوعاً با روابط اقتصادی و معاشی که رابطه کاملاً مادی میباشد فرق دارد به قول الکسیس کارل (محبت رشته نامحسوسی است که دیگران را به ما و ما را بدیگران مرتبط و متصل میسازد) <sup>۱</sup> علینذا نتیجه میگیریم که ادیان علاوه بر مقررات حقوقی و قانونی بر روابط معنوی بشر نیز توجه داشته اند.

---

۱- کتاب انسان موجود ناشناخته تألیف آلکسیس کارل

مثلا حضرت مسیح تعالیم خود را بر اساس محبت بنا نهاده و مردم را با الفت دعوت نمود چنانچه در انجیل مذکور است اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و با آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و بهره بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید<sup>۱</sup> در قرآن کریم میفرماید یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه ولا تتبعوا اخطوات الشیطان انه لکم عدو مبین<sup>۲</sup>.

---

۱- انجیل متی باب پنجم آیه ۴۴

۲- البقره آیه ۲۰۴

## وحدت علم و دین از نظر مبداء تجلی

برخی از علمای روحانی در قرون وسطی بخصوص طبقه اساقفه و روحانیون مذهبی معتقد بودند که علم و دین در حقیقت و کاملاً مجزا از هم بوده و در هیچ موردی نمیتوانند با هم توافق و تطابق حاصل نمایند تنها دلیل آنان این بود که عقاید مذهبی چون جنبه الهی و آسمانی دارد لذا برخلاف علم چون و چرا نمی پذیرد و عقاید دینی وارد قیل و قال فلسفی نمیشود لذا نباید دین را با قواعد منطقیه بشری آلوده کرده و با اینکه مورد شك و شبهه قرار داد بلکه بایستی آنرا بدون تفکر و تعمق و لواینکه مخالف با عقل و علم باشد قبول نمود و آنان که بخواهند درباره معتقدات مذهبی تعمق نموده و اظهار نظری نمایند از صراط مستقیم منحرف گشته و بعداب دوزخ معذب خواهند گردید .

آباء کلیساء در قرن وسطی بیروی از همین اصل بتفتیش عقاید

پرداخته و بسیاری از اهل علم را تکفیر نموده اند<sup>۱</sup> لذا برخی از علماء مخالفت آباء کلیسا را با اهل علم دال بر تغایر علم و دین دانستند در صورتی که اگر علمای دین با طبقه حکما مخالفت ورزیدند این دلیل بر تضاد علم و دین نمی تواند بود و اعمال روحانیون را بحساب دین نمیتوان گذاشت چه تعالیم ادیان صرف نظر از اینکه با مبادی عقلی و اصول اجتماعی توافق کامل دارد. از نظر مبداء تجلی نیز با دین متحد میباشد یعنی علم و دین هر دو از منبع واحدی که ذات الهی است سرچشمه میگیرند بعبارت دیگر علم و دین از نظر مبداء تجلی مظهر تجلیات کمالی يك حقیقت ازلی بوده و هر دو از صفات و کمالات الهی بشمار میرود و چون صفات الهی مانند ذاتش واحد بوده و مبرا از تعدد و اختلاف میباشد لذا علم و دین يك حقیقت واحد خواهد بود پس اگر چنانچه در فیوضات و تجلیات الهی تعدی قائل شویم یعنی میان فیض روح قدسی و علم الهی تغایری حاصل نمائیم گرفتار انحراف فکری شده ایم چه که تغایر مظهر نقص بوده و بر حکیم علی الاطلاق که کمال محض است اطلاق نتوان نمود.

---

۱- هنگامیکه ماژلان خواست بدور دنیا سیاحت کند آباء کلیسا بمخالفت برخواستند و گفتند اگر این کار را بکنند در انتهای عالم پرت خواهد شد ماژلان در جواب گفت سایه کره زمین را روی ماه دیده ام و اعتماد باین سایه بیش از اعتمادی است که با ولیای دین دارم.

۲- پروفیسور رپرنوشته است که در بین سالهای ۱۸۰۸ و ۱۴۸۱ محکمه تفیش عقاید دینی ۴۴۰۰۰۰ نفر را محکوم بمجازات کرد و ۳۰۰۰۰۰ نفر را زنده زنده سوزانید.

## برای تحقق سعادت انسان تطابق علم و دین ضروری است .

پس از اثبات توافق علم و دین و بیان انطباق تعالیم مذهبی با مبادی عقلی و علوم اجتماعی اغلب سؤال میشود که از تطابق علم و دین چه نتیجه عاید انسان میگردد و چرا باید این توافق بوجود آید برای جواب دادن بدین مسئله مهم بدو لازم است متذکر شویم که انسان مرکز دایره تمدن بوده و کلیه شئون اجتماعی برای تأمین آسایش و تضمین سعادت انسان بوجود آمده است بطوری که اگر تمدن انسانی را بشکند يك دایره ترسیم کنیم مرکز این دایره انسان بوده و کلیه شئون بشری مانند هنر ادبیات حقوق و قانون و فلسفه و دین بمنزله شعاع‌هایی است که از مرکز این دایره یعنی انسان بمحیط آن ترسیم گردیده است با توجه بدین مقدمه معلوم میشود که تمدن با همه مظاهر خود غلام حلقه بگوش انسان بوده و هر يك از شئون اجتماعی بخاطر رفع یکی از حوائج انسان بوجود آمده است اکنون باید بینیم که سعادت انسانی که آنرا مرکز

دایره تمدن میدانیم چگونه وجه زمان و درجه شریاضی بهتر و بیشتر تأمین مییابد برای حل این مسئله باید دانست که انسان چون دارای سه مرکز و سه جنبه مادی و عقلی و روحانی میباشد پس برای اینکه سعادت کلی برای انسان حاصل گردد باید هر سه جنبه او مورد توجه قرار گرفته و وسائل ترقی و تأمین وی فراهم شود یعنی هم باید احتیاجات مادی انسان تأمین یافته و با وضع قانون عادلانه مشاغل اقتصادی مرتفع و تعدیل معیشت تحقق یابد و هم بوسیله تعلیم و تربیت صحیح رشد عقلانی یافته و به مدارج علوم ارتقاء یابد و هم باید با تربیت روحانی و سجایای عالی انسانی در وجود شخص پرورش یافته به مدارج روحانی و اخلاقی تکامل یابد اگر چنانچه نیازمندیهای مذکور تأمین گردد میتوان گفت که بشر با آسایش واقعی رسیده است البته واضح است که علم تنها بجنبه‌های مادی و عقلانی بشر سر و کار داشته و فقط بتأمین معاش انسان و تحول فکر و عقل او توجه داشته و با جنبه‌های اخلاقی روحانی وی ارتباطی ندارد و تنها دیده است که به جنبه‌های روحانی و اخلاقی بشر توجه داشته است و اکنون با توجه به مسائل فوق الذکر نتیجه میگیریم که از نظر سعادت اجتماعی انسان ممکن نیست که علم و دین بکلی از هم مجزا و هر یک در خود مستقل باشد یعنی ممکن نیست که دین و علم که هر دو از مسائل مهم زندگی است با هم مغایر بوده و یکی بر ضد دیگر باشد و شاید بهمین علت است که همیشه طرز تفکر انسان تحت تأثیر عقاید مذهبی او قرار داشته و دانش و معرفت او نیز بنوبه خود در عقاید دیناتی وی موثر بوده است اکنون باین توضیح بخوبی معلوم میگردد که این دو حقیقت یعنی علم و دین چه از نظر اهداف اجتماعی وجه از نظر توجیه اسرار طبیعی شباهت تام بیکدیگر دارند .

## علل تعارض علم و دین

اگرچه در برخی از موارد میان مسائل مذهبی و موازین علمی تغایر و تضادی بنظر میرسد و بین علم و دین فاصله و جدائی مشاهده میگردد و لکن این تغایر ذاتی و درونی نبوده بلکه امر سطحی و بالعرض میباشد بدین معنی که این تغایر معمولاً ناشی از ماهیت علم و دین نبوده بلکه معلول علل و اسبابی است که در خارج از علم و دین قرار دارد بطوری که اگر این علل بیرونی برداشته شود ملاحظه خواهد شد که نه تنها اختلافی میان آنان وجود ندارد بلکه موید و مکمل یکدیگر میباشد .

اکنون اگر بخواهیم علل و اسباب بیرونی را که موجب پیدایش تعارض میان علم و دین میگردد مورد مطالعه قرار دهیم شامل علل زیر خواهد بود .

اول - تصور غلط و غیر واقعی ما از مفهوم علم و دین معمولاً سبب تضاد میان آنان میگردد .



دوم - چون قوانین مادی و فیزیکی میزان کلی و کاملی برای  
سنجش حوادث عالم علی‌الخصوص حوادث روحانی نمی‌تواند باشد، لذا اگر  
حقایق روحانی و مذهبی با مقیاس‌های مادی و فیزیکی مورد مطالعه و مقایسه  
قرار گیرد تضادی حتمی میان علوم ودین بوجود خواهد آمد .

سوم - از آنجائیکه علم حقیقی سیال و متغیر می‌باشد لذا اگر  
چنانچه معتقدات مذهبی بموازات تحولات علمی پیش نرود بالاجبار تضادی  
میان علم ودین بوجود خواهد آمد .

چهارم - اگر بر معانی آیاتی که بر سیل تشبیه و استعاره بیان گردیده  
است توجه شود هرگز معتقدات مذهبی ظاهراً با علم مغایر نخواهد بود .  
پنجم - نزاع میان اصحاب علم و آباء کلیسا نمیتواند دلیل محکمی  
برای تضاد میان علم ودین چه که علم با عالم ودین با روسای روحانی فرق دارد

## تصور غلط و غیر واقعی ما از مفهوم دین

علت اول - اگر چه گاهی میان علم و دین تفایر سطحی بنظر میرسد و ظاهراً تضاد و شیاری میان معتقدات مذهبی و قوانین طبیعی تصور می‌رود ولی باید دانست که علت این تضاد اینست که ذهن ما در درك معنا و مفهوم دین راه خطا پیموده و در شناخت حقیقت آن دچار انحراف گردیده است بطوری که بعضی مردم گمان میکنند دین عبارت از یک سلسله مراسم ظاهری و شعائر و سنن اجباری است که باید بدون ادراک و معرفت مراعات شود این عقیده در میان متدینین بادیان سالفه خصوصاً در مسیحیت رواج کامل دارد .

از آنجائیکه پولس مقدس فلاسفه مادی روم را تکفیر نموده و فلسفه آنان را مکر باطل نامید<sup>۱</sup> لذا اسافقه مسیحی سعی کردند که حتی المقدور

---

۱- در انجیل رساله پولس به کولسیان باب دوم مذکور است باخبر باشید که کسی شما را نر باید بفلسفه و مکر باطل

از دخالت دادن منطق و فلسفه در امور روحانی و مذهبی احتراز نمایند این طرز تفکر سبب گردید که کم کم معرفت علمی و منطقی از کلمه دین خارج و مجزا شده و تدین فقط محدود بیک سلسله شعائر و سنن اجباری و اعمال غیر ارادی گردید امروز نیز در میان مردم متدین کلمه دین بیشتر بر سنن و شعائر مذهبی اطلاق میگردد. و در تعریف دین فقط شعائر مذهبی و سنن و آدابی را که در میان جوامع دینی متداول است مورد نظر میباشد ولی نکته انحرافی همین جا است که اگر چنانچه تصور کنیم دین فقط یک سلسله شعائر و سنن اجباری است راه خطا پیموده ایم زیرا که چنین تعریفی جامع و مانع نبوده و اوصاف و احوال دین را از جمیع جهات روشن نمیسازد و حقیقت و ماهیت آنرا تشریح و تبیین ننماید.

بقول منطقیون غربی « تعریف واقعی هر شی چنانچه شایسته وجود اوست حقیقت اوست » و چون این تعاریف حقیقت دین را کما هو حقه بیان ننمایند لذا تعاریف جامعی نمیتواند محسوب شود چه که.

اولاً- تعریف اجزاء یک شی را نمیتوان بجای تعریف تمام آن شی ملحوظ نمود و اگر کسی چنین کاری بکند یقین است که راه غلطی را در مطالعه و تحقیق پیموده است قصه معروفی را که مولانا در کلیات مثنوی خود گفته است شنیده ایم که چند نفر کور فیل مرده ای را لمس میکردند یکی میگفت این پیل تختی است چونکه از پشت پیل را لمس کرده بود و دیگری میگفت پیل باد بزنی است چونکه تصادفاً گوش آنرا بدست آورده بود یکی دیگری میگفت پیل ستون است چونکه پای آنرا دست مالیده بود عللها همه آنها بعلت آنکه یک جهت پیل را لمس میکردند گرفتار اشتباه بودند و این مسئله ممکن است در شناخت هر حقیقی اعم از

مادی یا معنوی پیش بیاید لذا هر تعریفی که ؟ یک حد یا جهت شی یا یک صفت از اوصاف آنرا از نظر بیاندازد آن تعریف صحیح و جامع و کامل نخواهد بود .

ثانیاً - تصویری که از یک شی در ذهن ما بوجود میآید این تصویر زمانی وجود حقیقی دارد که مطابق با واقعیت خارجی آن شی باشد مثلاً اگر جسم مثلث شکلی در آینه ذهن ما مربع مرسم شود در اینجا چون صورت ذهنی ما با واقعیت خارجی مطابق نمیشد لذا حقیقت نخواهد داشت زمانی بر تصورات ذهنی ما کلمه حقیقت اطلاق میشود که وجود ذهنی مطابق با وجود عینی باشد .

اکنون با توجه به کیفیت و شرایط تعریف اگر چنانچه در ذهن ما شعائر مذهبی بجای دین تصویر شود و یا اینکه کلمه دین محدود و مقید با اوامر و نواهی و سایر احکام ظاهریه گردد در چنین صورتی چون تصورات ذهنی ما از کلمه دین مطابق با واقع نبوده و یا اینکه تجسم ناقصی از آنرا در بردارد لذا در چنین صورتی میتوان گفت که فکر ما در شناخت دین گرفتار اشتباه گردیده است .

مثلاً اگر برای ادیان سه هدف مختلف که عبارت از (وضع قانون و ایجاد عرفان و فلسفه و توسعه و بسط اخلاق) میباشد در نظر بگیریم در چنین صورت برای بیان حقیقت دین لازم است که آنرا از جنبه‌های سه گانه فوق مورد مطالعه قرار دهیم و الا در غیر این صورت تجسم و تصویری را که از مفهوم دین در ذهن پدید میآید نارسا و ناقص و شاید هم غیر واقعی خواهد بود .

با توجه بدین مقدمه اکنون موضوع دین را از سه جنبه مزبور بنحو

زیر مورد مطالعه قرار میدهیم .

اول - از لحاظ اجتماعی دین عبارت از مجموعه قوانین انفرادی و اجتماعی است که از مبداء اصلی عالم یعنی ذات باری تعالی بوسیله يك انسان کامل (رسول) بر جامعه انسانی عرضه میشود و این مجموعه قانون موجبات نظم و عدالت اجتماعی و اتحاد و وحدت انسانی را فراهم میسازد در حقیقت دین قانون عالی حیات و مبین و منظم روابط عادلانه انسان با انسان دستورالعمل کلی برای زندگی بشر میباشد .

نتایج اجتماعی که از قوانین ملهمه اسمانی یعنی دین بدست میآید بقرار زیر میباشد .

### نتایج اجتماعی دین

- ۱- وحدت و تشکل جامعه .
  - ۲- ایجاد بستگی و هم آهنگی عمیق در اجتماع .
  - ۳- تحرك و پیشرفت در شئون مختلفه جامعه مانند هنر ادبیات فلسفه عرفان .
  - ۴- اداره جامعه در يك نظام معین و ایجاد يك نظم و آرامش پایدار .
  - ۵- ایجاد عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی (تعدیل معیشت) .
- دوم ... از لحاظ اخلاقی دین عبارت از روش و مکتب عالی تربیتی است که موجبات و شرایط تکامل و ارتقاء روحی و معنوی افراد انسانی را فراهم میسازد .

دستورات اخلاقی که در بطون آثار و نصوص ادیان و مذاهب مکنون و مندرج میباشد نشانه آنست که نقطه نظر گاه ادیان در رتبه اولی ایجاد

يك انسان بهتر بوده است و كليۀ راهنمايان روحاني و انبيای الهی با تعالیم و روش خود كوشیده اند تا اين انسان بهتر بوجود آيد انسان بهتر انسانی است كه جامع جميع کمالات وجودی باشد . با اين توضیح ميتوان نتيجه گرفت كه دين قبل از هر چيز يك مكتب تربيتی بوده و برای پرورش سجایای عالیۀ اخلاقی بوجود آمده است .

### نتایج اخلاقی دين

نتایج روحی و اخلاقی كه از تعالیم ادیان بوجود می آيد  
بقرار زیر میباشد .

۱- دين مورث پیدایش امید و اطمینان در قلوب نوع انسان  
است .

۲- دين محرك قوای اخلاقی بوده و عواطف عالیۀ انسانی را رشد  
و تكامل میدهد .

۳- دين عواطف و احساسات انسانی را لطافت و رقت می بخشد .

۴- دين جواهر استعدادات را كه در معدن وجود انسانی مكنون و  
مستور است به منصفه ظهور و بروز می آورد .

سوم ... از نظر حكمت و عرفان ... دين مبین و مفسر معضلات و  
مشكلاتی است كه بشر از بدو پیدایش و تفكر با آن مواجهه بوده است .  
مثلا در اینکه هدف زندگی چیست و حیات انسان از كجا شروع شده و  
بكجا منتهی خواهد شد هزاران مسائل دیگری كه در پيش دیدگان بشر  
قرار دارد همه مشكلاتی است كه پیوسته فكر بشر را بخود مشغول کرده  
است . علینذا یکی از اهداف ادیان این بوده است كه برای مجموعه سئوالات  
بشر جواب صحیحی تهیه نمایند و انسان را در حل معضلات زندگی مدد

ویاری کنند اگرچه مطالبی فلسفی و عرفانی در ادیان وسیع است ولی مطالبی که در این زمینه مشترکاً در ادیان بحث گردیده است اختصاراً بقرار زیر خلاصه میگردد.

### نتایج فلسفی دین

نتایج فلسفی که از دین بدست آمده است بقرار زیر میباشد.

- ۱- پیدایش عالم بر محور تصادف نبوده بلکه اراده مطلقى وقوه عاقله‌ای در خلق آن دخالت داشته است.
- ۲- حیات انسان بی هدف و مقصد نیست بلکه زندگانی جسمانی انسان بحیات روحانی و ابدی منتهی میگردد.
- ۳- لذات و مسرات هدف زندگی نبوده بلکه تنها وسیله‌ای برای زندگی کردن محسوب میگردد و هدف زندگی فقط تکامل روحانی میباشد.
- ۴- خداوند بر عالم تقدم ذاتی داشته ولی زماناً با خلق خویش توأم میباشد.
- ۵- خداوند محیط بر عالم بوده و این احاطه احاطه ذاتی نیست بلکه احاطه غلمی میباشد.
- ۶- انسان قادر بذكر حقیقت الهی نبوده او تنها میتواند آثار کمالی الهی را که در آفاق و انفس متجلی است مشاهده نماید و از این آثار عظمت الهی را درك کند.
- ۷- پیامبران الهی حامل فیوضات روح قدسی بوده و واسطه ایصال فیض از عالم حق بعالم خلق میباشد.
- ۸- پیامبران يك حقیقت واحد بوده و ادیان و مذاهب اساس متحد و مشترك دارند.

۹- انسان پیوسته محتاج تربیت روحانی بوده و هیچوقت بی نیاز  
از آن نمیباشد .

۱۰- انسان برخلاف موجودات دیگر آزاد و مختار بوده و مسئولیت  
اعمال نیک و بد خویش را برعهده دارد .

۱۱- بنا بر تعالیم ادیان در وراء جسم مادی انسان حقیقتی  
روحانی قرار دارد که او باقی بوده و در عوالم بعد ب حرکت و تکامل خود  
ادامه خواهد داد .



## علت دوم ... قوانین طبیعی نمیتواند مقیاس و میزان کلی برای سنجش حقایق روحانی باشد

در مطالعه کتب مقدسه و هم‌چنین در تاریخ ادیان گاهی به مسائل و حوادثی برمیخوریم که ظاهراً با قوانین طبیعی مخالف بنظر میرسد و با مقیاسهای علوم مادی و فیزیکی ناموافق و غیر قابل انطباق میباشد خصوصاً این مسئله در کیفیت حیات شخصی مظاهر مقدسه مثلادرتولد و مرگ و در قدرت نفوذ و استقامت و باینداری در برابر مشکلات و هم‌چنین در نوع قضاوت سریع و صحیح و وسعت دایره فهم و ادراک و شدت قوای روحانی آنان بچشم میخورد و اغلب مشاهده میشود حوادث مزبور که مبین زندگی استثنائی و حرکات و سکنات و افکار و اراده خارق‌العاده آنان است مافوق نظام عادی و معمولی طبیعت انجام گرفته است.

با اعتقاد علمای الهی این مسائل استثنائی که در عرف ادیان معجزه نامیده میشود امری کاملاً غیر طبیعی بوده و تنها در حالات روحی افرادی که وجه آسمانی دارند بچشم میخورد و بدینوسیله دخالت اراده مطلق

یعنی خداوند را در امور عالم اثبات مینماید این حوادث را از آن جهت معجزه مینامند که علت آن برای انسان روشن و مسلم نمیباشد بقول سن توماس اکوئین اصطلاح معجزه مشتق از *Admiration* یعنی شگفتی و اعجاب است و این حالت وقتی حاصل میشود که اثری آشکار باشد و علتش پنهان و بقول ایس بریانت در کتاب دین برای دیر باوران معجزه عمل حادثه یا اثری در جهان مادی است که مخالف قوانین شناخته شده و مافوق دانش و آگاهی ما از قوانین مزبور باشد.

ولی بقیه برخی از محققین مادی چون معجزات و خوارق عادات مبنای علمی ندارد و از ناحیه قوانین مادی تأیید و تصدیق نمیشود لذا قابل قبول نبوده تنها میتوان آنان را بعنوان اسطوره و افسانه‌های خیالی ملل ابتدائی تلقی نمود.

البته معلوم است که مقصود علمای مادی از علوم فقط چهار چوبه قوانین طبیعی میباشد مثلاً وقتیکه گفته میشود مسیح در ایام حیات امور خارق العاده از خود ظاهر میفرمود قلوب را بخود جذب میساخت و افکار دیگران را از دور درک میکرد و بایشگوئی نموده و در مورد امپراطوری عظیم روم سخن میگفت و در بالای صلیب دشمنان خود را دعا میکرد. همچنین پیغمبر اسلام مغلوبیت سلسله پادشاهان ساسانی را اخبار و مسلمانان را بفتح و غلبه و سلطه ظاهره بشارت میداد آنان در جواب میگویند که چون قوانین علمی هنوز صحت و حقانیت این مطالب را تأیید و تصدیق نکرده است لذا نمیتواند مورد قبول باشد و لکن نکته انحرافی علمای مادی همین جا است که آنان تصور میکنند که هر پدیده روحانی که بوجود میآید باید با علوم مادی تطابق داشته و اگر يك امر معنوی از طرف

قوانین مادی تأیید نکرده خالی از حقیقت خواهد بود چه در نظر آنان قوانین طبیعی تنها مقیاس کلی برای تعیین صحت و سقم پدیده های عالم اعم از مادی و یاروحانی محسوب میشود و حال آنکه معلوم است که حدود و ثغور قوانین فیزیکی فقط محدود به پدیده های مادی بوده و این دسته از قوانین برای سنجش و یا تصدیق و تکذیب پدیده های روحانی مورد استفاده نبوده و با وجود کلیت خود در مسائل روحانی غیر کافی و غیر قابل اعتماد میباشند علیهذا ضرورتی ندارد که ماکلیه حوادث روحانی را با قوانین فیزیکی و مادی تجزیه و تحلیل نموده و صحت و سقم آنان را موکول بتصدیق یار علوم مادی نمائیم اکنون برای اینکه عدم اعتبار قوانین مادی را در مورد مسائل روحانی بیشتر توجیه کرده باشیم لازم است که چند مطلب را مورد مطالعه قرار دهیم :

اقسام قوانین ... قاطبه علماء و دانشمندان مجموعه قوانینی را که در اختیار انسان قرار دارد به سه دسته بزرگ قوانین مربوط به ماده قوانین مربوط به حیات و قوانین فکر تقسیم نموده و گفته اند قوانین مربوط به ماده قوانینی است که مربوط بمواد بی جان بوده و پدیده های مادی را تجزیه و تحلیل مینماید مثلا قانون جاذبه و قانون حرکت - قوانینی است که فقط در عالم ماده بی جان صادق میباشد . قسم ثانی قوانینی است که مربوط بحیات موجودات جاندار مثل نبات و حیوان بوده و کیفیت حیات و تکامل آنان را مورد بررسی قرار میدهد مثل قانون توارث<sup>۱</sup> - قانون اسموز<sup>۲</sup> - عمل کریبن

---

۱- عناصر حیوانی و نباتی مرکب از سلولهای هستند که هر سلول از سه قسمت هسته و پروتوپلاسم و غشاء ترکیب یافته است در هسته ژنهای کوچکی وجود دارند که این ژنها صفات توارثی را حفظ کرده و از اسلاف باخلاف میسپارند.  
 ۲- قانون Osmos ریشه نباتات املاح و مواد لازمه از قبیل اکسیژن -

گیری<sup>۱</sup> - عمل فتوستتر<sup>۲</sup> . قسم ثالث قوانین مربوط بروح و فکر انسانی است که جوایگوی پدیده‌های روحی و معنوی بشر میباشد .

اکنون با توجه به قوانین سه‌گانه فوق معلوم است که هر یک از سلسله قوانین فوق‌الذکر حدود و ثغوری مخصوص بخود داشته و در حوزه حاکمیت خود معتبر میباشد و در موارد دیگر از حیز اعتبار ساقط میشود . مثلا قانون توارث که مخصوص موجودات جاندار بوده و کیفیت انتقال صفات ارثی را از موجودات گذشته بآینده تشریح میکند در مورد پدیده هائی که در عالم مواد بی‌جان مسأله توارث مطرح نمیشد . همچنانکه قانون جاذبه نیز در عالم نبات فاقد اعتبار میباشد .

بهمین قیاس قوانین مربوط بروح و فکر انسانی با قوانینی که مربوط بعالم جماد و نبات است بکلی فرق داشته و قوانین مادی در پدیده‌های روحانی بکلی بی اعتبار خواهند بود مثلا قانون ترمودینامیک که مخصوص پدیده‌های فیزیکی است در مورد عقل و روح انسان صادق نمیشد و این قانون با آنکه در حوزه قلمرو خود کلی است ولیکن در مورد فکر انسانی فاقد ارزش میگردد .

مثلا میدانیم طبق این قانون انجام هر کار مکانیکی میزان معینی

---

ویندروژن و ازت و گوگرد و آهن و غیره که در آب بمقدار کمی موجود میباشد از زمین جذب نموده و ساقه‌ها مواد جذب شده را بشاخ و برگ منتقل می‌سازند .

۱- برگ درختان در تحت تأثیر آفتاب اکسیژن را دفع و کاربن را جذب مینماید و بدین نحو اکسیژن هوا را که برای تنفس حیوان و عمل سوختن لازم است فراهم می‌سازند .

۲- نباتات نور آفتاب را گرفته و از آن مواد نشاسته‌ای و قندی می‌سازند .

حرارت تولید مینماید یعنی در نتیجه انرژی معین کار معین انجام میگیرد و در نتیجه کار معین انرژی معین تولید میگرد و همیشه بین انرژی و کار تعادل ثابتی موجود بوده و بفرمول مشخصی نشان داده میشود مثلا ترن در نتیجه کار و حرکت خود مقداری انرژی بوجود میآورد و این انرژی در نتیجه سوخت بوجود میآید و همیشه بین ذغال سوخت شده و انرژی بوجود آمده تعادل ثابتی برقرار میباشد اما این قانون در مورد حالات فکری و روحی انسان صادق نمیشد چه که گفتیم فکر انسانی در تحت قوانین مادی قرار نداشته بلکه از قوانین دیگری تبعیت مینماید. انسان از لحاظ جسمی تابع قانون ترمودینامیک میباشد یعنی هر قدر که کار جسمانی بیشتری انجام دهد بهمان اندازه متابولیسم بدن بالاتر میرود مثلا هر قدر بیشتر بدود همان قدر بیشتر اکسیژن جذب نموده و کربن دفع مینماید و در نتیجه این عمل متابولیسم بدن زیاد میگردد ولی وقتیکه انسان فکر میکند در متابولیسم بدن وی چندان تغییری حاصل نمیکرد پس معلوم است که فکر کردن در تحت قانون ترمودینامیک قرار ندارد انسان که در موقع انجام یک کار بدنی مثلا دویدن به نفس افتاده و بشدت اکسیژن گرفته و ئیدرژن را پس میدهد ولی در موقع کار فکری چنین حالتی پیش نمیآید.

علت این مسئله آنست که در موقع انجام امور فکری انرژی مادی مصرف نشده است که تا تغییراتی در متابولیسم بدن حاصل شود با این مثال ساده فیزیکی معلوم میشود عقل و فکر در تحت قوانین مادی قرار ندارند. الکسیس کارل در صفحه ۳۱ کتاب انسان موجود ناشناخته مینویسد:

« قانون ترمودینامیک که صحت آن در مورد مولوکولها و اتمها

غير قابل ترديد است در قلمرو روانی که در آن حداقل تلاش در آزاء حد  
اکثر استفاده مورد توجه است بی فايده میماند . « و نیز در همان کتاب  
مینویسد :

« بزرگترین فعالیت فکری کمتر از انقباض عضله دوسرباز برای  
برداشتن يك کتاب متابوليسم را بالا میبرد نه جاه طلبی سزار نه تفکرات  
نیوتون نه الهامات بتهوون و نه مطالعات عمیق و درخشان پاستور باندازه  
چند میکرب یا جزئی افزایش ترشح تیروئید سبب افزایش تغذیه بافتها  
ومتابوليسم ایشان نشده است . « اکنون با این توضیح نتایج زیر بدست  
میآید:

### نتیجه

اول ... فکر و عقل خاصیت مادی نبوده و در تحت قوانین فیزیکی  
مثلا قانون (ترمودینامیک) قرار ندارد بلکه روح جوهری مستقل و معجزا  
از ماده میباشد و از قوانین دیگری تبعیت مینماید .

دوم ... فکر برخلاف عناصر مادی که محصور و مقید در زمان و مکان  
میباشند آزاد بوده و میتواند از بعد زمان تجاوز نموده و حوادث آینده را  
که هنوز بوجود نیامده است پیش بینی نماید پس گذر از بعد زمان خود  
نشانه این است که فکر خاصیت مادی نمیشد زیرا يك خاصیت مادی  
هرگز نمیتواند خود را از قید و بند زمان آزاد سازد .

سوم ... با آنکه در طبیعت اجسام مشابه خواص مشابه بوجود میآورند  
یعنی خاصیت کلیه مواد شیمیائی مثل اسیدها و کربنها و املاح در تمام  
نقاط طبیعت مشابه میباشد ولی مغزهای بشری که از لحاظ مواد ترکیب

یافته مشابه است لکن از حیث خاصیت این تشابه را ندارند بحدی که  
برخی از مردم افکار معمولی و متوسط داشته و برخی صاحب افکار عالیه و  
نبوغ سرشار میگردند و دسته‌ای بکلی از ثمره عقل سلیم محروم میباشند.

### علت سوم قوانین فیزیک کلیت ندارد

آنچه که از مطالعه علوم طبیعی برمیآید قوانین فیزیک باندازه‌ای که علمای مادی قرن نوزدهم تصور میکردند عمومیت و کلیت ندارد تا بتوان این قوانین را میزان سنجش کلیه پدیده‌های طبیعی دانست آنچه مسلم است قوانین مادی قلمرو محدودی دارد و فقط در حیطه قلمرو خود قادر بر حل مشکلات بشر میباشد بطوری که با وجود تحولات شدید علمی که در رشته‌های مختلفه دانش نصیب انسان گردیده است هنوز نکات تاریک و مبهمی وجود دارد که تاکنون قوانین فیزیکی جوابی برای آنان نداشته است مثلاً قوانین فیزیکی تاکنون نتوانسته است بما بگوید در میدان اتمی چرا و چگونه الکترونهای تازه متولد شده بوجود میآیند و چرا الکترونهای دیگر استهلاک یافته و از بین میروند شاید بدین علت است که آلبرت انشتین مسئله میدان را یکی از معماهای علم فیزیک میدانند چه برخلاف اصل عدم خلق و انعدام (لاوازیه) که میگوید هیچ چیز از وجود بعدم نمیرود و از

---

۱- فاصله میان ذرات الکترون و پروتون را میدان نامند.



عدم وجود نمیاید. در میدان اتمی ذراتی تولید یافته و بوجود میآیند و ذرات دیگری معدوم میشوند و همچنین مقیاسهای علمی مهنوز روشن نساخته است که حقیقت ماده و انرژی و حرکت چیست و چرا عالم هستی درین نهایت بزرگ و بی نهایت کوچک متحرك میباشد با وجود آنکه فیزیک و علوم طبیعی در برخی از موارد بقانون کلی رسیده است معذاهنوز محدود و ناقص بوده و قوانین آن قدرت آنرا ندارد که جهان را آنطوری که هست تفسیر و توجیه نماید و با آنکه دانش بشری پرده از روی اسرار بسیاری از حقایق طبیعت برداشته است معذاه حقایق کثیر دیگری در پس پرده غیبت قرار دارند که علوم امروز ما بکشف آنان موفق نگردیده است پس جهان آفرینش بزرگتر و عجیب تر از آنست که بتوان آنرا با پاره ای از قوانین تعریف نمود چنانچه در طبیعت همیشه کیفیات استثنائی بوجود میآیند که قوانین ما از حل، آن عاجز میباشد مثلاً علماء از درك ذات و حقیقت يك ذره اتمی اظهار نادانی نموده و خود را در برابر عجایب عالم خرد اتمی ناتوان می بینند .

سرجمینز جینز خوب گفته است « حقایق جهات آفرینش فعلا و كاملا از دسترس بشر دور است و شاید هم همیشه و تا ابد از حدود فهم بشر خارج بماند ) اکنون معلوم است تازمانی که مقیاسهای فیزیکی عصر ما از توجیه و تفسیر بسیاری از پدیده های مادی عاجز و ناتوان میماند پس چگونه ما میتوانیم آنرا وسیله کافی برای حل و فصل حوادث روحانی قرار دهیم و پدیده های روحی را با مقیاسهای محدود و ناقص مادی بسنجیم .

باضافه همانطور که علمای علوم طبیعی گفته اند برای توجیه و تفسیر پدیده های جهان آفرینش دوراه یا دونظریه موجود میباشد يك

نظریه آنست که پدیده‌های عالم طبیعت را مبتنی بر یک نظام غیر قابل انعطاف مکانیکی دانسته و آنرا مانند یک ماشین تصور کنیم که تابع یک سلسله قوانین مطلق و ثابت میباشد و تخطی از این چهار چوبه قوانین غیر ممکن میگردد این نظریه که بجبر علی و نظریه میکانیکی معروف است مورد اعتقاد برخی از علمای مادی قرن نوزدهم بوده و معلوم است .

اگر کلیه پدیده‌های جهان بر روی این نظریه میکانیکی که متکی بر جبر علت و معلولی است بدانیم در چنین صورتی آدمی از خود آزادی و اختیاری نداشته و در حکم برده و غلام یا عروسک خیمه‌شب‌بازی در دست قوانین مستبد و غیر قابل انعطاف طبیعت خواهد بود حتی در این فرضیه اراده و مشیت مطلق نیز که ذات باری تعالی است وجود نخواهد داشت .

اما بنظر نگارنده این نحوه توجیه از حوادث عالم چندان مطابق با واقعیت و حقیقت نمیباشد و اگر چه در طبیعت هر معلولی نتیجه‌علتی بوده و حوادث عالم وابسته بناموس و قانونی است و با آنکه اصل (جبر علت و معلولی) اصل صحیح طبیعی است معیناً فیزیک جدید با قانون احتمالات و اصل عدم قطعیت هایزنبرگ ثابت نموده است که در طبیعت گاهی حوادثی بوجود

---

۱- پیرو سو در کتاب تاریخ علوم صفحه ۸۲۳ مینویسد:

«برای آنها یکی که در قوانین اتم نیز جبر علت و معلولی را جستجو میکردند اصل عدم قطعیت هایزنبرگ بمنزله ضربت قاطعی بود در آنجا نیز حساب احتمالات قدرت و حکومت خود را بسط داد و جبر علت و معلولی قدیمی مجبور شد تاج خود را از پیر بازو گرفته و مطلقاً از قصر عظیم علوم خارج شود.»

ایشاً مینویسد:

«اگر در نظر بگیریم که تمام فلسفه مکانیکی بر جبر علت و معلولی و مکتب مادی منکی بود خوب میفهمیم که با فرو ریختن این دورکن اساس افکار عرفانی بچه فتح عظیمی نائل شدند.»

میآید که درست برخلاف نظام طبیعی و مخالف با اصل جبر علی و مکانیکی است که علمای مادی قرن نوزدهم تصور مینمودند میباشد. و همین مورد استثنائی است است که ثابت میکند:

اولاً... قوانین مکانیکی به اندازه‌ای که علمای مادی تصور میکردند کلیت و جامعیت ندارد.

ثانیاً... این حوادث غیر عادی که بطور استثنائی انجام میگیرد نشان میدهد که گاهی اراده و مشیتی دیگری غیر قوانین طبیعت در حوادث عالم دخالت مینماید و مسیر حوادث آنرا تغییر میدهد.

### چهارم ... دخالت اراده و مشیت الهی در قوانین طبیعی .

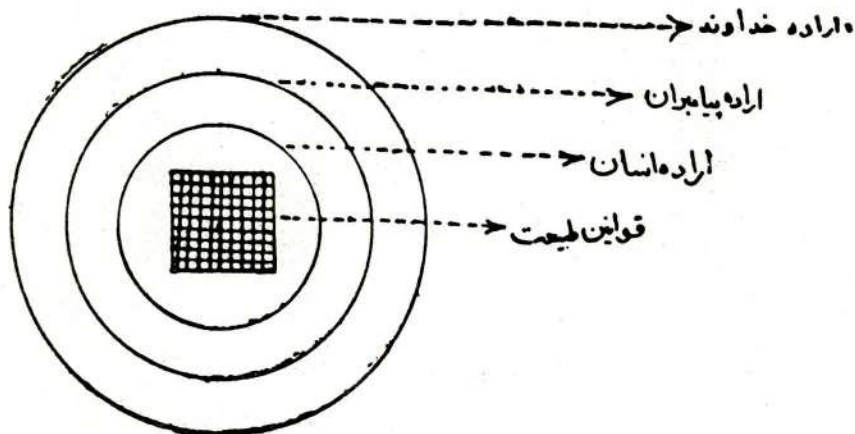
اکنون برای اینکه کیفیت دخالت اراده و مشیت الهی را در قوانین طبیعت بیان نمائیم بدو خاطر نشان میسازیم که سلسله حوادث عالم با آنکه در چهار چوبه قوانین طبیعت محدود و مقید میباشند و بر طبق همان نظام اجباری سیر و حرکت مینمایند معیناً در برخی از موارد اراده انسان یا یک اراده مافوق انسانی در پدیده‌های طبیعی تأثیر نموده و در پیدایش برخی از حوادث طبیعی دخالت مینماید مثلاً سه نوع اراده یعنی اراده انسان و اراده انبیاء و همچنین مشیت الهی سبب میشود که اموری برخلاف نظام ثابت و دائمی طبیعت بوجود آید مسلماً تحقق این امور که برخلاف نظام عادی طبیعی انجام میگردد بخوبی نشان میدهد که اراده و مشیتی در امور عالم دخالت کرده و کیفیت تحقق آنان را تغییر داده است .

مثلاً انسان با آنکه جزئی از طبیعت بشمار میرود ولی حائز مقام و شخصیت ممتازی در آفرینش بوده و با اراده آزادی که در اختیار دارد

میتواند عناصر عالم را از مسیر اولیه تغیر داده و در مسیر تازه‌ای قرار دهد و جریان آنها را بروفق مقاصد خود تبدیل نماید یا قوای طبیعی را در حیطه تصرف خود در آورده و آنان را با خود موافق و همراه سازد چنانچه امروزه انسان با وسائل علمی امواج صوتی را که طبیعتاً آزاد است محبوس نموده و پتیاره‌های عظیمی را برخلاف قانون جاذبه در هوا سیر و حرکت میدهد و هزاران اکتشافات و اختراعات دیگری که کل نشانه دخالت اراده انسان در قوانین طبیعت میباشد . اکنون که دخالت اراده انسانی را در جریان امور طبیعت مشاهده میکنیم خوب می‌فهمیم که يك اراده عالیتر و نیرو مندتر از اراده انسان بهتر میتواند در قوای طبیعی تصرف نموده و برخلاف جهت این قوانین سیر و حرکت نماید . پس وقتی که مشاهده میکنیم که گاهی روش و آثار انبیاء برخلاف قوانین عادی طبیعی میباشد به علت آنست که آنان اراده ای وسیع‌تر و نیرومندتر از اراده انسانی در اختیار داشته و میتوانند مخالف با جریان طبیعی گام بردارند آنها برخلاف اشیاء مادی که محدود و مقید در بعد زمان میباشند میتوانند از این بعد زمان تجاوز نموده و حوادث آینده را که هنوز اتفاق نیفتاده و شاید سال های متمادی بوقوع آنان باقی مانده است پیش بینی نمایند پس آیا تجاوز از سد آهین زمان خود دلیل این نیست که اراده آنان زمان را شکسته و از قوانین طبیعت تجاوز نموده است ؟ مسلماً جواب مثبت خواهد بود باضافه زمانی که اراده انسان بتواند مسیر قوانین طبیعی را تغیر داده و قوای مادی را اسیر اراده خود نماید و برخلاف قوانین طبیعت قدم بردارد واضح است اراده انبیاء که عالی‌تر و نیرومندتر از اراده انسانی است بهتر میتواند دخالت در نوامیس طبیعت نماید . همچنین خالق انسان

که عقل و اراده مطلق است میتواند برخلاف نظامی که خود بوجود آورده است اموری بظهور برساند .

بنابراین در خاتمه نتیجه میگیریم که اراده مطلق الهی محیط بر قواعد و نوامیس طبیعت میباشد و با آنکه خود موجد و مولد این نظام ثابت است معینا گاهی با مخالفت قوانین اجباری اراده خود را در مجاری طبیعت ظاهر میسازد تا افراد انسانی بامشاهده این سلسله حوادث که برخلاف نوامیس اجباری خلقت تحقق یافته است اراده بالغه الهی را درك و قدرت و عظمت و جلالش را استنباط نمایند .



### نتیجه

باتوجه به مطالبی که در این مقاله بطور اختصار مورد بحث واقع گردید نتایج زیر بدست میآید :

- ۱- ... حوادث روحانی حوادثی است که خارج از حدود و ثغور قوانین طبیعی انجام میگیرد .
- ۲- ... حوادث روحانی ناشی از يك قدرت مافوق الطبیعه ای است

که منشاء آن مجهول ولا يدرك میباشد .

۳- ... از آنجائی که حوادث روحانی برخلاف جریانات طبیعی انجام میگردد لذا خود بخود دخالت اراده و مشیت مافوق طبیعی را در پدیده‌های عالم بثبوت میرساند .

۴- ... قوانین طبیعی فقط وسیله‌ای برای تجزیه و تحلیل پدیده های مادی بوده وهمینکه از حدود و ثغور خود تجاوز نماید بی‌فایده و بی‌اعتبار میگردد .

۵- ... اگرچه امروز علل پدیده های روحانی را نمیدانیم ولی شاید روزی برسد که بشر بتواند درک کشف حقایق روحانی نیز موفقیت هائی بزرگی کسب نماید و همچنانکه در مسائل مادی بقوانین کلی رسیده و علل بسیاری از پدیده‌های مادی را درک کرده است علل حقایق روحانی را نیز استنباط نماید .

۶- ... وقتی که اراده انسانی در سر نوشت پدیده‌های طبیعت دخالت دارد معلوم است که اراده مطلق خداوند و اراده مظاهر و سفرای او نیز که نیرومندتر از انسانند بهتر میتوانند مسیر طبیعت را تغییر داده و در قوانین آن دخالت کنند .

۷- ... با این توضیح دیگر نمی‌توانیم کلیه پدیده‌های روحانی را که ماوراء قوانین طبیعی است در چهارچوبه نظام طبیعت محدود کرده آنها را با مقیاس مادی تجزیه و تحلیل نمائیم .

### علت چهارم ... سکون دین و تحرك علم

یکی دیگر از علل و اسبابی که موجبات تضاد میان علم و دین را فراهم میسازد و تغایر میان تدین و تفلسف را بوجود می آورد تحول عقل و سکون دین است چه که واضح است بین دوشی یاد و حقیقی که یکی ساکن و دیگری متحرك باشد بطور قطع و حتم فاصله و جدائی بوجود خواهد پیوست و میان دو پدیده ای که یکی حالت سکون ( استاتیک ) و دیگری حالت تحرك ( دینامیک ) دارد بالاجبار شیار و فواصلی موجود خواهد گردید مگر آنکه هر دو ساکن و یا اینکه هر دو متحرك باشند مثلا ترنی که از ایستگاه خود حرکت میکند هر قدر زمان بیشتری طی گردد فاصله اش از مبدا حرکت یعنی ایستگاه بیشتر خواهد گردید چه که ترن متحرك و ایستگاه ثابت و ساکن میباشد بهمین مقیاس اگر شیار و فواصلی بین مفاهیم مذهبی و مبانی علمی مشاهده میشود بعلمت آنست که عقلی بشری پیوسته متحرك بوده و در صورتی که دین در یک مقام توقف نموده است . باین



توضیح معلوم است که اگر بخواهیم که تضاد و تغایر موجود بین دین و علم برداشته شود لازم است که دین حالت تحول بر خود گرفته و مانند علم تکامل یابد و همچنانکه بردانش و عقل بشر تحول و ارتقاء قائل هستیم برای مذاهب و ادیان نیز قائل شویم چه معلوم است که اگر دین مانند عقل متحرك بوده و پیوسته با حرکت و تحول فکر همراه گردد و بموازات تغییرات علم تغییر نماید هرگز تضادی بین تعالیم آسمانی و مبانی علوم مشاهده نخواهد شد و علم و دین هیچوقت گرفتار نزاع و کشمکش نخواهند گردید اکنون اگر چنانچه سؤال شود که چگونه باید مردم برای دین خود تحرك قائل شوند جواب اینست که اگر مامعتقدات مذهبی خود را با علوم مثبت انطباق دهیم و ایمان خود را بر اساس عقل استوار کنیم در چنین حالت بمعتقدات روحانی حالت تحول داده ایم و در چنین شرایطی هرگز معتقدات روحانی خود را مخالف با موازین عقل و علم نخواهیم یافت و با اعتماد و اطمینان بیشتری بدامن دین پناه خواهیم برد . چنانچه در تاریخ فلسفه اسلامی حکمائی مانند ابوعلی سینا و ابن رشد و فارابی حکمت اسلام را با فلسفه یونان انطباق دادند و توافقی میان علم و دین بوجود آوردند.

### علت پنجم ... نزاع میان اصحاب علم و آباء کلیساء

اغلب مشاهده شده است که گروهی از مردم حتی بعضی از طبقه دانشمندان مندرجات کتب آسمانی را که در ادیان در مورد آفرینش جهان و کیفیت خلق انسان بیان گردیده است با علومی که امروز بشر بدان رسیده است مورد مقایسه و سنجش قرار داده و چون در این مقایسه بین تعلیم ادیان قدیم و علوم جدید توافقی نمی یابند لذا مندرجات کتب مقدسه را مخالف با علم معرفی می کنند چنانچه از قرن هیجدهم باینطرف برخی از دانشمندان مانند ولتر و دیدرو به مخالفت مندرجات تورات و انجیل برخاسته و مدعی شدند که نوشته های کتاب مقدس در مورد خلقت عالم و کیفیت آفرینش آدم و حوا و پیدایش کائنات ارضیه در شش روز با علم و دانش معارض و مباین میباشد شاید بزرگترین علتی که نوشته های تورات و انجیل را برخلاف علوم جدید معرفی نمود چنین مقایسه غلط و موازنه غیر صحیح بود که بوسیله دانشمندانی مانند ولتر

و دیدرو انجام گرفت ممکنست سؤال کنید که این مقایسه چه شکالی دارد و چرا نباید فرضیه های کتب مذهبی را با علومی که امروز در دست ما است مورد مقایسه قرار داد نکته اینجاست که اگر ما فرضیه های کتب مذهبی مثلا تورات را که با اندازه فهم مردم آن زمان بیان شده و اقلا سه هزار سال از آن گذشته است با علوم امروز مورد مقایسه قرار دهیم راه خطا پیموده ایم چه که ادیان و مذاهب حقایق را مطابق فکر مردم زمان خود تشریح کرده و مشکلات بشری را مطابق با سطح فرهنگ و دانش زمان خود حل و فصل نموده اند و از جهت دیگر همچنانکه علوم طبیعی و اجتماعی طریق تکامل پیموده و بتدریج بکمال رسیده است دین نیز سیر کمالی داشته است و فرضیه های مذهبی نیز مانند قوانین علمی ابتدا از یک مرحله بسیار ساده و افسانه ای شروع شده و کم کم با اعتلاء خود رسیده است .

همچنانکه فرضیه های علمی ادوار قدیم از جمله نظریات علمی هراقلیطوس و انکسیمند رود موکریت و تالس که در مورد مبداء جهان بیان گردیده است امروز غیر قابل قبول میباشد و همچنانکه هندسه اقلیدس ارزش نسبی و تقریبی پیدا کرده است و هیئت بطلیموس در جهان امروز غیر قابل اعتماد بنظر میرسد . فرضیات ادیان نیز در مورد پیدایش عالم قابل تغیر و تجدید میباشد و انگهی بر خلاف معتقدات روسای ادیان که معارف مذهبی را ثابت و لایتغیر میدانند بحکم تاریخ گذشته پیامبران متعددی مبعوث گردیده و فلسفه لاهوت را تکامل بخشیده اند .

و با ظهور هر مرئی تازه نه تنها قوانین کهنه منسوخ گردیده است بلکه فلسفه و حکمت ادیان نیز تحول یافته و بتدریج تکمیل گردیده است .

با این توضیح معلوم است که امروزه نمیتوان فرضیه‌های تورات را در مورد خلق جهان و ظهور انسان مورد انتقاد قرار داد چه که این سفر آسمانی اقلاد در سه هزار سال قبل تدوین یافته و مشکلات عرفانی بشر سه هزار سال را مورد بحث قرار داده و حقایق را برونق افکار مردم آن زمان توجیه نموده است .

---

۱- اقلیدس میگفت از يك نقطه خارج از خط مستقیم باشد تنها يك خط میتوان بموازات آن رسم کرد به‌داز او انشتین اثبات کرد که از يك نقطه که در خارج از خط مستقیم باشد هیچ خطی بموازات آن نمیتوان رسم کرد زیرا هر خطی که کشیده شود نسبت بما مستقیم و نسبت بزمین که مدور است منحنی خواهد بود پس هر چیز نسبی میباشد بنا بر این اگر خط مستقیم را محدود بگیریم نظریه اقلیدس صحیح خواهد بود ولی اگر نا محدود تصور کنیم نظریه ریمان و انشتین صحیح خواهد بود بدین جهت انشتین میگفت (جهان، جهان اقلیدسی نیست).

## وحدت ذاتی علم و دین

هر چند که توافق علم و دین اصلی مسلم و غیر قابل انکار میباشد و لکن چون کیفیت این توافق و موارد این انطباق آنطوری که باید مشخص و روشن نیست لذا لازم است معلوم شود چگونه استنتاجات عقول ناقص و محدود انسانی با حقایق ملهمه آسمانی تطابق می یابد و درجه مواردی تعالیم روحانی و حقایق مذهبی با قواعد منطقیه بشری موافقت می نماید چه که تنها قبول انطباق علم و دین در امور کلی ما را مطمئن نمی سازد مگر زمانی که موارد جزئی آنرا روشن و کیفیت توافق آنانرا معلوم سازیم برای حل قضیه در بدو امر باید متذکر شویم که علم و دین نسبت بهم دیگر سه حالت متفاوت دارند بدین نحو که در بعضی از موارد علم و دین مسیر کاملا متمایزی داشته و هر کدام طریقه مختلف و مسیر جدائی را طی میکنند و در برخی از موارد علم و دین یکدیگر نزدیک شده و مانند دو خط راه آهن بموازات هم کشیده شده و باهم تلاقی می یابند

و در بعضی از موارد کاملاً بر هم منطبق گشته و حکم يك اصل واحد با يك حقیقت متعددی را حاصل میکند . مسلماً نشان دان هر يك از حالات سه گانه فوق ما را وادار میکند که بدو هدف و غایت علم و دین را مشخص نموده وجهت و مسیری را که هر يك از آنان طی میکنند مجسم و مسلم سازیم تا معلوم گردد تطابق و وحدتی را که ما برای علم و دین در نظر داریم در موارد جزئی مثلاً خط مشی بوده بلکه این انطباق فقط و فقط در استنتاجات کلی است که از علم و دین بدست آمده است اکنون با توجه به موارد سه گانه فوق نمی توان انتظار داشت که در کلیه موارد میان آنان تطابق بوجود آید چنین انطباقی را که ما در طلب آن هستیم حتی در میان رشته های مختلفه علوم نیز دیده نمیشود بطوری که رشته های مختلفه علوم با آنکه هدف مشترك دارند و همه برای کشف قوانین مادی گام برمیدارند و بر کمیات قابل سنجش ناظر میباشند معیناً توافق و تطابق کامل میان آنان وجود نداشته و هر يك از علوم مزبور مسیر کاملاً مختلف پیموده و در موضوع مورد مطالعه از هم مجزا و مشخص میباشند بطوری که ریاضیات در کمیت مکانیک در حرکت فیزیک و شیمی در خواص اشیاء و بیولوژی در قوانین حیات و علوم اجتماعی در اصول و مبادی اجتماعی و تنظیم روابط انسان ها بحث نموده و هیچکدام از آنان در مسائل اخلاقی و روحانی مانند عاطفه و وجدان که منظور نظر ادیان است وارد نمیشوند و در مسائلی که مربوط بحالات درونی و کیفیات نفسانی انسان است دخالت نمیکنند همچنین ادیان نیز در حوزه حاکمیت خود بمسائلی که تحقیق در آن بر عهده علوم طبیعی میباشد تجاوزی نداشته و در حل قضایای ریاضی و کشف قوانین مادی در مطالعه خواص اجسام که وظیفه مخصوص علوم طبیعی است دخالتی ندارند پس با این توضیح معلوم

است که علم و دین نه تنها در مسائل جزئی نمی‌تواند توافق یابند بلکه اصولاً هر یک از آنان هدف و طریق متفاوت داشته و وظیفه خاصی را بر عهده دارند پس بنا بر این اتحاد و وحدتی را که برای علم و دین قائل می‌توان شد فقط در استنتاجات کلی و نتایج عمومی آنان می‌باشد اکنون با توجه بمقدمه فوق‌الذکر موارد و حالات سه گانه علم و دین را که شامل موارد تمایز و موارد تلاقی و موارد تطابق می‌باشند بطور جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

## اول ... موارد تمایز علم و دین

برخی از علماء و دانشمندان معاصر علوم را از لحاظ ( تجربیدی بودن ) بسه دسته تقسیم نموده و گویند که اساس اختلاف در بین علوم در درجه تجربیدی بودن آنها میباشد<sup>۱</sup> بدین معنی که دسته‌ای از علوم کاملاً غیر تجربیدی بوده یعنی صرفاً از طریق تجربه و آزمایش بدست می‌آیند بطوری که انتزاع و تجرید عقلی بهیچوجه در آنان دخالتی ندارد این دسته از علوم شامل فیزیک و شیمی و سایر علوم طبیعی میباشد و دسته دیگر از علوم را که آنان را ( نیمه تجربیدی ) خوانند علوم می است که هم بکمک تجربه و هم بمدد تعقل و تجرید ذهنی بدست می‌آید و این دسته شامل علوم ریاضی میباشد چه که اعداد ریاضی و اشکال هندسی که پایه و اساس ریاضیات را تشکیل میدهد کاملاً ذهنی بوده و مفهوم عدد و شکل

---

۱- نقل از کتاب فلسفه دین Thephilosophi of Rèlegion تألیف

دکتر شین .



فقط بمدد تجرید و انتزاع ذهنی بدست می آید چهار عمل اصلی مانند جمع و تفریق و ضرب و تقسیم در خارج از ذهن انسان وجود نداشته مفهوم عدد زمانی پیدا میشود که ذهن ما واحدی را بر واحد دیگر اضافه و یا واحدی را از واحد دیگر کسر نماید .

دسته سوم از علوم مانند فلسفه و علوم الهی کاملاً تجربیدی بوده و صرفاً بمدد تعقل و تفکر ذهن بدست می آید اکنون با توجه بدین تقسیم بندی ملاحظه می کنیم علوم از نظر تجربیدی بودن مختلف بوده بطوری که برخی غیر تجربیدی و بعضی نیمه تجربیدی و قسمتی کاملاً تجربیدی میباشند .

اکنون با در نظر داشتن این مطلب که علوم الهی جزء سلسله علوم تجربیدی میباشد و با علوم ریاضی که نیمه تجربیدی و با علوم طبیعی که غیر تجربیدی است بکلی فرقدارد پس چگونه میتوان مسائل مذهبی و روحانی را که متکی بر انتزاعات ذهنی است با علوم فیزیکی که فقط از تجربه و آزمایش سرچشمه میگیرد مطابقت داد و انتظار داشت که این دو حقیقت مختلف در همه موارد جزئی و خط سیر منطبق و موافق بایکدیگر باشند ولذا ناچار باید قبول کرد که توافقی و تطابق آنان در موارد جزئی ضروری و عملی نبوده بلکه این تطابق و توافق فقط باید در استنتاجات کلی بدست آید یعنی لازم است که نتایج کلی و مطلق که از تجربیات فیزیکی و قوانین طبیعی حاصل میشود با انتزاعات کلی و مطلق علوم الهی مطابق گردد اکنون برای اینکه انطباق علم و دین را در موارد کلی نشان داده باشیم چند مورد را محض نمونه اختصاراً مورد مطالعه قرار میدهیم .

## دوم... موارد تلافی و تطابق علم و دین

یکی از موارد انطباق علم و دین که نشانه وحدت کامل میان مبانی علمی و تعالیم مذهبی میباشد مسئله دخالت دادن (اراده مطلق) یا (عقل مطلق) در خلق و ایجاد عالم است بدین طریق علم و دین با آنکه مسیر و جهت مختلف دارند معینا هر دو بدین نتیجه رسیده اند که در جهان هستی نظم عمومی و ارتباط و هماهنگی کامل حکمفرماست و با توجه باینکه از نظر علوم تجربی نظم بخودی خود و بطور تصادف و اتفاق بوجود نمی آید علینذا هر دو در این مسئله متفق القولند که اراده مطلق در انتظام بخشیدن بعالم دخالت نموده و مشیتی آسمانی چنین کیفیت منظمی را بوجود آورده است این نیروی نظم دهنده که در اصطلاح کتب مقدمه با کلمه خدا مشخص میگردد مورد تأیید و تصدیق علوم عقلی و تجربی قرار گرفته و علوم طبیعی نیز از طریق تجربه و آزمایش به ثبوت رسانیده است که اجزاء مرکبه عالم خلقت بر حسب تصادف و اتفاق بوجود نیامده بلکه طبق یک نقشه دقیق مکون و بایک نظم کامل ترکیب یافته است.

واضح است که این استنتاجات کلی یعنی دخالت اراده مطلق در ایجاد عالم که دین از طریق اعتقاد و ایمان بدان توجه دارد علوم طبیعی آنرا از طریق تجربه و آزمایش بدست آورده است و بپردازد نوامیس طبیعی و قوانین فیزیکی دخالت اراده و عقل مطلق را در ایجاد عالم ضروری دانسته است بدین نحو که اصل حرکت عمومی که در طبیعت جریان دارد حکم میکند اشیاء عالم از همه جهات متغیر بوده و این تغیر بطور دائمی و عمیشگی ادامه می یابد بطوری که هیچ موجودی در حال سکون و آرامش باقی نمی ماند همچنین قانون دیگری که ( اصل جبر ) موسوم است حکم میکند هر حرکتی در نتیجه دخالت قوای محرکه خارجی بوجود می آید لذا علوم تجربی با استمداد و استناد این دو اصل مسلم طبیعی یعنی ( اصل حرکت عمومی عالم ) و ( اصل جبر ) حکم میکند که حرکت عالم بخودی خود و بطور تصادف و اتفاق بوجود نیامده بلکه این جنبش عمومی و منظم بعلت دخالت قوه محرکه خارجی که ادیان آنرا خدا مینامند موجود گشته است علینذا با این توضیح مشاهده میشود که یکی از مواردی که علم و دین بهم نزدیک شده و بایکدیگر تلاقی و تطابق می یابند مسئله وجود دخالت اراده الهی در ایجاد عالم و تأثیر مشیت او در حرکت و تکامل آنست ....

میلیکان چه خوب گفته است . . . علم تصویری غالی از خدا فراهم میسازد که با عالیترین اندیشه های دینی که خدا را در طی قرون و اعصار بی شمار در رشد و نمو زمین برای مسکن آدمیان و ایجاد زندگی در میان مواد متشکل جهان و پروراندن انسان و عالم معنوی و روحانی و نیروی الهی او جلوه گر ساخته است منطبق و سازگار است .

## دین با مبادی عقلی مطابقت دارد

وقتی که میگوئیم دین با عقل تطابق ذاتی دارد منظور عقل ناقص و ادراک محدود یک فرد مشخص و یا استنباطات فکری یک فیلسوف معین نیست بلکه مقصود ما مبادی و اصول کلی عقلی است که در نتیجه سالها تحقیق و تتبع گروه کثیری از دانشمندان کشف و بوسیله نیروی دماغی صدها مغز متفکر اثبات و پس از هزارها بار تجربه بمرحله ثبوت رسیده و بعنوان یک اصل کلی و بدیهی در علم شناخته شده است .

بعبارت دیگر منظور از مبادی عقلی یا بقول افلاطون کلیات عقلی عبارت از یک رشته معلومات متجانس و مسلمی است که افکار بشری بتدریج بدان رسیده است بدین نحو که حکمای متقدمین و متأخرین که سالیان متممادی که مشغول تجسس و تتبع در آثار طبیعت بوده اند دریافته اند که قوانین کلی و لایتغیری در جهان مادی و عالم عقول و افکار حکمفرماست و کلیه حوادث طبیعی و تحولات فکری بر وفق این نوامیس، کلی انجام میگیرد

علماء این نوامیس را کشف و آنرا بشکل یک سلسله مبادی منظم تدوین نموده و علوم و معارف بشری را بر اساس این مبادی کلی بنا نهاده اند البته واضح است مجموعه مبادی و کلیات عقلی که امروز در دست بشری قرار دارد یا از طریق تعقل و تجرید ذهنی بدست آمده یا اینکه در اثر تجربیات مکرر غاید گردیده است و لذا سرچشمه معارف بشری (عقل و تجربه میباشد) بقول پاسکال در اینجا باید تمام نسلهای بشری را در طی قرون متمادی شبیه یک فرد انسانی دانست که در کتابخانه‌ای نشسته و هزاران سال است که در حال تحقیق و کشف حقایق طبیعت میباشد.

نسلهای بشری در جریان مطالعه در کتابخانه عالم با اصول و مبادی کلی برخورد نموده و این مبادی را تنظیم و بشکل اصول کلی عقلی و تجربی پذیرفته و تحقیقات بعدی خود را بر اساس همین مبادی قرار داده اند مثلاً وقتی که معلوم شد اجسام در خلاء بطور مساوی سقوط میکنند این قانون در همه جا صادق بوده و دیگر لزومی ندارد که همه اجسام یک یک بازمایش در آید چه از آنجائی که طبیعت جریان متحدالشکلی را طی میکند لذا این قانون کلی بوده و در همه جا صادق میباشد همچنین وقتی که میگوئیم اجسام در حرارت منبسط میگردند این اصل در همه موارد و شرایط مصداق می یابد.

### مبادی عقلی و تجربی

اکنون برای اینکه این مبادی کلی را درست بشناسیم لازم است که در بدو امر متذکرش ویم که اصول و مبادی مذکور در فوق بدو قسمت تقسیم میگردند یک عده اصول و مبادی تجربی است که صرفاً از طریق

آزمایش و تجربه بدست میآیند مانند اصل وحدت منشاء اصل عدم خلق  
وانعدام واصل بقای ماده و انرژی واصل متحدالشکل بودن جریان طبیعت و  
اصول دیگر مبادی عقلی است یعنی اصولی که صرفاً از طریق عقل و انتزاع  
بدست میآید و اینهاست که بقوانین فکر معروف میباشد مانند اصل  
این همانی اصل عدم تناقض واصل حذف وسطی اصل علیت اصل غایت .

## مبادی عقلی یا قوانین فکر

اصل این‌همانی یا هووویه Law of Identity

اصل این‌همانی یکی از قوانین فکر میباشد و مفهوم آن اینست که يك چیز همان است که هست مثلا الف الف است یعنی مفهوم زشتی زیبایی و مفهوم عدالت ظلم نیست پس چون هر چیز همان است که هست پس هر چیز را باید همان‌طور که هست بشناسیم چون در غیر این‌صورت ذهن ما در شناخت حقایق و واقعیتها گرفتار انحراف و اشتباه خواهد کردید.<sup>۲</sup>

اصل عدم تناقض Law of Non-Contradiction

یعنی يك شئی نمیتواند در آن واحد دو حالت متفاوت داشته

- 
- ۱- یعنی هر چیز همان است که هست Every Thing is What it is  
۲- مولانا مولوی مثنوی در رساله فیه مافیه می‌نویسد ... اگر هر چه نمودی همچنان بودی پیغامبر با آن نظر تیزبین منور فریاد نکردی اللهم ارنا الاشیاء کما هی.

باشد مثلاً يك شئی نمیتواند هم باشد و هم نباشد یا میز کار من هم راست گوشه باشد و هم نباشد علتی که ما را وادار میکند این قانون را مانند اصل این همانی قانون فکر بنا میم آنست که این قانون بر اثر (اتزاع ذهنی) یعنی تفکر بوجود میآید مثلاً فکر ما نمیتواند بپذیرد که ناینا بیناست چه این دو مفهوم کاملاً باهم متضاد میباشند و جمع اضداد قابل قبول نمیتواند بود .

### اصل علیت Principle of Causality

از آنجائی که هیچ چیز بدون علت و بخودی خود بوجود نمیآید لذا هر پدیده و هر موجودی علتی داشته و همیشه علت مقدم بر معلول میباشد باعتبار فلاسفه متقدمین مانند ارسطو و ابن سینا علل بر چهار نوع علت مادی و علت فاعلی علت صوری و علت غائی تقسیم شده و علل مزبور در ایجاد و خلق هر شیئی از اشیاء عالم و همچنین در تکوین مجموعه عالم هستی ذی مدخل میباشد مثلاً در ساختن يك كاسه علت فاعلی كاسه گر و علت مادی سنگ و خاك علت صوری شكل و هیئت كاسه و علت غائی آب خوردن در آنست .

### اصل غایت Principle of Finality

اصل غایتی که در بحث گذشته جزء علل غائی مورد مطالعه قرار گرفت از علل اربعه بشمار رفته و مقصود از این اصل کلی آنست که هر حرکت و جنبشی اعم از حرکت ساده مانند فعل و انفعالات شیمیائی و حرکت پیچیده مانند تکثیر يك دانه نباتی متوجه يك هدف و مبتنی بر يك غایت نهائی میباشد بطوری که هیچ تحول و تکامل و حرکتی را نمیتوان بدون غایت تصور نمود و حیات و هستی هیچ موجودی را اعم از کوچکترین ذرات طبیعی تا عظیمترین اجرام آسمانی عبث و بیفایده مشاهده نتوان کرد .



## مبادی تجربی

### اصل متحدالشکل بودن جریان طبیعت

یکی از مبادی تجربی اصل متحدالشکل بودن جریان طبیعت است مقصود از این اصل آنست که در صحنه طبیعت برای اشیاء جریان متحد الشکلی وجود دارد مثلاً آب همیشه در ۹۹ درجه تبخیر می گردد و اجسام در خلاء همیشه بطور مساوی سقوط می کنند این اصل در حقیقت نتیجه ( اصل علیت ) می باشد چون در طبیعت پیوسته علل معین موجب پیدایش معالیل معین می شوند لذا اصل علیت سبب میگردد که حقایق طبیعی جریان متحد الشکلی را طی نمایند و این جریان متحد الشکل کیفیتی را بوجود می آورد که آنرا نظم می نامیم و بمدد این نظم طبیعی است که می توانیم استقراء نموده یعنی از جزء پی بکل ببریم .

**اصل عدم خلق و انعدام ...** از آنجائی که در جهان ما میزان انرژی ثابتی وجود دارد لذا در صحنه طبیعت هیچ شئی از عدم صرف بوجود نمی آید و هیچ شئی موجودی معدوم نمیگردد بلکه خلق و انعدام در حقیقت عبارت از انتقال از حالی بحال دیگر و حرکت از مقامی بمقام دیگر است این مسئله از مبانی و اصولی است که با تجربه و آزمایش اثبات گردیده است .<sup>۱</sup>

**اصل وحدت منشاء ...** هر چند که عالم را عناصر و موجودات

---

۱- اصل عدم خلق و انعدام قبل از آنکه توسط لاوازیه اثبات گردد در کتب مقدسه بیان شده است چنانچه در کتاب جامعه که جزء عهد عتیق میباشد در باب سوم آیه ۱۴ مذکور است .

( و فهمیدم که هر آنچه خدا میکند تا ابد الا آباد خواهد ماند و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست ... آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است .

کثیره فرا گرفته است و لکن این ظواهر متکثر از مبداء واحدی سرچشمه میگیرند و آن ماده نخستین عالم خلقت است. عالم مانند چاپخانه ای است که در آنجا از ترکیب و امتزاج حروف سربی الفباء که محدود به بیست و هشت حرف میباشد انواع مختلف مفاهیم علمی و اشعار نغزادی و رسائل فلسفی و اجتماعی چیده شده و کتب متعددی بوجود می آید بهمین مقیاس ظواهر مختلف عالم هستی نیز اگرچه مختلف و کثیر است ولی از حقیقت و عنصر واحدی سرچشمه میگیرد و بقول هراکلیت یونانی همتاگونه که از يك خمیر مایه بدفعات زیادی میتوان مجسمه حیوانات را درست کرده و دوباره خراب کرد و بصورت اولی درآورد طبیعت هم همین طور است زیرا از یک نوع ماده مایعی ابتداء اجداد ما بوجود آمدند بعداً پدران ما سپس ما متولد شدیم این جریان دائم است و حالا این حقیقت واحد که بقول فلاسفه ماده نخستین عالم هستی و مصالح اولیه کاخ خلقت را تشکیل میدهد چیست در بین علماء اختلاف نظر موجود میباشد بعضی از دانشمندان مانند هراقلیطوس منشاء عالم را نورو آتش و برخی مانند دموکریت عالم را از اتم هائی میدانند که بطور تصادف و اتفاق بایکدیگر جمع شده اند ولی آنچه که علوم امروزی با ثبات رسانیده است ماده ای که اجزاء اولیه خلقت را تشکیل میدهد خود از انرژی اتمی ترکیب یافته است که ذرات آن بشدت بدور هم می چرخند بنا بر این طبق تجربیات فیزیکی جدید مبداء عالم انرژی و حرکت میباشد. وجود حرکت بطور ظاهر جوهر واحد است که علماء آنرا اتم یا ماده اثیری نامند علمای غربی ماده اصلی عالم خلقت را يك ماده جهانی One world stuff میدانند که ذاتاً مجهول و لایدرک میباشد ولی آثار خود بشکل نور حرارت جاذبه ظاهر می سازد.

## مبادی عقلی چگونه بدست میآید

قبل از آنکه بدانیم مبادی عقلی چگونه و از چه طریق بدست آمده است بایستی متذکر شویم که منظور ما از مبادء عقلی عبارت از امور و قضایای کلی و بدیهی است که از شدت بداهت احتیاج به استدلال نداشته و عقل خلاف آنرا نمیپذیرد و مسائل دیگر بر آنها مبتنی بوده و بکمک آن مبادی حل و فصل میگردد مبادی عقلی مبادئی است که صرفاً از طریق عقل اثبات شده و بدو قسمت مبادی تصویری و مبادی تصدیقی تقسیم میگردد .

مبادی تصویری شامل وجود و وحدت و زمان . مکان . علت میباشند و مبادی تصدیقی در علوم ریاضی مانند (جزء تابع کل است) (امکان جزء دلیل بر امکان کل است) . (کل بزرگتر از جزء است) (دو چیز مساوی بایک چیز خود باهم مساویند) (بین دو نقطه بیش از یک خط نمی توان کشید) این قضایای بدیهی متکی بر دو اصل هوهویه و اصل عدم تناقض است و از سایر مبادی تصدیقی اصل علیت و اصل غایتدرا می توان نام برد پس از آنکه دانستیم

مبادی عقلی چیست اکنون باید ببینیم این مبادی چگونه بدست آمده‌اند البته آنچه که معلوم و مسلم می‌باشد اینست که مبادی علمی و عقلی را ابتدا تجربه بما تلقین کرده بعداً ذهن ما آن مفاهیم را از نو ساخته و بکلی از امور تجربی مجزا و مجرد نموده‌است .

### قیاس و استقراء در علوم

استقراء یا استدلال استقرائی عملی است که ذهن با اتکاء تجربه و آزمایش از قضیه جزئی به قضیه کلی میرسد و از مطالعه در احوال جزئیات قوانین کلی را استنباط میکند . استقراء در علوم بطور کلی شامل دو عمل یکی مشاهده و دیگری تجربه می‌باشد .<sup>۱</sup>

اگر بررسی امور بدون دخل و تصرف انجام گیرد یعنی به لمس نمودن اکتفا شود آنرا مشاهده نامند و هر زمان دخل و تصرفی نیز در کار باشد و پای فرضیه بمیان بیاید آنرا تجربه خوانند . مثلاً برای رسیدگی بخواص یک فلز اگر بدیدن و لمس کردن اکتفا کنیم بمشاهده پرداخته‌ایم ولی اگر این فلز را در شرایط مختلف یعنی در مجاورت سرما یا گرما قرار دهیم به تجربه دست زده‌ایم و در این تجربه که از مشاهده شروع و بعداً بمرحله آزمایش رسیده است یک قانون کلی میرسیم که آن انبساط اجسام در حرارت است این طریق را که فوقاً بآن اشاره گردید روش استقراء نامند و معمولاً در علوم تجربی برای بدست آوردن مبادی علمی

---

۱- بین مشاهده و تجربه فرق بسیار است بدین معنی که در مشاهده مشاهده کننده منفعل و متاثر است؛ و امور مشاهده شده فعال و موثر می‌باشد در صورتیکه در تجربه شخص مشاهده کننده فعال و موثر بوده و امور مورد تجربه منفعل و متاثر میگردد.

از این طریق استفاده میکنند یعنی يك چیز جزئی را مورد آزمایش قرار داده و از آن مبادی کلی را بدست میآورند .

البته واضح است برای اینکه تجربه و آزمایش صحیح و درست عملی گردد . شخص عالم باید شرایطی را مراعات نماید بطوری که علمای تجربی مانند فرانسس بیکن و کلود برناد بیان کرده اند شرایط تجربه و آزمایش بشرح زیر میباشد .

اول	تکرار آزمایش
دوم	تغییر آزمایش
سوم	وارونه کردن آزمایش
چهارم	استفاده از آزمایش در عمل
پنجم	یکی کردن دو آزمایش

پس از آنکه ذهن با تجربه و آزمایش از امور جزئی بقانون کلی رسید برای اینکه بصحت قانونی که از طریق استقراء بدست آمده است اطمینان حاصل نماید در اینجا از روش قیاس کمک میگیرد یعنی مثلاً وقتی که بطریق تجربه دانست هر فلز در حرارت منبسط میگردد از این قانون کلی بدست آمده موارد جزئی را استنباط میکنند یعنی همه فلزات را در مجاورت حرارت قرار میدهد . اگر در موارد جزئی صدق پیدا کرد صحت قانون باثبات رسیده است .

بنابراین نتیجه میگیریم که هر فرضیه پس از آنکه از مراحل مشاهده و تجربه گذشت بمرحله قانون کلی میرسد و در مرحله قانون است که جزء بدیهیات علوم و مبادی عقلی محسوب میشود مانند قانون سقوط اجسام در خلاء که همه وقت صدق میکند انبساط اجسام در حرارت که همه جا و هموقت مصداق می یابد .

قوانینی که از طریق تجربه بدست می آید بر دو قسم است. یکی قانون  
تجربی محض و دیگری قانون تجربی مشتق. قانون تجربی محض قانونی  
مستقل میباشد مانند قانون جاذبه عمومی ولی قانون مشتق، قانونی است  
که از قانون کلی تری مشتق گردیده است مانند قانون سقوط اجسام در خلاء که  
از قانون کلی تری که قانون جاذبه عمومی باشد مشتق گردیده است.

## مراحلی که باید قانون طی نماید

هر مسئله علمی برای اینکه بسرحد کمال رسیده و بصورت قانون درآید و جزء بدیهیات علوم بشری محسوب شود ناچاراً باید مراحلی را که جمعاً چهار مرحله میباشد طی نماید اولین مرحله فرضیات است که در یونان قدیم آنرا هیپوتز می گفتند . هیپوتز مرحله ای است که در آن يك مسئله علمی بعنوان يك فرضیه نظری مورد مطالعه قرار میگیرد البته همانطور که کلود برنارد گفته است فرضیه بهیچوجه بدون دلیل و زائیده تخیل محض نیست بلکه همیشه مبنائی در مشهودات یعنی طبیعت دارد بنابراین این شخص عالم بامشاهده حوادث طبیعت فرضیه را بوجود می آورد چنانچه نیوتون بامشاهده سقوط سیب از درخت فرضیه جاذبه را بوجود آورد و بعداً این فرضیه با تجربه اثبات و بمرحله قانون رسید هم چنین گالیله از دیدن نوسان چراغی که بکلیسای پیزا آویزان شده بود قانون پاندول را کشف کرد . در مرحله ثانی تصورات و فرضیات نظری بمیدان

عمل و آزمایش درآمده و برای انجام تجربه تئوری های گوناگون وضع میگردد در اینجاست که عالم سعی میکند بکمک فرضیات صحت و سقم هیپوتز را اثبات نماید .

در مرحله ثالث معلومات و اطلاعات علمیه تبدیل بقواعدی میشوند که تجربه و آزمایش صحت و درستی آنان را بشبوت رسانیده است .  
در مرحله رابع قواعدی که هنوز بمرحله کلیت در نیامده است بمرحله کلیت قدم گذاشته و بین آثار و مظاهر طبیعت روابط ثابت و کلی کشف و آن روابط ثابت بصورت قوانین لایتغیری تدوین مییابد وقتی که قاعده بصورت قانون درآید آنوقت از کلیات عقلی محسوب و در ردیف مبادی و بدیهیات علوم بشری قرار میگیرد .

در اینجا باید توجه داشت که هر چند قاعده و قانون مبین روابط ثابت بین مظاهر طبیعت میباشد و روابط علت و معلولی را برقرار میسازد ولی قاعده آن دسته از روابط را گویند که جزئی بوده و فقط رابطه میان دو پدیده را تفسیر و تبیین نماید مثلا وقتی که گفتیم جرم با فشار و سرعت بستگی و ارتباط دارد این مسئله يك قاعده ای است که فقط در مورد حرکت صادق میباشد . و البته این قاعده کلیت ندارد در صورتی که قانون يك اصل کلی است که مشمول کلیه افراد و جزئیات میباشد .

مثلا اصل جبر که بوسیله گالیله کشف و نیوتون آنرا تکمیل نمود

---

۱- گوستا اولین در کتاب افکار و اندیشه ها میگوید . کشفیات بزرگ علمی عموما در ابتدا فقط بصورت فرضیات مبهمی ظهور میکنند و بعد ها می باید تجربه صحت آنها را بشبوت رسانند اگر کسی بخواهد از فرضیات مبهم اولیه چشم پوشی کند مانند این است که در وادی ناشناسی راهنمای خود را فقط بدست اتفاق سپرده باشد .



قانونی است که همه جا صادق بوده و همه چیز مشمول این قانون میباشد. توضیح آنکه گالیله میگفت: چون بر جسمی هیچ قوه خارجی اثر نکند حرکت یکنواخت مستقیم الخط خود را ادامه خواهد داد، يك نسل بعد نیوتون این فکر بشکل قانون جبر بطریق زیر تدوین نمود و گفت هر جسمی همیشه حالت سکون و یا حرکت یکنواخت خود را حفظ میکند مگر آنکه قوای آنرا تغییر دهد این موضوع چون در همه جا صادق میباشد لذا جزء قوانین بدیهی و کلی محسوب میگردد.

### نتیجه

اکنون که مبادی عقلی و تجربی را اختصاراً شناختیم پس می توانیم نتیجه بگیریم که مراد از توافق علم و دین که ادیان معتقد بدان می باشند در حقیقت توافق میان تعالیم مذهبی با مبادی عقلی و تجربی می باشد. اگرچه نشان دادن کلیه موارد این توافق در حوصله این مقال نمی گنجد و لکن محض نمونه برخی را خاطر نشان می سازیم.

نتیجه اول ... وقتی که ادیان و مکاتب الهی می گویند عالم بر محور تصادف بوجود نیامده بلکه اراده ای در ایجاد آن دخالت داشته است این اعتقاد مطابق با اصل «علیت» می باشد چه که این اصل هر معلولی را نتیجه علتی دانسته و پیدایش خود بخود و تصادفی را مردود میدانند.

نتیجه دوم ... وقتی که ادیان می گویند که جهان متحرك و منظم محرك و ناظم مقتدری را ایجاب می نماید این اعتقاد مطابق با ( اصل جبر ) فیزیک بوده و این اصل هر حرکتی را نتیجه دخالت نیروی محرکی می شناسد بقول ماگس پلانک «آنچه از قوانین مسلم فیزیکی تغاید میشود

این است که اجزاء مرکبه عالم خلقت بر حسب تصادف پهلوی یکدیگر قرار نکرده اند بلکه طبق يك نقشه دقیق و يك نظم کامل بهم پیوسته اند .<sup>۱</sup>

نتیجه سوم ... وقتی که ادیان می گویند در پیدایش عالم هدف و منظوری بکاررفته است بجهت آنست که بنا بر «اصل غایت» در طبیعت برای هر حرکتی غایتی موجود بوده و هر تکاملی برای حصول به نتیجه ای انجام میگیرد .

نتیجه چهارم ... اصل عدم خلق و انعدام که بوسیله لاوازیه ثابت و اکنون آزمایشی تجربی بشمار میرود ثابت می نماید که مقدار ذخیره انرژی جهان ما ثابت بوده و بدون آنکه در مقدار این انرژی افزایش یا کاهش بوجد آید انرژی ها از صورتی مثلا از صورت انرژی حرکتی در اثر اصطکاک بصورت انرژی حرارتی تبدیل می شوند این قانون وجود نظم عمومی عالم را بخوبی نشان داده و ثابت می کند که پیدایش جهان بر محور اتفاق و تصادف نبوده است .

نتیجه پنجم ... اصل وحدت منشاء عالم و اصل هماهنگی و ارتباط میان عناصر جهان بخوبی اثبات می نماید که خلق عالم بر اساس نقشه ای انجام گرفته است و این همان مطلبی است که ادیان نیز بزبان ساده بیان گردیده است .

---

۱- نقل از جزوه دین و علوم طبیعی شامل نطق پلانک در شهر بالتیمور در ماه می ۱۹۳۷ تحت عنوان دین و علوم طبیعی ایراد شده است.

## فصل پنجم

### کمالات فطری انسان

در اواخر قرن نوزدهم که علوم طبیعی نضج می‌گرفت و دایره آن وسعت پیدا مینمود برخی از محققین طبیعی و مادی مدعی شدند که انسان را امتیازی بر موجودات دیگر عالم نبوده بلکه در سطح حیوان قرار دارد چه عقل و اراده‌ای که انسان را بدان اشرف و ممتاز می‌شماریم در حیوانات نیز وجود دارد تنها دلیل آنان این بود که در طبقه حیوانات یکنوع شعور اجتماعی و هوش تغذیه‌ای مشاهده میشود . چنانچه بعضی از حیوانات مثلا موربانه و مورچه و زنبورهای عسل مانند انسان اجتماعی بوده و بطور دسته جمعی زندگی مینمایند و در حیات اجتماعی خود یکنوع نظام و تشکیلات خاصی بوجود آورده و از آن تبعیت میکنند آنان نیز از دشمنان خود دفاع میکنند و برای جلب منافع و حفظ بقای خود می‌جنگند و حتی در زندگانی موربانه دیده شده است که عده‌ای در مبارزه با دشمن سر سخت یعنی مورچگان جان خود را فدای جامعه موربانه

میکنند . این شواهد نشان میدهد که انسان را امتیاز ذاتی بر حیوان نبوده بلکه انسان خود یکنوع حیوان تکامل یافته میباشد .

اگرچه فضیلت و شرافت جبلی انسان بر سایر موجودات مسلم و کمالات ذاتی آن اظهر من الشمس است و لکن چون ممکن است بعضی از مطالب از شدت بداهت حجاب عقل و فکر انسانی شود لذا بی مناسبت نیست که در توجیه امتیازات روح انسانی مطالبی را اختصاراً خاطر نشان سازیم تا بر ارباب علم و فضیلت معلوم گردد که نوع انسان را کمالات خاصی موجود بوده و همانطور که در کتب مقدمه تشریح گردیده است نه تنها انسان در رتبه و مقام بالاتر از حیوان قرار دارد بلکه این نوع ممتاز جامع جمیع کمالات وجودی میباشد اکنون برای اینکه مطالب را بیشتر توجیه کرده باشیم در بادی امر متذکر میشویم که معلومات حیوانات فقط و فقط محدود به شناسائی ناقصی از اشیاء محسوس است که صرفاً از طریق غریزه بدست میآید در صورتی که معلومات بشری محدود بدایره اشیاء مادی و محسوس نبوده بلکه شامل حقایق معقول نیز میباشد و از جهت دیگر شناسائیهای انسان تنها از طریق غریزه و فطرت نبوده بلکه قسمت اعظم معارف بشری از طریق تحقیق و تتبع فکری حاصل میگردد . بنابراین میتوانیم ادعا کنیم که انسان در شناخت حقایق اطراف خود دو امتیاز بزرگ بر حیوان دارد . اول آنست که فکر کنجکاو و عقل تیز بین او از سرحد اشیاء مادی تجاوز نموده بحقایق معنوی و معقول نیز دسترسی پیدا میکند .

در ثانی انسان برخلاف حیوان که تنها معلومات خود را از طریق غریزه بدست میآورد حائز علوم اکتسابی نیز میباشد یعنی انسان حقایقی

را از طریق تجربه و تمقل کسب مینماید و بوسیله مطالعه و تحقیق حقایق طبیعی را کشف و بانیروی عقل و دانش بر تاریکی های عالم نفوذ کرده و قوانین مجهول خلقت را کشف مینماید و بدین وسیله انسان علاوه بر معلومات فطری که از طریق فطرت و غریزت حاصل میکند صاحب یک سلسله معلومات دیگری است که صرفاً از راه اکتساب بدست می آید .

اکنون که معلوم گردید انسان صاحب دو نوع معلومات فطری و اکتسابی است باید بدانیم که معارف اکتسابی انسان چگونه و از چه طریق بدست می آید چه که روشن ساختن طرق مختلفه معارف اکتسابی بشر و کیفیت ممتاز معلومات انسان بنوبه خود امتیازات ذاتی انسان را مدلل و فضیلت و شرافت او را بنبوت میرساند .

### اول انتزاع ذهنی . Abstract Intelligence

یکی از طریق بررسی و تحقیقات علمی که مخصوص نوع انسان بوده و حیوان از آن محروم میباشد انتزاع ذهنی است این حالت روحی که در اصطلاح علوم روانی هوش تجریدی Mental Abstraction گفته میشود عملی است که در ذهن انجام میگردد بدین طریق انسان حوادثی را در دایره تصورات خود قرار داده و از این تصورات مفاهیم جدید و حقایق نوین بوجود می آورد مثلاً زمانی که فکر انسانی از مشاهده حوادث جزئی استنتاجات کلی کسب مینماید و یا از اثر پی مؤثر میرد و یا از مشاهده معالیل علل را درک می نماید در حقیقت یک نوع انتزاع ذهنی در زمینه مباحث فلسفی و عرفانی انجام داده است .

همچنین وقتی که از مشاهده نظم عالم ( نظم دهنده ) را تصور میکند و از ارتباط و هماهنگی طبیعت ( رابطی ) را استنباط مینماید و از نقص عالم بی وجود کمال مطلق میبرد و از احتیاج انسان غنای مطلق را

درك مینماید یکنوع انتزاع ذهنی در زمینه فلسفه و علوم ماور الطبیعه بوجود آورده است چه در این حالت ذهن انسانی حوادث را در چهارچوبه تصورات خود قرار داده و از آن مفاهیم تازه‌ای ساخته و استنتاجات نونی بدست آورده است<sup>۱</sup> این روش ادراک و تحقیق که ناشی از ساختمان درونی انسان است تنها وسیله بشر در تحقیقات علوم نظری بوده و معمولاً مسائل و غوامض فلسفی و عرفانی از آن طریق حل و فصل میگردد بطوری که میتوان گفت فلسفه بطور اخص مولود تعقل و تجربیات ذهنی بشر میباشد و زمانی که تجربه و آزمایش از کشف علل عاجز و ناتوان میماند ذهن با انتزاع و تجرید وارد تحقیقات علمی میشود و زمانی که نیروی مشاهده و احساس به بن بست میرسد عقل قدم بمیدان تحقیق میگذارد در حقیقت انسان بعلت ساختمان روحی خاصی که دارد در صحنه تحقیق امتیازات ذاتی خود را از طریق تجربیات ذهنی نشان داده و برخلاف حیوانات میتواند بین پدیده های طبیعی ارتباط بوجود آورد علل و معالیل مؤثرات و آثار و تألی و تقدم حوادث را درک نماید .

مثلاً ساختمان روحی و فکری انسان طوری است که میتواند بین دو واقعه‌ای که بدنبال هم واقع میشوند رابطه علت و معلولی برقرار سازد و بآسانی قانون علت و معلولی را که عبارت از مقارن بودن دو واقعه پشت سر هم میباشد بشناسد بطوری که هر وقت یکی از آنها مثلاً علت یا معلول ظاهر شود فکر خود بخود منتظر ظهور دیگری میباشد چه ذهن رابطه ثابتی را که بین دو مقوله مزبور وجود دارد قبلاً درک کرده است .

---

۱ - جیمز جینز در کتاب فیزیک و فلسفه که بفارسی ترجمه شده است در اوائل کتاب این مطلب را مفصلاً تشریح نموده است .

اکنون که انتزاع و تجرید ذهنی را شناختیم نباید تصور کنیم که این رویه فکری فقط در حکمت نظری مانند فلسفه و علوم ماورالطبیعه پیش می‌آید بلکه در حکمت عملی نیز مانند علوم ریاضی و فیزیک گاهی فکر از حدود تجربه تجاوز نموده و وارد انتزاعات میشود و باین روش تحقیقات خود را دنبال مینماید .

مثال... در علوم ریاضی اگر مفهوم عدد و یا شکل هندسی را در نظر بگیریم می‌بینیم که بوسیله فکر ما آفریده میشوند اصلاً در طبیعت عدد وجود ندارد و عدد زمانی بدست می‌آید که ذهن ما واحدی را بر واحد دیگر اضافه یا واحدی را از واحد دیگر کسر مینماید چهار عمل ریاضی یعنی جمع تفریق و ضرب و تقسیم یک عمل کامل ذهنی بوده و در خارج از ذهن انسانی چنین حالتی وجود ندارد مثلاً وقتی که دورا باد و جمع بسته و چهار بدست می‌آوریم یا متهای صفر را در معاملات عددی بکار می‌بریم در زمینه علم ریاضی یک انتزاع ذهنی کرده‌ایم و بوسیله این انتزاع مقدار و میزان یک کمیتی را معلوم ساخته‌ایم مثلاً چوبان عصر حجر نیز با انگشتان دست و با پانعداد گوسفندان خود را تعیین میکرد و باین تجرید ذهنی عدد و مقدار آنرا مشخص مینمود و بازارع میزان زمین و تعداد مرغان خانگی را شمارش میکرد و بدین وسیله با یک تجرید ذهنی عدد را میشناخت ولی بعداً متوجه میگردد که تنها شمارش کافی کافی نیست و گاهی بر تعداد گوسفندان یا مرغان خانگی اضافه میشود مجبور بود با انتزاع دیگری که جمع بستن است متوسل گشته و یا اگر حیوانی میمرد با عمل تفریق تعداد باقی مانده را حساب مینمود .

مثال... اگرچه علم فیزیک بر اساس تجربه و آزمایش قرار داشته و با اعتقاد علما از دسته علوم (غیر تجریدی) میباشد معیناً در برخی از موارد علم



فیزیک وارد میدان انتزاعات ذهنی شده و مانند فلسفه بمدد تعقل و تفکر  
 پیش میرود مثلاً مفهوم زمان در فیزیک بایک انتزاع ذهنی بدست میآید  
 چه با پیشرفت علم فیزیک معلوم گردیده است که در خارج از دایره ذهن ما  
 زمان بطور مستقل و مطلق وجود نداشته بلکه زمان مفهومی کاملاً نسبی  
 و ذهنی میباشد در حقیقت مفهوم زمان هنگامی بوجود میآید که حادثه‌ای  
 بوقوع پیوسته و ماده‌ای متحرک گردد چنانچه حرکت در یک شیء مادی  
 مثلاً زمین بدور خورشید کیفیتی در ذهن بوجود می‌آید که ما آنرا زمان  
 مینامیم و اگر چنانچه ماده‌ای وجود نداشته باشد و با اینکه ماده‌ای  
 حرکت ننماید تصور مفهوم زمان بوجود نخواهد آمد هم چنانکه اگر چشمی  
 نباشد رنگ وجود خارجی نخواهد داشت همینطور اگر حادثه بوجود  
 نیاید و زمان را متمایز نسازد لحظه و ساعت و روز تحقق نخواهد یافت .  
 پس وقتی که میگوئیم ۵ سال گذشته است یعنی پنج دفعه زمین بدور  
 خورشید چرخیده است بنابراین بمدد فیزیک جدید میتوانیم زمان را این  
 طور تعریف کنیم (زمان عبارت از سلسله حوادثی است که وقتی پشت سر هم  
 اتفاق می‌افتد در ادراکات و ذهن ما تأثیراتی می‌گذارد که ما آن تأثیرات را  
 زمان مینامیم . این تعریف نشان میدهد که زمان محصول دو عامل  
 درونی و بیرونی میباشد یا اینکه زمان دو جنبه کمی و کیفی دارد کمیت  
 زمان عبارت از حرکتی است که در ماده رخ میدهد و کیفیت زمان  
 عبارت از تأثیراتی است که از حرکت ماده در ذهن بوجود می‌آید لذا نتیجه  
 میگیریم که زمان نتیجه و فرع بر حوادث بوده و اگر حادثه‌ای موجود  
 نباشد زمان بخودی خود بوجود نخواهد پیوست پس از آنجائی که زمان  
 مولود حوادث و حوادث پدیده‌ای است که در ماده بوجود می‌آید میتوانیم

بگوئیم که مفهوم زمان نیز مانند مفهوم عدد کیفیتی است که بشر با استخراج ذهنی بدان رسیده و آنرا استنباط نموده است .

اکنون با امثله فوق الذکر میتوان استنتاجات کلی را که فکر بشری با تجرید ذهنی بدان رسیده است در نظر گرفته و مدعی شویم که نوع انسانی در تمام ادوار تاریخ امتیاز ذاتی و اصالت نوعی خود را ظاهر ساخته و با تجربیات ذهنی نشان داده است که نوعاً ممتاز از حیوان میباشد .

در صورتی که تجربه ثابت کرده است که حیوانات بعلمت اینکه فاقد چنین حالت درونی یعنی تجرید ذهنی میباشد نمیتوانند میان حوادث ارتباط داده و بر نتایجی که انسان بدان رسیده است دسترسی پیدا کنند مثلاً حیوان از درک مفهوم اعداد و تصور اشکال و صور هندسی و از استنباط مفهوم زمان کاملاً عاجز و ناتوان است چنانچه حیوان نمیتواند حوادث جزئی را بهم ارتباط داده و از آن مبادی کلی بسازد و باینکه روابط علت و معلولی را در پدیده های طبیعت شناخته و باینکه اشکال و صور هندسی را تشخیص دهد فی المثل مشاهده کرده ایم که زنبور عسل برای خود خانه های مسدود شکل بنا میکند ولی او درک نمیکند که خانه های مسدود شکل که بدست آنها بنا گردیده است شش ضلعی میباشد . چه اگر صور هندسی را تشخیص میدادند میتوانند خانه های شش ضلعی بچهار ضلعی و چهار ضلعی را سه ضلعی تبدیل نماید . هم چنین حیوان نمیتواند از حرکت بکنواخت ماده مثلاً زمین بدور خورشید زمان را تصور کند و با اینکه کریت زمین را تشخیص دهد .

اما نیروی عقل و اراده انسانی نه تنها نظم و حرکات و هماهنگی و صور مختلفه عالم را درک میکند بلکه گاهی هم اراده خود را در چهار

چونکه قوانین طبیعت دخالت داده برخلاف طبیعت گام برمیدارد مثلا بر-  
خلاف جاذبه زمین از هوا پرواز میکند و برخلاف قانون ثقل در مایعات  
برروی آب دریا سیر و حرکت مینماید .

### دوم ... تداعی معانی Association of Thought

یکی دیگر از اعمالی که در ذهن پدید می آید تداعی معانی است.  
این عمل ذهنی نیز که مخصوص نوع انسان است عملی است که فکر از مشاهده  
یک شیئی شئی دیگری را بخاطر می آورد مثلا از دیدن عکس صاحب عکس  
وازشنیدن یا تصور کلمه ای معنی کلمه بخاطر خطور میکند از این امثله  
معلوم است که بعضی از نفسانیات و مفاهیم ذهنی باهم پیوستگی دارند که  
هرگاه یکی از آنها در صحنه وجدان نمایان گردد فوراً معانی و مفاهیم دیگر  
نیز ظهور مینمایند این کیفیت را در ذهن تداعی معانی نامند .

علمای منطق و فلسفه گویند که تداعی معانی در ذهن تابع اصول  
سه گانه مجاورت و مشابهت و تضاد است بدین طریق که هرگاه دو امر باهم  
در ذهن ایجاد شوند بازگشت یکی از آنها سبب پیداشدن دیگری میگردد  
مثلا رنگ گل سرخ بو و شکل و میوه و طعم آنرا بخاطر می آورد و هم چنین  
هرگاه دو امری باهم مشابهت داشته باشند حضور یکی از آنها دیگری را  
در ذهن حاضر میسازد .

امور متضاد اموری هستند که یکدیگر را در ذهن احیاء میکند  
چنانچه سفیدی سیاهی و پیری جوانی را بخاطر می اندازد .

### سوم ... توارث علمی Tradition of science

انسان در جریان مطالعه عالم از مشاهده پدیده های جزئی قانون کلی

میسازد و این قوانین کلی و ثابت را نردبانی برای ترقیات علمی قرارداده و باین وسائل حقایق دیگری را درک مینماید . نکته قابل توجه اینجاست که هر نسل انسانی بهر اندازه معارفی که رسیده است آنرا مشخص و مدون نموده و بوسیله ادبیات و فرهنگ و یا ایجاد بناهای تاریخی بشکل توارث بنسل آینده خود میسپارد و آیندگان میتوانند با مطالعه آثار باقیمانده از میراث علمی گذشتگان خود برخوردار گشته و ضمناً تحقیقات علمی را بر اساس میراث علمی گذشته بنا نموده و راه تحقیقات علمی را برای آیندگان هموار سازند .

در حقیقت انسان زبان و فرهنگ و سنن و آداب همدیگر را گرفته و تکامل مییابد در صورتی که چنین حالتی در زندگانی حیوانات وجود ندارد و هیچ حیوانی نمیتواند تجارب سالانه گذشته خود را وسیله تکاملی قرار داده و بدین وسیله بر قله کمالات ارتقاء یابد و یا اینکه تجارب و مطالعات خود را تدوین نموده و بشکل توارث علمی بآیندگان خود بسپارد .

چهارم ... حس زیبا پرستی و جمال دوستی Sense of Beauty

یکی از صفات کمالی انسان که مابه الامتیاز وی از حیوان میباشد احساس زیبایی است این احساس که از فطرت انسانی سرچشمه میگردد محرک اولیه برای ایجاد هنر و صنایع مستظرفه مانند موسیقی و نقاشی و ادبیات بشمار میرود .

با اعتقاد علمای روانی مانند یونگ و ادلر هم چنانکه حس کنجکاو و حقیقت جوئی در انسان مولد علوم و منشاء تحقیقات و اکتشافات میباشد حس زیبایی نیز بوجود آورنده صنایع مستظرفه بوده و مظاهر مختلفه

هنر مصور و هنر مصوت را خلق کرده است .

احساس زیبایی در حقیقت يك حس طبیعی است و انسان از بدو پیدایش بالا جبار بدنبال این احساس کشیده شده و بناوین مختلفی این تمایل فطری را نشان میداده است مثلاً وقتی که زندگانی اقوام ابتدائی را مورد بررسی قرار میدهیم مشاهده می‌کنیم که انسان اولیه نیز سعی میکرده است آلات و ادوات جنگی خود را صیقل داده و آنان را شفاف و براق نماید و یازنان قبایل اولیه سعی مینمودند که از استخوان حیوانات و گوش ماهی برای خود گوشواره و دست‌بند و زینت آلات دیگری تهیه نموده و بدین وسیله خود را زیباتر جلوه دهند .

حس زیبایی در انسان فطری است یعنی تمام افراد بشر فطرتاً مایل بزببائی هستند و از زشتی می‌گریزند . البته هر چند که نوع و کیفیت زیبایی بقول فلاسفه بین اقوام و ملل مختلف و در نظر افراد متفاوت بوده است ولیکن این حس در همه نوع انسان وجود دارد .

سعدی خوب گفته است : ( از دریچه چشم مجنون بایستی نظاره جمال لیلی کردن تا سر مشاهده او تجلی کند ) ایضاً گوید ...

ای آنکه ترا نان جوین خوش نماید

معشوق من است آنکه بنزدیک تو زشت است

با مطالعه کتیبه‌ها و نقوشی که در روی سنگها از زمان بسیار قدیم باقی مانده است معلوم میشود که همیشه بشر علاقه بزببائی داشته و این تمایل را در حیات خود بناوین مختلف مثلاً ساختمان خانه یا در تهیه لباس و طرق دیگر ظاهر نموده است . بنا بقول الکسیس کارل پزشک بزرگ فرانسوی حس جمال پرستی نزد بدوی ترین افراد وجود دارد و حتی

بعد از زوال فکر نیز باقی میماند زیرا ابلهان و دیوانگان نیز بایجاد آثار هنری قادرند خلق تصاویر یا اصواتی که دریننده یا شنونده احساس جمال بر میانگیزاند یکی از احتیاجات اصلی طبیعت ما است آدمی همواره باشعف و شادمانی جانوران و گلها و درختان و آسمان و دریا و کوهها را نظاره کرده و لذت برده است .<sup>۱</sup>

- 
- ۱- برای اطلاع بیشتر بکتاب زیر مراجعه فرمائید :
  - ۱- معنی زیبایی اریک نیوتون ۲- کلیات زیباشناسی بندتو کروجه
  - ایتالیائی ۳- رساله مهمانی افلاطون ۴- کتاب انسان موجود ناشناخته
  - الکسیس کارل ۵- شناخت زیبایی (اسنتیک) فلیسین شاله.

## فصل هشتم

### حقیقت چیست

کلمه حقیقت در زبان فلسفه و حکمت بمفاهیم مختلف تعبیر گشته گاهی بمعنای ماهیات وزمانی بمعنای واقعیات که در مقابل و همیات قرار دارد اطلاق گردیده است .

کلمه حقیقت بمعنی اخیر عبارت از چیزی است که در خارج از ما واقعیت دارد و برخلاف اوهام که فقط در ذهن و تصور بوجود می آید حقیقت وجود عینی و تحقیقی است که در خارج از ما نیز موجود میباشد. در صورتی که اوهام باموری اطلاق میشود که در خارج از فکر ما موجود نبوده بلکه بوسیله قوه تخیل و تصور اختراع میشود و در عالم خارج بهیچ وجه موجودیتی پیدا نمیکند مانند غول غیلان جن و شیطان که امور وهمی است با این توضیح آنچه که واقعیت دارد حقیقت و آنچه که واقعیت ندارد اوهام مینامند ،

حقایق و واقعیت های مورد نظر دارای انواع و اقسامی است که

میتوانیم آنان را بحقایق طبیعی و حقایق ریاضی و حقایق اجتماعی و تاریخی تقسیم کنیم . مثلا وقتی که می بینیم اجسام در حرارت منبسط میشوند میگوئیم انبساط اجسام يك حقیقت یا يك واقعیت علمی است که در خارج از مایعنی در عالم طبیعت وجود دارد وقتی که میگوئیم آب ترکیبی از اکسیژن و هیدوژن میباشد یعنی این فرمول قاعده و رابطه ای است که واقعیت داشته و در عالم خارج از ما موجود میباشد وقتی که میگوئیم مجموع زوایای يك مثلث دو قائمه را تشکیل میدهد این يك حقیقت ریاضی است که واقعیت دارد وقتی که میگوئیم برای بهتر زیستن محبت و صلح ضروری است این يك واقعیت اجتماعی است .

وقتی که میگوئیم جمیع ادیان اساس واحد و مشترك دارند با عالم انسانی محتاج نفعات روح القدس و تربیت روحانی است و یا اینکه محبت و وحدت عالم انسان لازمه حیات بشری است این يك واقعیت روحانی است چه که این اصول حقایقی است که وسائل و اسباب سعادت عالم انسانی را فراهم میکند و جهانی بهتر و زندگی راحت تر بوجود می آورد .



## حقایق و واقعیت‌های دنیای خارج

پس از آنکه حقیقت را تعریف کردیم اکنون باید بدانیم که موضوع واقعی یا تصویری بودن دنیای خارج فلاسفه را بچندین دسته تقسیم نموده است. که ما کلیه آنان را به دسته تقسیم نموده و اختصاراً بذکر هر کدام می‌پردازیم.

دسته ای از فلاسفه که بفلاسفه ایدالیست معروف میباشند معتقدند که دنیای خارج از ما واقعیتی نداشته و اشیاء جز در ذهن مصداق خارجی ندارد از نظر سوفسطائون یونان قدیم و مکتب ایدالیسم جدید آنچه که ما در خارج مشاهده میکنیم همه ساخته و پرداخته ذهن انسانی بوده و بقول (برکلای) تصورات ما خالق اشیاء و بقول «شاپن هاور» جهان مجموعه تصورات ما است باید توجه داشت که این مکتب از قرن ششم قبل از میلاد در یونان وجود داشته و گورگیاس و پرتاغوراس از طرفداران جدی آن بودند چنانچه گورگیاس در کتابی که بنام لاوجود تالیف کرده است مینویسد هیچ شی

موجود نیست و اگر هم موجود باشد معرفتش ممکن نیست و اگر هم معرفتش ممکن شود شناسانیدن آن بدیگری ممکن نیست .

در قرون وسطی نیز دانشمندانی مانند برکلائی و کانت و شاپن هاور از آن پیروی کرده و مکتبی بنام ایدالیسم بوجود آوردند .

دسته دیگر از دانشمندان که در لسان فلسفی برالیسم موسوم میباشند عقیده دارند که در خارج از ما تحقق وجود اشیاء حتمی است یعنی آنچه که ما خارج از ما داریم هستی خود می بینیم یا می شنویم یا لمس میکنیم ذهنی نیست بلکه حقیقی و واقعی است .

مکتب رالیسم خود بمکتب دیگری تقسیم میشود که مهمترین آنها مکتب مادی ( ماتریالیسم ) است که مدعی است واقعیتهای دنیای خارجی فقط شامل اشیاء محسوس و مادی میباشد آنچه را که ما با حواس ظاهری خود درک نکرده و با آنها جنبه روحانی میدهیم مظاهر و خواص مخصوصی از ماده است ولی طرفداران اعتقاد بوجود روح (سپریتوالیسم) معتقدند که در دنیای خارج از ماده تنها اشیاء مادی واقعیت دارند بلکه روح و معنا نیز موجود بوده و در هستی خود مستقل میباشد . این مکتب را باعتبار اینکه بنو منشاء هستی یعنی ماده و روح معتقد است مکتب دوالیسم نامند و باعتبار اینکه باشیاء خارج از ما معتقد می باشد رئالیسم خوانند .

## حقایق و جواهر عالم وجود

کلمه حقیقت باعتباری بر ماهیات یا بعبارت دیگر بر ذوات و جواهر اشیاء اطلاق میگردد و بمقیده حکما ماهیت یا جوهر عبارت از آن چیزی است که در وراء صورت ظاهر شئی موجود و مستور بوده و در ضمن اینکه موجود را واقعیت میبخشد آنرا از اشیاء دیگر ممتاز میگرداند. چنانچه در وجود آدمی ماهیت و جوهری که بنفس ناطقه یا روح انسانی تعبیر میشود وجود داشته و این جوهر مجرد یعنی نفس ناطقه است که انسان را از موجودات دیگر ممتاز میسازد. بنا بر این وقتی که از (ماهو) یا (ماهی) انسان سؤال میکنیم جواب میشنویم حیوانی است ناطق و عاقل و بدین وسیله ماهیت انسان را که قوه عقل و نطق است بیان نموده و او را از موجودات مادون ممتاز میگردانیم با این توضیح معلوم است که هر شئی از اشیاء عالم از تجمع و تألیف دواصل یعنی (جوهر) و (هستی) بوجود آمده و بعبارت دیگر هر موجودی از نبات حیوان و انسان بادو اصل ضروری تمیز داده

میشود یکی ماهیت و دیگری وجود است که عارض بر ماهیت می‌باشد و اکنون برای اینکه بدانیم که وجود با ماهیت فرق داشته و هر کدام از این دو واقعیت جدا و مستقل از دیگری می‌باشند لازم است وجود و ماهیت را تعریف کنیم حکما گویند آنچه که در ذهن ما می‌گنجد اگر حاکی از هستی و ثبوت اشیاء باشد آنرا وجود نامند و هر آن چیزی که رتبه وحد موجودی را در نظر عقل تعیین نماید و آنرا از ماسوای خود ممتاز گرداند ماهیت خوانند .

مثلا وقتی که می‌گوئیم من انسان هستم در حقیقت من هستم معرف وجود و لفظ انسان معرف ماهیت است و یا وقتی که سؤال میکنیم آیا انسان هست؟ سؤال از وجود کرده ایم وقتی سؤال میکنیم انسان چیست؟ سؤال از ماهیت آن نموده ایم ضمناً باید دانست مفهوم وجود چون در خفا بسر میبرد و با خواص ظاهری قابل ادراک نمی‌باشد لذا قابل تردید بوده ممکن است قبول و یارد گردد چنانچه عدّه از حکما ماهیت را قبول داشته و عدّه دیگر درباره آن تردید نموده اند حکیم سبزواری گفته است :

مفهومه من اعراف الاشیاء ... وکنهه فی غایة الخفا

یعنی مفهوم وجود معروفترین چیزهاست ولی ماهیت آن وجود درخفاست. شاید بهمین علت یعنی مخفی بودن ماهیت است که طبقه حکما و فلاسفه در عدم یا وجود آن اختلاف کرده و در اینکه آیا جواهری در کنه موجودات وجود دارد یا نه بچندین دسته بزرگ تقسیم شده اند .

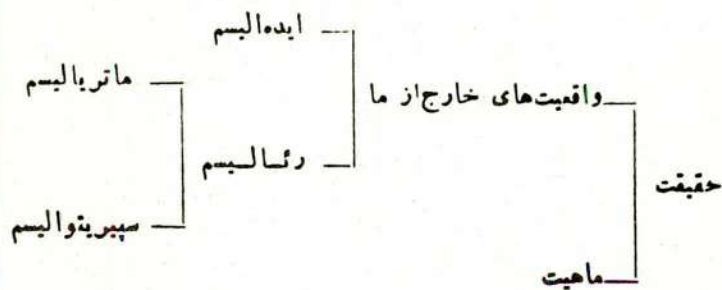
گروهی از متفکرین که در تاریخ عقاید بمادیون موسوم می‌باشند گویند واقعیت‌های خارج از مافقط محصور و محدود در محسوسات بوده و حقایق مجردی که بقول الهیون بوجود آورنده «وجود» باشد وجود ندارد بلکه

يك شئی همان صورت اوست تالس ملطی و برخی از متأخرین تابع این نظر بوده اند .

دسته دیگر از حکما که بطبیعیون معروفند گویند در وراء طور ظاهراشیاء محسوس حقایق و جواهری مجرد موجود میباشد و لکن این حقایق و ماهیات قابل ادراك نبوده و بشر توانائی آنها ندارد که ازظواهر اشیاء تجاوز نموده و برحقایق و ماهیات دسترسی یابد بنابر این دنبال حقایق و ماهیات رفتن غیر از سرگردانی حاصل دیگری ندارد این دسته از علماء در اثبات عقیده خویش گویند اگر ما بر مجموعه معارف بشری توجه کنیم درمی یابیم که اطلاعات انسان از موجودات عالم محدود در دایره آثار و صفات اشیاء بوده و هیچ وقت از صورت ظاهری اشیاء تجاوز نکرده است بطوری که در علوم ثابت شده است که اجسام با آثار و خواص موسوم و معروف بوده و از نظر ماهیت غیر قابل ادراك میباشند مثلاً وقتی که میسریم آب چیست جواب میثنویم آب جسمی است سیال که از دو عنصر اکسیژن و هیدرژن ترکیب یافته و بهمه موجودات عالم حیات و زندگانی بخشیده است البته ملاحظه میکنید که در این گفت و شنید برای ما که از ماهو یا ماهی آب (آب چیست) سؤال شده بود جوابی داده نشده و فقط خواص و صفات طبیعی آب بیان گردیده است زیرا سؤال ما از ذات و ماهیت آب بود در صورتی که کلیه جوابهایی که داده شد همه حاکی از خواص و آثار آن است . در اینجا هر چند جواب سؤال ما یعنی ماهیت آب توجیه نگردیده است ولی آثار و خواص بیان شده همه حاکی از حقیقتی بنام آب که وجود دارد و لو اینکه ذاتاً غیر قابل ادراك باشد پس در اینجا متذکر میثویم اگر چنانچه ماهیت آب را ادراك نکنیم ولی انکار هم نتوانیم کرد چه که تا ماهیتی نباشد

آثاری از وی صادر نمیگردد و تا موصوفی نباشد صفتی بر آن عارض نمیشود  
و تا مؤثری نباشد اثری از وی بظهور نمیرسد .

از میان طبقه متفکرین گروهی مانند افلاطون و ارسطو که بحکمای  
الهی موسومند بر خلاف دسته اول یعنی مادیون که ماهیات را انکار  
میکردند و برعکس دسته دوم یعنی علمای طبیعی که ماهیات اشیاء را غیر  
قابل ادراک میدانستند معتقد شدند که اولاً ماهیات وجود عینی دارند  
و ثانیاً قابل درک میباشند بطوری که ؟ انسان بمدد نفس ناطقه میتواند  
بر حقایق اشیاء مطلع گشته و جواهر و ماهیات موجودات را ادراک  
نماید .



## طرق وصول بحقایق

قبل از آنکه طرق مختلفه‌ای را که حکما و فلاسفه الهی برای وصول بحقایق و ماهیات اشیاء اتخاذ کرده‌اند مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم بدو لازم است که بدانیم میان طبقه متفکرین از بدو تولد فلسفه و حکمت این مسئله مورد بحث واقع شده است که آیا انسان میتواند بحقایق اشیاء راه یابد و ماهیات را ادراک نماید یا اینکه حدود معرفت انسانی فقط بطواهر و طبایع اشیاء مادی و محسوس محدود بوده و کنه اشیاء عالم غیر قابل ادراک میباشد<sup>۱</sup> در اینجا باید دانست که حکما در امکان وصول بحقایق اشیاء یا عدم حصول بآن بچندین دسته بزرگ تقسیم شده‌اند. دسته‌ای که از طرفداران مکتب شك میباشند گویند که انسان هرگز نمیتواند حقایق اشیاء را درک نماید زیرا حواس ظاهری انسان خطا کار

---

۱- حافظ گفته است :

توکرسرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد

بوده و معقولات هم جز از طرق محسوسات ادراک نمیشود بنا بر این چگونگی  
میتوان با احساس ناقص و عقل محدود که پیوسته در معرض خطا و اشتباه  
میباشد حقیقت اشیاء را درک کرد .

دسته دوم که بمذهب انتقاد یا کریتیسیسم موسوم بوده و منسوب به  
کانت آلمانی میباشد معتقدند که آنچه در قلمرو زمان و مکان قرار دارد  
قابل درک بوده و هر آن چیزی که در قلمرو زمان و مکان قرار نگرفته باشد  
غیر قابل ادراک خواهد بود .

دسته سوم مکتب جزم و یقین (دوگماتیسم) است که گویند عقل  
آدمی قادر است بکنه حقایق اشیاء رسیده و عالم وجود را چنانچه هست  
بشناسد کلیه حکما الهی از افلاطون تا دکارت و فرانسس بیکن بدین مکتب  
معتقد بوده یعنی ماهیات و حقایق اشیاء را قابل ادراک میدانند ولی در  
طرق وصول بحقیقت باهم اختلاف کرده و هر کدام طریق خاصی را برای  
رسیدن بماهیات اتخاذ نموده اند .

توضیح آنکه بعضی از آنان مانند دکارت فرانسوی عقل و تفکر و  
بعضی مانند فرانسس بیکن حس و تجربه و گروهی مانند افلاطون و  
برکسون کشف و شهود را وسیله معرفت حقایق دانسته اند که اکنون نظریه  
هر کدام را اجمالا خاطر نشان میسازیم .

اصحاب عقل معتقدند که عقل بهترین وسیله معرفت حقایق است و چون  
این دسته از علما معلومات عقلی را مطابق با واقعیت میدانند لذا آنان را  
جز می گویند پیشرو این طریقه در یونان قدیم ارسطو بود و در قرن هفدهم  
دکارت این نظریه را دنبال کرده و عدمای از دانشمندان مانند اسپینوزا و  
مالبرانش و لایب نیس تابع این نظریه گردیدند .



دسته دیگر از دانشمندان که طرفداران حس و تجربه میباشند معتقدند که حس و تجربه بهترین وسیله معرفت حقایق و صحیح ترین میزان و محک انسان برای تشخیص واقعیت ها است از پیشروان این مکتب فرانسوی بیگنی بوده که در قرن هفدهم ظهور نمود پس از او عده دیگری از علما مانند جهان لاله و کانت و هیوم این روش را دنبال نمودند .

دسته دیگر از علما که بیشتر از طبقه عرفا و متصوفین بشمار میروند حقایق و واقعتهای طبیعی را با اشراق قلب و کشف و شهود دل دنبال نمودند پیشوای این مکتب در یونان قدیم افلاطون و در دوره معاصر برکسون بوده است .

افلاطون میگفت که روح انسانی در عالم مجردات پیش از ورود باین عالم حقیقت زیبایی مطلق یعنی خداوند را پی برده و پی برده و حجاب او را دیده است پس چون انسان در این دنیا حسن ظاهری و جمال مجازی حق را می بیند غم هجران الهی با او دست میدهد بنا بر این انسان برای اینکه مجدداً به حقیقت واصل گردد باید قلب را مستعد درك حقایق اشیاء سازد چه که قلب بهترین طریقه وصول بحقیقه الحقایق بوده و بشر را راهی بحقیقت جز به اشراق و شهود قلب نیست بنابراین بجای درس مدرسه باید به تصفیه قلب پرداخت تا انعکاسات حقیقت چون آفتاب در مرآت دل تجلی نماید .

و خلاصه طبقه حکما در امکان وصول بحقایق و طرق حصول بماهیات بدسته های مختلفه تقسیم شده اند اکنون صرف نظر از عقاید مکاتب مختلف متذکر می شویم که بنظر نگارنده چون حقیقت وجود انسانی محیط بر حقایق سایر اشیاء عالم یعنی جماد نبات و حیوان میباشد لذا انسان میتواند که موجودات را ادراك نموده جوهر هستی آنان را بشناسد حکیمی الهی

گفته است ادراك فرع بر احاطه است پس چون انسان محیط بر اشیاء دیگر یعنی جماد و نبات و حیوان میباشد لذا قادر است که ماهیت آنان را که در رتبه مادون انسان قرار گرفته اند شناخته و بر جواهر موجودات پست تر از خود مطلع گردد و شاید به همین علت است که حکما و فلاسفه از جمله ملا صدرا فلسفه را علم بحقایق اشیاء دانسته و گفته است .

الحكمة هي العلم بحقایق الاشياء علی ما هی علیها والحکم بوجودها .

### نتیجه

اکنون که دانستیم که کلمه حقیقت بیک معنی بر واقعیت‌های موجود از ما اطلاق می‌گردد لذا می‌توانیم برای شناساندن این واقعیت‌ها خارجی آنان را در دو قسمت جداگانه که شامل واقعیت‌های اجتماعی و واقعیت‌های طبیعی میباشد مورد مطالعه قرار دهیم و لکن باید در نظر داشت که بحث در واقعیت‌های بیرون از ما که کلیه حقایق جهان هستی را شامل میباشد آنقدر وسیع و نامحدود است که این کتاب گنجایش آن را ندارد و لذا بگفته‌اشاعر چون بحر را گنجایش اندر جوی نیست لذا تنها چند اصل طبیعی را که از واقعیت‌های مسلم علمی بشمار میرود خاطر نشان نموده و آنها را در سه مطلب زیر مورد مطالعه قرار میدهم :

- اول اصل وحدت منشاء يك واقعیت طبیعی است .
- دوم اصل هماهنگی عناصر طبیعی يك واقعیت علمی است .
- سوم اصل وحدت اجتماعی يك واقعیت طبیعی است .

## اصل وحدت منشاء يك واقعیت طبیعی است

علما و دانشمندان علوم طبیعی در جریان تحقیقات علمی خود دریافته‌اند که قوانین کلی و لایتنغیری بر روابط و عناصر عالم حکمفرماست یکی از آن قوانین اصل (وحدت منشاء) و دیگری اصل (هماهنگی و بستگی عناصر طبیعی) میباشد باکشف این قوانین کلی دواصل دیگر برواقعیت های طبیعی افزوده گشته و مانند اصل علیت و غایت در ردیف مبادی اولیه علوم قرار گرفت .

در مورد اصل وحدت منشاء باید دانست که تحقیقات متخصصین علوم معاوم نمود که صور مختلفه عالم طبیعت یعنی جماد و نبات حیوان و انسان اگرچه از حیث عدد متنوع و از جهت ماهیت و آثار و شکل و رنگ متفاوت میباشند معینا تمام آنان از يك ماده واحدی بدست آمده و از يك منبع سرچشمه گرفته‌اند .

نمایشگاه عالم طبیعت و کارخانه خلقت هر چند اجناس و انواع

مختلفی را بوجود می آورد و لکن مایه اصلی و اولیه این صور متکثر يك ماده واحدی جهانی میباشد. عالم هستی به چاپخانه شبيه است که در آن از ترکیب تعداد معدودی حروف سربی الفباء انواع مختلفه مفاهیم علمی و اشعار و ابیات نغز ادبی و کتب و رسائل فلسفی و اجتماعی تنظیم گشته و بجای میرسد پس از آنکه طبع کتابی پایان پذیرفت حروف سربی تفکیک و مجدداً برای چاپ کتاب دیگری بطرز دیگری چیده میشود در این جریان با آنکه کتب و رسائل متفاوت با مفاهیم و معانی مختلفه بوجود می آیند معیناً حروفی که بوجود آورنده مطالب و مفاهیم متنوع میباشد و اجده است بهمین قیاس با آنکه کلمات کتاب تکوین عالم یعنی جمادات و نبات و حیوانات صور مختلف و شکل و اندازه های متفاوت دارند و نوعاً و شکلاً باهم مختلف میباشند معیناً عناصر ترکیب دهنده آنها ذرات واحد و جوهر ثابتی است که ماده نخستین عالم هستی خوانده میشود. بمبارت دیگر موجودات گوناگون عالم مانند پارچه های رنگارنگی هستند که همه آنها از يك ماده یعنی پنبه یا پشم بافته شده اند یا شبیه به نقشهای گوناگون که از يك رنگ منقوش و مصور گردیده اند. آب و و خاک و هوا معادن گیاهان و نباتات و جانوان و کلیه الوان و اشکال و صور لباسهای مختلفی هستند که بر اندام ماده پوشیده شده است هر وقت که پیراهن گیاهی یا قبای حیوانی یا جامعه جسم معدنی را بدریم و این نقاب های رنگارنگ را از چهره ماده برداریم خواهیم دید که در زیر این پوششها يك پیکر بی شکل واحدی قرار دارد و در درون این نقشهای رنگارنگ يك رخسار بی رنگ پنهان است.

و هر گاه ماده را از این همه پوششها برهنه و عریان سازیم بحقیقت

نامحسوس و غیر مرئی میرسیم که مایه اولیه و سازنده صور مختلفه عالم بوده و در عرف فلاسفه ماده نخستین عالم هستی یا ماده اثیری نامیده میشود این ماده واحد جهانی از بدو تولد فلسفه در یونان مورد بحث فلاسفه قدیم قرار گرفته و قاطبه محققین علوم طبیعی و فلاسفه الهی در بحث اینکه ماده نخستین عالم و ماده المواد عالم خلقت چیست و ماده اولیه چند منزل پیموده تا بصورت اجسام مفرد درآمده است به تجسس پرداخته و در تعیین ماده اولیه عالم آراء مختلفی بیان نموده اند .

هراکلیت یونانی مبداء تمام اجسام را مرکبه و مفرده را آتش میدانست . تالس آبرا مایع حقیقی موجودات تصور میکرد . آناکسیمن هوا را ماده المواد میشناخت . اناکسیمندرس جوهر عالم را کیفیتی بدون شکل تصور مینمود . و ذی مقراطیس معتقد بود عالم از ذرات خردی که در فضا پراکنده است بحرکت تصادف و بخت و اتفاق بوجود آمده است . انبادقلس میگفت عالم از عناصر اربعه تکون یافته است . محمد عبدالله فرطی از علمای اسلامی نیز طرفدار عقیده وی بود و خلاصه هر یک از آنان ماده ای را جوهر اصلی و ماده اولیه عالم میدانستند تا زمانی که علوم طبیعی ترقی و نضح کامل نگرفته بود فرضیات پراکنده ای مورد قبول اصحاب علم بود ولی پس از آنکه ترقی و تکامل در علوم طبیعی حاصل گشت معلوم گردید که آب و آتش و خاک و باد عنصر بسیط و ماده المواد عالم هستی نیست بلکه خود این عناصر از ذرات خرد تری ترکیب یافته است از تاریخ تحولات علوم طبیعی علما موفق شدند که عناصر اربعه عالم را تجزیه نموده و ذرات کوچکتری را کشف نمایند تا اینکه دانشمند روسی مندلیف موفق شد جدول عناصر را که شامل ۹۲ عنصر

طبیعی اعم از فلز یا شبه فلز بود کشف و تنظیم نماید بعد از مندلیف نیز  
 عناصر دیگری کشف و بر جدول مندلیف اضافه گردید و تاکنون بصد و چهار  
 عنصر بالغ گردیده است تا مدتی این عناصر نیز بسبب تصور میشدند ولی در  
 عصر حاضر که علمای علوم طبیعی موفق بکشف جهان خرد اتمی و شکستن  
 آن گردیده اند مسلم شده است عناصر خود اتم نیز از نیروهای مختلفه منفی و  
 مثبت ترکیب یافته است که این نیروها سنگ اولیه بنای خلقت بشمار میرود .  
 اگرچه ماهیت این نیرو و خردنهایی درست محسوس و روشن نیست ولی این  
 نکته معلوم است که اختلاف صور مادی ناشی از تعداد الکترونها و پروتونها  
 و همچنین شدت وضعف حرکات این ذرات میباشد و خلاصه باریگر ثابت  
 گردید که صور مختلفه عالم از منشاء واحدی سرچشمه میگیرند و اگرچه  
 عناصر جمادی و نباتی و حیوانی مختلف بنظر می رسد و لکن  
 خمیر مایه ای که این صور را بوجود آورده است یکی است پیروسو  
 در تاریخ علوم گفته است همچنانکه وجه مشترك ما بین قصر لور و يك  
 کلبه حقیر و ایستگاه راه آهن شهر لیون و دیوار چین سنگ و آجر میباشد  
 همچنین ترکیبات مختلفه طبیعی با وجود اختلاف در شکل و لون و هیئت از يك  
 ماده واحد جهانی ساخته میشوند اگرچه علمای قدیم یونان مانند  
 هراکلیت و تالس و انکسیمندرس نظریه وحدت منشاء عالم را تنها بكمك  
 فلسفه نظری اثبات نمودند ولی پیشرفت علوم او را عملاً با تجربه اثبات  
 کرد و علم بدین نتیجه رسید که اساس و بنیان خلقت بر اصل وحدت منشاء  
 قرار دارد .

## اصل هماهنگی يك واقعیت طبیعی است

واقعیت دیگری که نظر محققین علوم طبیعی را بخود معطوف ساخت اصل وحدت و هماهنگی و ارتباطی است که بین عناصر مختلفه عالم حکمفرمایی دارد تکامل علوم طبیعی ثابت کرد که نه تنها حقایق مختلفه کائنات از لحاظ مبداء آفرینش وحدت کامل داشته و از يك ماده واحد جهانی غیر مرئی بوجود آمده اند بلکه برای ادامه هستی و تکامل نوعی محتاج به تعاون و تعاضد یکدیگر بوده و هیچیک از بستگی و معاضدت دیگران مستغنی نمیشوند این همبستگی و هماهنگی بحدی ضرورت دارد که هیچ موجودی نمیتواند از این روابط ضروری طبیعی که منبث از حقایق اشیاء است تخطی نموده و خود را از قیدو بند ارتباط بادیگران آزاد سازد و یا اینکه بدون مساعدت دیگران قادر به ادامه زندگی باشد . اکنون برای اینکه نمونه کوچکی از این ارتباط و بستگی بین عناصر موجودات را نشان داده باشیم خاطر نشان میسازیم که مثلاً قرص خورشید

را در نظر بگیریم که از فراز آسمان نور حیات بخش خود را بر زمین  
ارزانی داشته و موجبات رشد و نمو نباتات را فراهم میسازد نباتات نیز  
باکسب فیض از آفتاب بایک عمل طبیعی دیگر که (فتوسنتز) نامیده  
می شود نور را جذب و از آن مواد قندی و نشاسته ای میسازند و بدین وسیله  
مواد مصرفی برای حیوانات و انسان تهیه میکنند هم چنین برگ درختان  
کربن هوا را گرفته و اکسیژن پس میدهند و باین عمل شرایط حیات و  
زندگی جانداران را فراهم میسازند بطوری که اگر عمل کربن گیری در  
نبات نمی بود زندگانی برای حیوان و انسان غیر ممکن میگردد بنا بر  
این با مطالعه عالم طبیعت به اصل دیگری برمی خوریم که علما آن اصل را  
(یا همه یا هیچ) گویند. بر طبق قاعده کلی (یا همه یا هیچ) برای رشد و  
حیات هر موجود زنده یا باید همه شرایط طبیعی دخالت و مساعدت نمایند  
و در صورتی که یک شرط طبیعی فراهم نشود آنوقت صور نباتی و یا حیوانی  
قادر بر رشد و تکامل نبوده و راه فنا و نیستی در پیش خواهد گرفت.

اکنون با توجه بشواهد و دلایلی که اشاره گردید دیگر نمی توانیم  
عالم را مجموعه و طوماری از عناصر غیر مرتبط بیکدیگر تصور کنیم  
بلکه باید دستگاہ منظمی بدانیم که کلیه عناصر آن بایکدیگر بستگی  
داشته و در بین عناصر مختلفه آن یعنی صور نباتی و جمادی و حیوانی  
ارتباط و وحدت کامل حکم فرماست اکنون که اصل وحدت منشاء ثابت  
و اصل لزوم هماهنگی و ارتباط بین حقایق اشیاء مسلم گردید می توانیم  
ادعا کنیم که وحدت اجتماعی و اتحاد بشری که منظور کلیه مصلحین  
اجتماعی خصوصاً هدف ادیان آسمانی بوده است از درون عالم  
خلقت سرچشمه می گیرد و در حقیقت قانون و ناموس طبیعی میباشد



مقصود و هدف بسیاری از مصلحین اجتماعی خصوصاً قاطبه انبیاء و مظاهر مقدسه این بوده است که اصل وحدت از عالم طبیعت به جامعه انسانی منتقل گشته؟ و اتحاد عمومی در هیئت اجتماعی نیز بمنصه اجرا درآید تا بدین وسیله سیستم اجتماعی منطبق با نظام طبیعی شود یعنی تعاون و تعاضدی که در عالم خلقت بین عناصر طبیعت وجود دارد در عالم انسانی نیز تحقق یابد و هماهنگی طبیعت بر اجتماع انسانی منعکس شود و جامعه انسانی جلوه گاهی از نظام طبیعی گردد و وحدت عالم انسانی در جامعه بشری تحقق کامل یابد .

## وحدت بشری يك قانون طبیعی است

وحدت عالم بشری قانونی است  
ابدی که از درون طبیعت سرچشمه  
میگیرد و هماهنگی جهان خارج  
را در حیات انسانی ظاهر میسازد.  
(مؤلف)

برخی از محققین جدید را عقیدت بر اینست که تحقق عدالت جهانی و وحدت اقوام و ملل مختلفه عالم که برخی از مکاتب فلسفی و همچنین ادیان آسمانی طالب و مشتاق تحقق آن بوده اند و لزوم آنرا در خلال آثار و کتب مقدسه بکرات توصیه فرموده اند غیر ممکن الحصول بوده و امکان ندارد که روزی نوع بشری خصومات نژادی و تعصبات ملی و مذهبی را که ناشی از اختلاف نژاد و تفکر و تفاوت محیط طبیعی و اجتماعی آنان است فراموش نموده و اتحاد کلی و کامل حاصل نماید و در جمیع

شئون ملی، متحد و متفق گردند. البته لازم به توضیح نیست که وحدت بشری در عصر حاضر اگرچه بعلمت وجود مواعنی مانند تعصبات شدید جنسی و نژادی و اقتصادی و سیاسی و مذهبی مشکل بنظر میرسد و لکن از نظر اینک صلح و وحدت مطابق با فطرت اصلیه بشری و منطبق با قانون و ناموس طبیعی است لذا نمی‌تواند برای همیشه غیر قابل اجرا تلقی گردد. چه که صلح قانونی است کلی که از دردن طبیعت سرچشمه گرفته و تطابق کامل با ناموس خلقت دارد یعنی هماهنگی و روابط دوستی بین ملل که ما طالب آن هستیم مانند همان ارتباطی است که میان عناصر عالم یعنی جماد و نبات و حیوان و انسان بالفطره وجود دارد. پس صلح قانون طبیعی است.

البته واضح است که قانون موضوعه هر قدر بنظام طبیعی و فطرت انسانی نزدیکتر باشد بحقیقت نزدیکتر بوده و ضمانت اجرایی قوی‌تری دربردارد لذا با توجه باین نکته مسلم از آنجائی که قانون صلح و وحدت تشابه و تطابق کامل با وحدت و هماهنگی نظام طبیعت دارد لذا بطور حتم و یقین قابلیت اجرایی در عالم انسانی داشته و شکی نیست که بشر اجباراً بسوی این قانون کلی طبیعی یعنی وحدت جهانی کشیده شده و دیر یا زود متوجه اتحاد بشری خواهد گردید و بتدریج زنجیرهای عبودیت‌های ملی و نژادی را گسسته و صلح خواهد گرائید.

ثالثاً با توجه با اینکه روح و فکر انسانی توسعه و تکامل اجباری دارد و پیوسته از نقص بسوی کمال می‌گراید لذا این امکان وجود دارد که روزی بشر در نتیجه تکامل فکری از قید تعصبات جاهلیه آزاد گشته و لزوم اتحاد ملل را درک و برای تحقق و حفظ آن کوشش نماید همچنانکه

در ادوار گذشته همین تکامل فکری سبب شد که انسان اجباراً وحدت  
قبائل و عشایر را پشت سر نهاده و به وحدت ملی گرائید و نیستیم ملوک الطوائفی  
را بر رژیم ملیت تبدیل نمود لذا قطعاً روزی هم وحدت ملی را غیر کافی  
دانسته و بتأسیس وحدت وسیعتر و عالیتری که اتحاد جمیع افراد انسانی  
قیام خواهد نمود .

---

۱- کتاب اشعیاہ باب دوم

۲- کتاب میکاباب چهارم

## فصل هفتم

### عامل اصلی تکامل روحانی انسان چیست

تکامل و ارتقاء در صحنه طبیعت پیوسته معلول عواملی است که می‌توانیم این عوامل لازم و ضروری را بدو قسمت که یکی شامل عامل درونی Subjective cause و دیگری شامل عامل بیرونی Objective cause می‌باشد تقسیم نمائیم از آنجائی که این دو عامل لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند لذا فقدان یکی سبب عدم تکامل نوعی در نبات و یا حیوان می‌گردد .

عامل درونی تکامل عبارت از کمالات نوعی است که بالقوه در درون يك نطفه یا هسته نباتی پنهان می‌باشد و اگر این ماده حیاتی که بکمال الاول نیز موسوم می‌باشد معدوم شود نمود و تکثیر دانه و یا نطفه اولیه غیر ممکن الحصول می‌گردد .

اما عامل بیرونی تکامل عبارت می‌باشد از عوامل و اسبابی که در

خارج ازیشی قرار داشته و موجبات تحول يك دانه گیاهی یا يك سلول حیوانی را فراهم میسازد عوامل بیرونی را که بوجود آورنده وسائل و مقدمات تکامل صور نباتی و حیوانی بشمار میرود می توانیم بر دو عامل بیرونی ( ذی اراده ) و عوامل بیرونی ( بلا اراده ) تقسیم نمایم . مثلاً در تکامل یکدانه نباتی برزگر و باغبان عامل ذی اراده بوده و آب و آفتاب و سایر قوای دیگر طبیعی عوامل بلا اراده محسوب میشوند و این عوامل وقتی که باهم جمع شدند آنوقت موجبات رشد و نمو استعدادات درونی موجودات فراهم می گردد و موجودی بکمال می گراید و یقین است که در طبیعت هیچ تکامل و ارتقائی بدون این عوامل بیرونی انجام نمی گیرد و هیچ استعدادی بدون این محرکات خارجی بظهور نمی رسد .

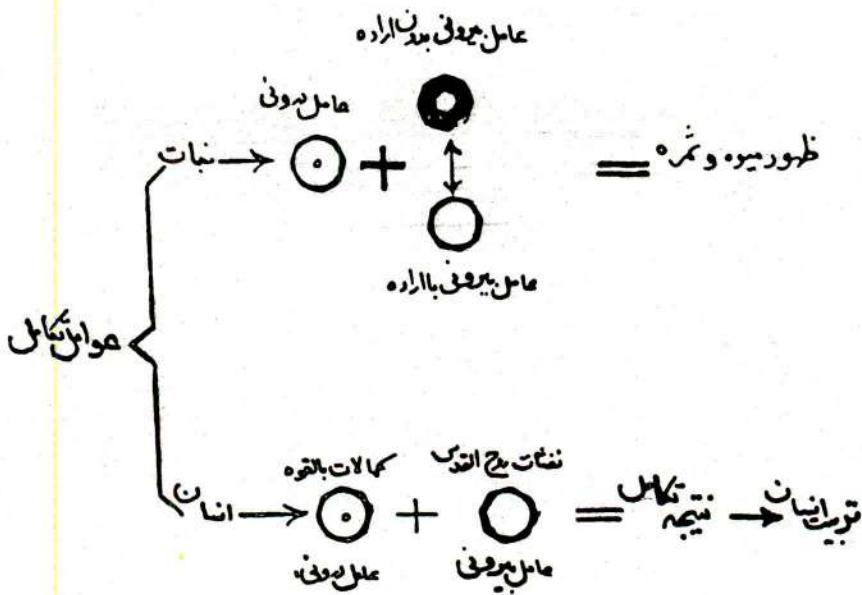
اکنون با توجه بدین قانون طبیعی خوب متوجه می شویم که چرا رشد و نمو استعدادات و قابلیت های فطری انسان نیز در کلیه دوره های حیاتی تابع همین قانون کلی میباشد و چرا انسان محتاج معلم بوده و با آنکه حامل کمالات سرشار درونی است معیناً برای ظهور و بروز این کمالات درونی نیازمند مربی و تربیت میباشد و برای تجلی استعدادات درونی محتاج آنست که معدن وجود وی در تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته و با کسب فیض از عوامل بیرونی یعنی مربی کامل و تربیت کافی بکمال عقلی و معنوی ارتقاء یابد . بنابراین معلوم است اگر مربی که عامل بیرونی تکامل محسوب میشود از حیات انسانی حذف گردد آنوقت استعدادات فطری و درونی بشر از ترقی و تعالی محروم خواهد گردید .

مثلاً با آنکه عقل و فکر يك استعداد درونی بوده و افراد بشر فطرتاً عاقل و متفکر بوجود می آیند معیناً اگر این جوهر ذاتی و فطری بحال

خود گذاشته شود و با تعلیم و تربیت مستمر و دائمی هدایت نگردد بحالت انجماد و تجمد باقی مانده و از تعالی و تکامل بازمی ماند پس ما نمی توانیم به استناد اینکه عقل استعداد و قابلیت فطری است دانشگاهها و کتابخانهها و استاتیدرا که محرکات خارجی و بیرونی برای رشد قوای فکری و عقلی انسان بشمار میروند انکار کنیم چه کلیه وسائل اعم از مدارس و دانشگاهها و کتابخانه ها و آزمایشگاهها که جامعه در دسترس ما میگذارد بمنزله افزارهائی است که شخصیت اجتماعی و قوای علمی و معنوی انسان را رشد و توسعه می بخشد و استعدادات فطری و درونی را پرورش میدهد .

اکنون با توجه به اینکه هر تکاملی بایک نیروی محرکه بیرونی تحقق می یابد آیا می توانیم محرکات خارجی قوای معنوی بشر را که تعالیم آسمانی است انکار کنیم و نفیات روح قدسی را که تقویت کننده قوای اخلاقی بشر محسوب میگردند ندیده بگیریم مسلماً جواب منفی است . پس آنهایی که نقش مهم و مؤثری را که ادیان آسمانی در رشد قوای اخلاقی بشر داشته اند انکار مینمایند گرفتار چه انحراف بزرگی هستند . و آنهایی که مدعی هستند انسان موجود اخلاقی بوده و میتواند تنها بقط بمدد ندای وجدان از اعمال غیر اخلاقی اجتناب نماید چقدر کودکانه فکر میکند زیرا چنین افرادی شاید نمی دانند انسانی که با کمالات فطری اخلاقی متولد میشود بعلت فقدان تربیت معنوی و روحانی آنقدر جنایات و فجایع انجام داده است که تاریخ تمدن از ذکر آن شرم دارد پس آنانی که تعالیم آسمانی است انکار نموده و نفیات روح قدسی را که تنها محرك خارجی و ضروری برای تکامل قوای اخلاقی نوع بشری است غیر ضروری میدانند گرفتار چه اشتباه بزرگی هستند .

البته درست است که تا روپود روح انسانی با سجایای عالیه اخلاقی  
 عجین گشته و بقول کانت فیلسوف بزرگ آلمانی در درون ما قانون اخلاقی  
 حکمفرماست ولی نکته قابل دقت همین جاست که اگر این احساس درونی  
 یعنی وجدان بوسیله عوامل بیرونی یعنی (نفثات روح القدس) تحریک  
 و هدایت نشود و بطور صحیح پرورش نیابد بکمال واقعی نخواهد رسید  
 هم چنانکه فقدان عوامل بیرونی تربیت مانند استاد و کتاب و دانشگاه  
 جوهر عقل را از تکامل باز میدارد فقدان نفثات روح قدسی و تعالیم آسمانی  
 نیز که تنها محرک تکامل اخلاقی است سبب میشود که انسان از سیر در مراتب  
 کمال و انسانیت محروم مانده و بدرکات پست حیوانی سقوط نماید.





## فصل هشتم

### دعا و نیایش

آنانکه با تعالیم روحانی پرورش یافته و با احساس عمیق مذهبی و عرفانی زندگی میکنند و پیوسته با ادعیه و اذکار مأنوس و به تلاوت آیات الهی مشغول میگرددند یقیناً نتایج حاصله از دعا و نیایش را بخوبی درک نموده و خوب میفهمند که این سنت ساده مذهبی تاچه اندازه در رشد قوای معنوی و آرامش روح و وجدان نافذ میباشد. مسلماً برای کسانیکه با نظر تیزبین بر علت و حکمت دعا و نیایش مینگردند خوب معلوم است که ادعیه و اذکار برای جلب نعمای مادی الهی و یا برای دفع شرور زمینی و آسمانی نیست. دعا بخاطر ترس از دوزخ و طمع جنت انجام نمیکرد بلکه غایت اصلی آن عبارت از تکامل روحانی و ارتقاء معنوی بشر میباشد در حقیقت دعا نردبان ارتقاء نفس و وسیله تعالی روح است اما برای آنانکه کلیه حقایق را فقط از دریچه قوانین طبیعی و فرمولهای خشک ریاضی مینگردند و از درک معانی و مفاهیم روحانی عاجز و ناتوان میباشند حکمت ادعیه و اذکار

روشن نبوده و برای چنین کسانی اغلب این سؤال پیش می‌آید که دعا چیست و چرا باید دعا کنیم و چگونه باید دعا کنیم؟ مسلماً هر يك از این مقولات دوگانه مطلب مستقلی است که بطور جداگانه مستلزم تفکر عمیق می‌باشد. اکنون برای ورود بمسئله در بادیه امر باید دانست که دعا و نیایش عبارت از کشش روحی بعوالم معنوی و ارتباط با کانون غیرمادی عالم و بستگی و پیوند بامبداء اصلی جهان است. عقل و روح انسانی پس از آنکه وجود الهی را با احساس و اشراق درونی ادراک نمود و با تمامی قلب بعرفان الهی واصل گردید آنوقت این کشش را در درون خود احساس میکند و خواهی نخواهی با یکنوع خضوع والتجاء توأم با عشق و جذبۀ بتسبیح و تهلیل می‌گراید روح آسان همچنانکه در برابر شکوه و عظمت عالم سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورد و مجذوب و مفتون جمال و جلال طبیعت میشود همینطور در برابر حقیقت مطلق و زیبایی مطلق و قدرت عظیم و نامحدودی که جهان را مصور و منور ساخته است بستایش و نیایش پرداخته و بسوی مبداء اعلای عالم کشیده میشود و همین کشش روحی است که بشکل دعا جلوه نموده و مفهوم نیایش را بوجود می‌آورد و سرچشمه ادعیه و اذکار محسوب میشود.

دستگاه وجود انسانی در حین دعا با مرکز و منبع عظیم عالم متصل گشته و امواج روحانی و ارتعاشات معنوی را که از منبع الوهیت برمیخیزد جذب و از فیض حیات بخش آن متمتع و برخوردار میگردد در حقیقت دعا و نیایش و انس با آیات و نصوص آسمانی در مثل مانند اتصال و ارتباط سیم بمغزن و منبع برق است که بمحض اتصال بامرکز فرستنده فوراً قوای معنوی جریان یافته و خانه دل بانوار معنوی روشن و منور میگردد در

این حالت است که ساحت قلب و روح عرش الهی و منظر کمالات آسمانی گشته آرامش ابدی و صفای حقیقی میابد و از آرایش و شائبه خودخواهی و غیرت آزادگشته ؟ با اراده حی قدیر متحد میگردد و انسان خود را در یک عالم عالیتر از عالم مادی احساس میکند - اکنون با توجه باینکه دعا و نیایش ارتباط با خدا و تکلم با خداست خوب میفهمیم که چرا انسان خود را محتاج به نیایش میبیند و چرا در صبحگاهان بسوی معابد و مساجد روی میآورد و بدامن ادعیه و اذکار پناه میبرد واضح است که این توجه بسبب آن است که انسان مشتاق به تعالی روح و آرامش قلب بوده و میل دارد که از آرایش و آرایش دنیای مادی آزادگشته و در پرتو دعا و نیایش آرامش روحی و حیات معنوی کسب نماید لذا برای رسیدن بدین مقام بلند روحانی بر ادعیه و اذکار متوسل میگردد تا بمدد کلمات الهی بر قله رفیع کمالات معنوی ارتقاء یافته و با عوالم روح متصل و مرتبط گردد ؟ اکنون با توجه باینکه عبادت وسیله ای برای تکامل روح میباشد معلوم است اگر چنانچه نیایش با عرفان کامل انجام نگیرد و یا اینکه بر روی صفات و خصائل انسانی اثر باقی نگذارد یعنی انسان پس از دعا و نیایش تحول معنوی و تکامل روحانی در روح خود احساس نکند این عبادت عبث و بی فایده خواهد بود روانشناس و پزشک عالیقدر فرانسوی الکسیس کارل در کتاب خویش بنام نیایش Lapriers مینویسد (صبح نیایش کردن و بقیه روز را همچون یک وحشی بسر بردن بیهوده است) اکنون با این توضیح معلوم است

---

۱- این کتاب در سال ۱۳۳۹ بفارسی ترجمه شده است الکسیس کارل می نویسد نتایج دعای تو با اصطلاحات فزونی نجات نیروی بیشتر اندیشه مصرک روحیه و در عمیق تر اموری که در روابط آدمیان مؤثر اند دانست .

که چون دعا کردن فقط برای تکامل روح انجام گرفته و تنها برای تقرب الی الله میباشد لذا با توجه بدین غایت و هدف که برای دعا منظور گردیده است تا زمانی که دعا و نیایش منتج و منتهی بتقرب و قرابت معنوی انسان با خدا نگردد و انسان را صورت و مثال نسازد بی ثمر خواهد بود ...

با آنکه بسیاری از ما کلمه تقرب الی الله را در خلال کتب مقدسه مطالعه کرده ایم ولی شاید در معنا و مفهوم این کلمه تعمق نکرده باشیم علیهذا متذکر می شویم که تقرب معنوی بمعنای تکامل میباشد توضیح آنکه چون بنا بر اعتقاد ادیان خداوند منان منبع کمالات بوده و مرکز علم و قدرت و محبت میباشد علیهذا با در نظر گرفتن این تعریف انسان هر قدر که مدارج ترقی را بییماید و از نظر کمالات معنوی کاملتر باشد همان قدر بمرکز کمالات که ذات باری تعالی است شباهت و قرابت بیشتری یافته و بخداوند نزدیکتر خواهد گردید بنا بر این وقتیکه میگوئیم غایت ادعیه و اذکار حصول به تقرب الی الله است یعنی هدف اینست که بوسیله دعا و نیایش انسان فضائل بیشتری یافته و ب منبع کمالات که ذات الهی است شبیه تر گردد تا از این شباهت معنوی قربیت روحانی حاصل شود اکنون با توجه بمطالب فوق الذکر خوب میفهمیم که تکامل روحانی انسان بامسئله دعا و نیایش چه ارتباط مستقیم و نزدیکی دارد بحدی که استمرار و توالی ادعیه و اذکار سبب تکامل روح و صفا و جلای قلب انسانی گشته و همچنین ترك آن سبب قطع ارتباط معنوی بین انسان و مبداء اصلی جهان میگردد و قطع این ارتباط باعث میشود که انسان بمقام پست حیوان تنزل نموده و از حیات روحانی محروم شود .

### ( چگونه باید دعا کنیم )

در بحث این که چگونه باید دعا کنیم لازم است این نکته را متذکر

شویم که دعا و نیایش زمانی به تحولات روحی و معنوی انسان منتهی میگردد و هنگامی از عبادت ارتقاء و تعالی نفس حاصل میشود که دعا بطور صحیح انجام گرفته و از هر نوع شائبه و خدعه عاری و از هر قسم انتفاع و تطمیع مادی منزّه و مبرا باشد بعبارت دیگر چون در دعا کیفیت مهمتر از کمیت آن میباشد لذا تأثیرات روحانی دعا و مناجات وقتی است که از لحاظ کیفیت شدید و صحیح انجام گیرد. البته کیفیت صحیح آنست که دعا با توجه و تمرکز شدید روحی انجام گرفته و در آن غایت مطلق یعنی فقط تکامل روح منظور شود و از هر نوع تقاضا و تطمیع مادی مبرا باشد. اکنون کلیه مطالبی را که در شرایط دعا و نیایش در کتب مقدسه ذکر گردیده است اختصاراً و بطور جداگانه مورد مطالعه قرار میدهیم .

### شرط اول طلب روحانی

از نظر تعالیم ادیان عابد حقیقی و مؤمن واقعی نه تنها دعا و نیایش را وسیله تحقق آمال و آرزوهای مادی خود قرار نمیدهد بلکه با ادعیه خالصانه و التجاء خاضعانه از خداوند مسئلت دارد که علقه‌ها و بستگی‌هایش را از عوالم ظاهری و شئون مادی گسسته و پیوندهایش را با حیات روحانی محکمتر سازد و او را در رسیدن برقله کمالات معنوی و خدمت بعالم انسانی تأیید و توفیق بیشتر عنایت فرماید .

مؤمن واقعی هیچگاه در دعا و نیایش خواهش و تقاضاهای مادی ندارد چه او خوب میدانند که اگر در ادعیه و اذکار تقاضای مادی منظور گردد و یا اینکه عبادت بخاطر حصول نعمای بهشتی انجام گیرد چنین عبادتی شباهت به مبادلات تجاری یافته و عمق روحانی و اخلاقی خود را از دست خواهد داد .

سعدی گفته است :

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی  
صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست  
با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی  
کالتماس تو بجز لذت نفسانی نیست

### شرط دوم انقطاع روح

عالیترین شکل دعا و پرستش آن است که با انقطاع و وارستگی کامل توأم بوده و با قلبی سرشار از عشق و محبت الهی انجام گیرد و از اعماق دل و احساسات درونی يك انسان مؤمن تراوش نماید.

همچنانکه يك عاشق معشوق خود را با تمامی قلب و روح میستاید و فقط بخاطر دوستی و محبت بسوی او توجه میکند دعا نیز باید با چنین توجه و انقطاعی کامل انجام گرفته و از هر نوع شائبه مادی منزّه و مبرا باشد معمولاً شوائبی که در دعا بشکل تزویر و تظاهر و ریب و ریا بوجود میآورد ناشی از عرفان سطحی و ایمان تقلیدی است معمولاً در ایمان و اعتقاداتی که بر اساس تقلید کورکورانه بنا میشود چنین انحرافات ذهنی پیش میآید چنانچه در میان مردم متدین دیده شده است که گاهی دعا برای جلب رحمت و برکت یا بجهت خویش و طلب نعمت و نکتب بجهت دیگران انجام گرفته است.

چنانچه اقوام و ملل ابتدائی در ازمنه قدیمه هنگام جنگ دعا میکردند که خداوند آنان را در مصاف با خصم غالب نموده و دشمنان شان را بفضب خود گرفتار سازد و همچنین مشاهده شده است که بعضی از مردم ادعیه و اذکار را وسیله کسب شهرت و محبوبیت در میان مردم و یا مقاصد مادی دیگر قرار داده در معابر عمومی به تزهّد و تعبد تظاهر مینمودند

در میان یهودیان قدیم عادت بر این جاری بود که در سر معابر و مجل عبور و مرور مردم دعا بخوانند تا آنکه تقدس و زهد خود را بمردم ثابت نمایند. حضرت مسیح در تعالیم خویش ریاکاری فریسیان را تحریم کرده و حواریون خود را فرمود «چون عبادت کنی مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنائس و در گوشه‌های کوچه ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند هر آینه بشما میگویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند لیکن تو چون عبادت کنی بحجره خود داخل شو و در رابسته بند خود را که در نهان است عبادت نما<sup>۱</sup> عیسی مسیح شالوده و اساس دیگری برای دعای واقعی نشان داد و آن عبارت از تقوی و پاکی و همچنین صمیمیت و محبت در رفتار بود حضرت عیسی فرمود .

پس هرگاه هدیه خود را بقربانی ببری و آنجا بخاطرت آید برادرت بر تو حقی دارد هدیه خود را بیش قربانگاه واگذار و رفته اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده هدیه خود را بگذران<sup>۲</sup> .

همچنین امکان دارد که عبادت بخاطر طمع بهشت و یا ترس از دوزخ انجام گیرد در این صورت نیز چون چنین شائبه‌ای در دعاها نشوایب دیگری که بیان گردید با یکنوع هدف مادی توأم می‌باشد دور از واقعیت خواهد بود و اگر چنانچه ستایش و نیایش بدرگاه الهی با چنین حالت روحی انجام گیرد عمق روحانی و اخلاقی خود را ازدست خواهد داد . از آنجائیکه مقاصد مادی و آرزوهای شخصی ارزش روحانی و تأثیر معنوی دعا را زایل می‌سازد لذا کلیه پیامبران آسمانی و مریدان روحانی بشر شوائب

---

۱- انجیل منی باب ۶ آیه ۶

۲- انجیل منی باب ۵ آیه ۲۳ و ۲۴

و معایب منحرف کننده دعا و نیایش را گوشزد نموده و طریقه صحیح عبادت را تحت عنوان توحید عبادت تعلیم فرموده اند چنانچه حضرت امیر فرمود  
« یا الهی ما عبدتک خوفامن نارك ولا طمعاً فی جنتک بل و جدتک اهلا  
لعبادته »<sup>۱</sup> .

### شرط سوم تمرکز قوای فکری و روحی

آنچه در دعا و نیایش شرط لازم و ضروری بشمار میاید تمرکز شدید قوای روحی بحقایق روحانی است چه که ارتکاز شدید قوای دفاعی که در اصطلاح ادیان حالت توجه گفته شده است سبب میشود که عابد حقیقی بکشف حقایق روحانی توفیق یافته و بمدد آیات و اذکار عوالم روح را ادراک و احساس نماید . همچنانکه در علوم ظاهری تمرکز قوای دماغی علت اصلی کشف حقایق مادی بشمار میرود در امور روحانی نیز توجه و تمرکز روح سبب میشود که انسان بکنوع روشن بینی نسبت بحقایق روحانی کسب نماید .

اگر بتاریخ علوم نظر کنیم خواهیم دید موفقیت‌هایی که طبقه دانشمندان در کشف حقایق علمی داشته‌اند و توفیقی را که در درک قواعد ریاضی و فیزیکی و وضع نوامیس اجتماعی کسب نموده‌اند جمعاً مرهون تمرکز شدید روحی و فکری بوده است بطوریکه آنها بمدد این حالت یعنی دقت کامل توانسته‌اند باسرار جهان مادی راه یابند بحدیکه امروز میتوان ادعا کرد علوم تکامل یافته بشری نتیجه تمرکز شدید فکری و عقلی نوابغ و نوادز عالم بوده است .

---

۳- یعنی ای خداوند من ترا عبادت نکردم بخاطر ترس از آتش تو و نه برای طمع بهشت تو بلکه یافتم ترا قابل عبادت



با يك تجربه ساده ثابت شده است که وقتی ندره بینی در مقابل اشعه آفتاب قرار گرفت فوتونهای نوری در يك نقطه واحد متمرکز شده و در نتیجه جسم رامیسوزاند قوای دماغی و عقل انسانی نیز چنین وضع مشابهی دارد و همینکه در يك چیز متمرکز گردید کم کم نفوذ کرده و حقایق و قوانین را از درون آن کشف و استخراج میکند پس نتیجه میگیریم که حقایق روحانی نیز چنین حالت مشابه داشته و تا زمانیکه روح انسانی متوجه و متمرکز نگردد نمیتواند آنرا ادراک و استنباط نماید .

### شرط چهارم تسلیم اراده

تسلیم و رضا در برابر اراده الهی یکی از شرایط اساسی عبادت بشمار میرود تسلیم عبارت از این است که انسان اراده خود را با اراده الهی هم آهنگ ساخته و با توکل و تفویض که تنها عامل برای تحکیم رشته‌ها و علقه‌های محبت بین خلق و خالق است او را عبادت نماید چه زمانیکه انسان اراده خود را تسلیم اراده حی قدیر میسازد مانند آن است که فرمان سفینه وجود را بدست ناخدای دانا و توانا میسپارد مسلماً در این حالت است که بمدد هدایت آن سلطان احدیت آرامش درونی یافته بسعادت واقعی هدایت میگردد این حالت تسلیم و رضا که در عرف ادیان توکل و تفویض نامیده میشود در جمیع کتب مقدسه مذکور و کلیه پیامبران آسمانی انسان را بدان امر فرموده اند چنانچه در قرآن کریم مذکور است .

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد<sup>۱</sup>

سلسله انبیاء و پیامبران نه تنها بشر را بدین سببیه اخلاقی امر

---

۱- سوره المؤمن آیه ۳۷ یعنی تفویض می کنم کارهای خود را بخداوند بدرتیکه خداوند آگاه است بحال بندگان

فرموده اند بلکه خود در دوره حیات و زندگانی شکل اعلاى این حالت  
را که عبودیت محضه صرفه است در حیات شخصی ظاهر فرموده اند و با  
قربانی کردن و نثار نمودن خود نشان داده اند که چگونه باید تسلیم اراده  
و مشیت الهی بود .

## فصل نهم

### اخلاق و فلسفه

در قرون و ادوار گذشته طبقه دانشمندان اخلاق را جزء علوم ثابتة نمیدانستند آنها معتقد بودند که علوم ثابتة تنها بر معارفی اطلاق میشود که در تحت دستور و قاعده‌ای مشخص و ثابت قرار داشته و میان علل و معالیل رابطه ثابت و لایتغیری بوجود آورد چون چنین قواعد منظم و کیفیت ثابت در مسائل اخلاقی مشاهده نمیشد لذا اخلاق را جزء علوم ثابتة محسوب نمی‌گردید ولی بعداً دانشمندانی مانند استوارت میل و کانت کوشیدند تا اخلاق را بصورت یک سیستم کامل علمی و فلسفی در آورده و اعمال اخلاقی را مانند علوم ریاضی تحت دستور و قاعده ثابت و معین قرار دهند آنها معتقد بودند همچنانکه در علوم مادی اصول کلی و ثابتی وجود دارد که کلیه حوادث طبیعی با آن اصول کلی مورد سنجش قرار گرفته و صحت و سقم آن معلوم میگردد. در اخلاقیات نیز لازم است چنین

اصول کلی بوجود آید تا با توسل و استناد بدین موارد کلی معلوم شود که عمل اخلاقی چیست و عمل غیر اخلاقی کدام است .

**میل و کانت** برای اینکه اخلاق را بمرحله علم برسانند پلی میان وجود انسانی و ارزشهای مطلق اخلاقی ترسیم نمودند که يك پایه آن بر روی وجود انسانی و پایه دیگر آن بر روی اصول کلی اخلاقی قرار دارد و اثبات کردند که در خارج از ما ارزشهای مختلفی وجود دارد که این ارزشها میزان کلی است که میتوان اخلاقی بودن هر عملی را بوسیله این میزان کلی مشخص نمود و هر عمل اخلاقی که مبتنی بدین اصول کلی بوده و با آن منطبق گردد عمل اخلاقی محسوب خواهد شد .

**بعقیده استوارت** میل میزان کلی که ارزش اعمال اخلاقی را معین مینماید اصل سعادت بشر میباشد یعنی هر عملی که مطابق با سعادت جامعه و فرد و سود اجتماع و افراد باشد يك عمل اخلاقی است کانت معتقد بود که این میزان کلی اصل و وظیفه است یعنی هر عملی که بحکم وظیفه انجام گیرد عمل اخلاقی محسوب میگردد .

کانت خاطر نشان نمود که اخلاقی بودن يك عمل مربوط به علت و محرك آن است<sup>۱</sup> و عمل اخلاقی عملی است که علت آن فقط و فقط حس و وظیفه شناسی باشد عمل اخلاقی عملی است که متوجه بفایت مطلق باشد<sup>۱</sup> بهمین طریق کانت اخلاق را يك سیستم کامل فلسفی نمود سیستمی که بایک هدف اصلی توسعه پیدا میکند و توجه اش این است که امکان يك

---

در دایرة المعارف بریتانیا جلد هشتم نظریه کانت را چنین مینویسد:

**Kant, Held That Morality of an Act Is depended Entirely on its Motive and That only on conditionally goodmotive what was the sense of duty**

عقیده و یک عمل اخلاقی را با ارزشهای مطلق و کلی جستجو نماید کانت در کتاب مبانی فلسفه اخلاق موضوع اخلاق را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و چنین نوشت :

حسن عمل یا نیکی ممکن است متوجه به غایت مطلق یا غایت نسبی باشد مبداء نیکی مطلق ( اراده خیر ) است و معنای اراده خیر عبارت از پیروی از وظیفه و تکلیف میباشد تکلیف را چرا باید انجام داد فقط برای اینکه تکلیف است هیچ دلیل دیگری نباید وجود داشته باشد اگر کسی تکلیف را از بیم کیفر و به امید پاداش انجام دهد ادای تکلیف نکرده است بلکه جلب سود و دفع زیان نموده است تکلیف از نظر کانت عبارت از احترام بقانون است و نیکی اخلاقی آنست که شخص در او به نتیجه ننگرد و غایتی در پیش نداشته باشد کانت بدین طریق برای اعمال اخلاقی قواعدی وضع نمود که این قواعد را میتوان در سه اصل خلاصه نمود .

#### قاعده اول -

همواره چنان عمل کن که بتوانی بخواهی عمل تو برای همه کس و همه وقت و همه جا قاعده کلی باشد .

#### قاعده دوم -

چنان رفتار کن که هر انسانی خواه شخص خودت و خواه شخص دیگر غایت را بینداری نه طریق وصول بغایت .

#### قاعده سوم -

چنان رفتار کن که از قانون گذاری تو ( یعنی اراده تو ) دستور هائی بر آید که با استقرار غایات مطلق سازگار باشد .  
اکنون با توجه بمطالب فوق فلسفه اخلاقی کانت در پنج اصل زیر

خلاصه میشود: <sup>۱</sup>

- ۱- منشاء رفتار اخلاقی عقل عملی (وجدان) است که بصورت اراده خیر و حسن نیت ظاهر میشود.
- ۲- آزادی و اختیار شرط هر عمل اخلاقی است.
- ۳- دستور اخلاقی غیر مشروط بوده و انجام تکلیف تنها بنحاطر تکلیف میباشد.
- ۴- پاداش هر عمل اخلاقی خود آن عمل اخلاقی است.
- ۵- خدا خیر محض است و غایت مطلوب آفرینش است و بوسیله وجدان آنرا درک میکنیم.

---

۱- اما نونل کانت سه فرضیه را برای امور اخلاقی ضروری میداند که آن عبارتست از خدا اراده ابدیت بمعینده وی تا اعتقاد بخداوند و ابدیت روح و آزادی اراده انسان در کار نباشد عمل اخلاقی معنایی ندارد

## ارزشهای مطلق اخلاقی

گروهی از متفکرین که بحکمای الهی موسوم میباشند معتقدند که در عالم وجود ارزشهای مطلقى *Absolute Value* وجود دارد که تکامل انسان بسوی این ارزشها کشیده می شود. ارزشهای مطلق مانند علم مطلق و زیبایی مطلق حقیقت ناشی از يك مطلق اندر مطلق یعنی خدا است. علمای الهی کوشیده اند تا اثبات نمایند که در خارج از انسان اصول مطلق اخلاقی قرار دارد که کلیه ملکات و فضایل اخلاقی در این جهان جلوه های مختلفه آن حقایق مطلق میباشد.

بنظر کانت آلمانی ارزشهای مطلق که منشاء همه خوبیها *Sorse of*

*All Goodness* میباشد دانشی است مستقل از تجربه *A Priori Knowledge* که صرفاً از طریق تعقل و انتزاع ذهنی بدست آمده است.

در برابر علمای الهی که بمقیاسهای کلی اخلاقی قائل میباشند علمای مادی معتقدند مقیاسهای کلی اخلاقی يك امر ذهنی و تصویری بوده و از

آنجائیکه این رزشها از طریق انتزاع ذهنی بدست آمده است لذا نمیتوان بدانها اعتماد کرد و تنها چیزی مورد اعتماد است که از طریق تجربه و آزمایش بدست آید و لذا در نظر آنان اخلاق بطور کلی يك امر شخصی و خصوصی است که در نتیجه تجربه و آزمایش برای هر فردی بدست میاید و هر انسانی با تجربه شخصی در میابد کدام عمل بد و کدام عمل خوبست البته نباید تصور کنیم که چنین طرز تفکری مربوط بصغر حاضر باشد بلکه این مسئله از زمان قدیم مورد بحث بوده است مثلا در یونان قدیم اعتقاد بدین مسئله در میان سوفسطائیان دیده می شود پروتاگوراس که از سوفسطائون مشهور یونان قدیم میباشد گفته است (انسان پیمانۀ همه چیز است<sup>۱</sup>) افلاطون گوید که مقصود او از این جمله این بوده است که اشیاء برای من طوری هستند که بنظر میانند و برای شما آنطوری هستند که بنظر آنان میاید و بعبارت دیگر پروتاگوراس گوید هیچ چیز شرم آور نیستند مگر اینکه بنظر فاعل آن شرم آور است در عصر حاضر نیز همین مسئله مورد قبول علمای مادی قرار گرفت چنانچه برتراند راسل که از محققین متمایل بمکتب مادی در عصر حاضر محسوب میشود معتقد است که اعمال نیک و بد اخلاقی تنها از طریق تجربه و آزمایش بدست میاید. چنانچه در کتابی که « چرا من مسیحی نیستم »

Why I Am Not christian این مطلب را بیان نموده است .

در این کتاب مباحثاتی میان هرچ راسل با یک فیلسوف معاصر مسیحی بنام کاپلستون موجود میباشد در این بحث کاپلستون خطاب به برتراند راسل چنین میگوید اما توضیح شما در باره اینکه چگونه باید اعمال

---

1- Man is the Measure of All Things



خوب را از بد تمیز داد چیست راسل جواب میدهد من توجیهی ندارم  
جز اینکه بگویم خوبی و بدی را همانطور تشخیص میدهم که بین رنگ آبی  
و زرد را تشخیص میدهم همانطور که من میتوانم اختلاف رنگها را تشخیص بدهم  
پس خوبی و بدی را هم با قوای ذهنی و احساس خود تشخیص میدهم .  
گالستون میگوید . . . پس شما فکر میکنید که خوبی و بدی  
تنها با حساس شخص معلوم و مشخص میگردد .

راسل میگوید . . . بلی برای اینکه مثلا بعضی از اشیاء آبی و  
بعضی دیگر زرد رنگ بنظر میرسند .

گالستون سؤال میکند . . . مثلا عمل کاپیتان بلسن Belson در  
کشتن یهودیان بنظر من و تو بدعیاید اما برای هیتلر پسندیده بوده است .  
راسل جواب میدهد . . . بلی مثلا یک نفر یرقانی همه جا را  
زرد میبیند و ما نمی توانیم ثابت کنیم که غیر از این است زیرا او زرد  
میبیند پس اعمال کاپیتان Belson هم برای خودش خوب و از نظر هیتلر  
پسندیده بوده است .

گالستون میگوید . . . آیا چون مریض یرقانی همه جا را زرد  
می بیند ما هم باید بگویم زرد است و آیا می توانیم احساس یک مریض  
یرقانی را میزان کلی قرار دهیم ؟

اکنون با توجه بدین مباحثه کوتاه ملاحظه میشود که چگونه  
برتراند راسل با تمام شخصیت اجتماعی خود مانند همه علمای مادی  
گرفتار سفسطه های علمی شده و ارزشهای مطلق اخلاقی را که واقعیت  
خارجی است انکار مینماید نکتبه انحرافی افکار راسل مانند همه محققین  
مادی در این است که میخواهد کلیه مسائل اخلاقی را با ارزشهای شخصی

ومادی حل و فصل نماید در صورتیکه در مسائل اخلاقی مانند مسائل علمی ما تجربیات شخصی و فردی را معتبر نمی‌شناسیم مگر زمانی که يك مسئله علمی بمرحله کلی رسیده و بشکل قانون عمومی درآید . و در همه جا و همه وقت میزان کلی و عمومی باشد اکنون در این جا خوب می‌فهمیم که چرا ادیان و مذاهب جهان ارزشهای مطلق اخلاقی نشان داده و این اصول را میزان کلی برای سنجش اعمال انسانی معرفی نموده‌اند مثلاً وقتی که مسیح می‌فرماید خدا محبت است یا همدیگر را محبت نمائید معلوم است که محبت حلقه ما به الاشتراك کليه ادیان بشمار میرود و میزانی کلی ولا یتغیر بوده و هر عملی که مبتنی بر محبت باشد عملی اخلاقی و انسانی محسوب خواهد گردید .

## مبانی اخلاقی در ادیان

اگر چنانچه ادیان را تنها از نظر مسائل اخلاقی مورد مطالعه قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که آنان در زمینه مسائل اخلاقی دو جنبه ممتاز و مشخص دارند.

اول - اینکه مذهب و ادیان در خلال آثار و تعالیم خود قله مرتفعی از تکامل اخلاقی را نشان داده اند که بشر باید بر فراز آن ارتقاء جسته و بمقام انسان کامل که هدف حیات انسانی است نائل گردد<sup>۱</sup> چنین غایات بلند اخلاقی که منظور نظر ادیان میباشد بهیچوجه در مکاتب فلسفی و اجتماعی مانند اگزیستانسیالیسم و نیهیلیسم و یا مکاتب سوسیالیسم وجود ندارد چه مکاتب مادی اعم از مکتبهای ادوار قدیمه مانند مکتب اریستو و ثئودور و اپیکورس و یا مکاتب اخیر مادی عموماً در روش زندگی با اصل (لذت طلبی)<sup>۲</sup>

---

۱ - انجیل متی باب پنجم آیه ۴۸ پس شما کامل باشید چنانچه پدر شما که در آسمان است کامل است .

۲ - هدونیسم اعتقاد باینکه اصل سعادت در خوشی و لذت است .

Hedonism و خودخواهی ' Egoism توجه داشته و بهیچوجه هدفی را برای تکامل روحانی بشر نمی‌شناسند .

دوم - دومین صفت مشخصه ادیان آنست که آنان تکامل اخلاقی بشر را فقط و فقط معلول عواملی روحانی میدانند که در خارج از وجود انسان قرار داشته و در آثار و ادبیات کتب مقدسه به نقات روح القدس تسمیه یافته است از نظر ادیان اگرچه انسان ذاتاً و فطرتاً با سجایای کثیر اخلاقی و قابلیت‌های بزرگ روحانی قدم بعرصه وجود میگذارد و از بدو تولد نطفه او با کمالات و استعدادات سرشار انسانی عجب می‌گردد ولی این فضایل روحانی زمانی بظهور میرسد و انسان مراحل ارتقاء و تعالی را می‌پیماید که از فیض روح قدسی و تعالیم روحانی بهره‌مند گشته و در ظل شرایع الهی تربیت یابد در حقیقت دین عاملی است بیرونی که موجبات تکامل و تحول اخلاقی بشر را فراهم می‌سازد و اگر این عامل معنوی از حیات انسانی حذف شود نوع بشر هیچ‌زمان بر قله کمالات نخواهد رسید لذا فرق ادیان با مکاتب فلسفی در این است که فلسفه‌های بشری در مسأله تربیت انسان فقط بر عامل درونی اخلاقی توجه دارند چنانچه کانت آلمانی می‌گفت که در درون انسان قانون اخلاقی وجود دارد<sup>۱</sup> که میتواند هادی اعمال انسان در صحنه زندگی باشد ولی ادیان برای تربیت انسان علاوه بر سجایای فطری اخلاقی که عامل درونی بشمار میرود یک عامل بیرونی نیز معتقد میباشند که این عامل بیرونی عبارت از تعالیم آسمانی و نقات روح قدسی است که از ساحت الهی نازل می‌گردد .

۱- اگوستین اعتقاد باینکه اصل سعادت در خودخواهی و خود پرستی است.

۲- دو چیز انسان را منحیر می‌سازد یکی آسمان پرستاره که بالای سر ماست و دیگری قانون اخلاقی که در درون ماست.

## مکاتب مادی جدید در عصر حاضر

مکتب انگریستانسیالیزم

بعد از خاموشی شراره‌های جنگ جهانی گذشته جوامع بشری بعلت آنکه دوران سخت و بحرانی را پشت سر گذاشته و مصائب خانمانسوزی را تحمل نموده بود دیگر حاضر نبود که بتعالیم اخلاقی و مذهبی پایبند و مقید باشد و یا اینکه از آباء کلیسا تبعیت نماید در چنین زمانی بود که نسل جوان یکنوع از جوار و تنفر شدیدی از مظاهر تمدن قرن بیستم در خود احساس میکرد و این تنفر سبب میشد که هر نواهی را که از ناحیه علمای مادی برمیخیزد بپذیرد و هر نهضتی را که مبتنی بر شکستن سنن اخلاقی جامعه قدیم باشد بدون تفکر و تأمل مورد استقبال قرار دهد پس اگر چنانچه مشاهده می‌کنیم که جوانان دوران پس از جنگ ناخود آگاه بدنبال افکار مادی میشوند و بازار ماده پرستی را رواج می‌بخشند بعلت آنستکه آنان از این تمدن عظیم بشری غیر از توحش و بربریت و جنگ و دوئیت چیز دیگری

ندیدماند و لذا مکاتب مادی قرن بیستم خصوصاً مکتب اگزیستانسیالیزم  
از همین عوامل تغذیه نموده ورشد و توسعه پیدا کرد و طرفدارانی بدست  
آورد . رهبران مادی مکتب اگزیستانسیالیزم مانند هایده گور و پل سارتر  
مسائلی را که عنوان می نمودند اگرچه با مبانی اخلاقی مکاتب الهی  
علی الخصوص ادیان مفایرت داشت ولی از نظر اینکه با تمایلات و خواسته  
مردم می بندوبار قرن بیستم بیشتر موافقت می نمود زودتر مورد قبول قرار  
میگرفت مثلاً علمای اگزیستانسیالیزم می گفتند که (وجود مقدم و مرجح  
بر ماهیت است) این شعار درست برخلاف مبانی و اصولی بود که در حکمت  
الهی و ادیان تعلیم میدادند چه ادیان معتقد بودند که ماهیت مقدم بر وجود  
است مثلاً در وجود انسانی ماهیت یعنی روح مقدم بر جسم میباشد لذا  
انسان باید در فکر تصفیة و ارتقاء روح باشد و عمر را فقط در ارضاء تمایلات  
حیوانی صرف ننماید و لکن برخلاف این اصل علمای مادی اگزیستانسیالیزم  
وجود را مقدم بر ماهیت و جسم را مقدم بر روح دانسته و می گفتند انسان  
اول باید در فکر وجود و ارضاء تمایلات خود باشد واضح است این نحوه  
تفکر بارو حیه مردمی که در فکر تعالی روح و تصفیة قلب نمی باشند سازگارتر  
است چه که توده مردم در اجتماعات فاسد و منحط در فکر آن نیستند که  
بہتر باشند بلکه بیشتر در فکر آنند که بہتر زندگی کنند و مسلماً چنین  
طرز تفکری با تعالیم عالیہ مظاهر مقدسہ فرسنگها فاصله دارد.

## فرق اگزیستا نسیالیزم با مکاتب الهی

برای اینکه بدانیم مکاتب الهی بارشهای اجتماعی و فلسفی مادی عصر حاضر مانند اگزیستالیزم چه وجه افتراقی دارند بدوا لازم است که فرق قوانین فیزیکی و قوانین اخلاقی را بشناسیم .

ادینگتون فیزیک دان بزرگ در بیان وجه افتراق قوانین مادی با قوانین اخلاقی میگوید ( تفاوت اصلی که در میان عالم مادی و عالم روحی و فکری مشهود میباشد کلمه باید است در عالم ماده آنچه شی میکند یا آنچه باید بکند فرقی ندارد ولی در عالم روح بهیچوجه مساوی نیست توضیح اینکه قوانین فیزیک معمولا در باره حقایق موجود بحث می نماید واصل (بودن) Being را در نظر میگیرد یعنی بحث میکنند در باره آنچه که فعلا وجود دارد مثلا بحث مینماید در باره مسائلی مانند حرکت و جنبش و جاذبه که در طبیعت موجود میباشد ولی قوانین اخلاقی قوانین (شدن) Ought to be هستند یعنی این مسائل الان وجود ندارند و باید

بوجود آیند مثلا صلح و عدالت واقعی در جامعه کنونی بشروع وجود ندارد  
و باید بوجود آید .

اکنون که فرق قوانین طبیعی و قوانین اخلاقی را دانستیم لازم  
است متذکر شویم که فلاسفه اگزیستانسیالیزم معتقد بودند که فلسفه اخلاق  
بر مبنای (بودن) است یعنی مانند قوانین فیزیکی و نوامیس طبیعی است  
و با او هیچ فرقی ندارد همچنانکه قوانین فیزیک در مورد قوانین موجود  
بحث مینماید قوانین اخلاقی نیز باید انسان را فقط در وضع موجود  
مطالعه نماید و انسان را آنطور که هست مورد بحث قرار دهد .

در چنین تفسیری از انسان مشاهده می کنیم که هیچنوع غایت اخلاقی  
وجود ندارد در صورتیکه فلاسفه الهی علی الخصوص ادیان معتقدند که  
فلسفه اخلاق مبتنی بر اصل (شدن) است یعنی اخلاق چیزی است که درآینده  
تحقق می یابد چنانچه می گوئیم انسان باید کامل شود و باید کمالات روحانی  
یابد و باید جامع جمیع فضائل و مکارم اخلاقی باشد .<sup>۱</sup> واضح است وقتیکه  
می گوئیم انسان باید کامل باشد در کلمه باید دو مطلب وجود دارد .

یکی عامل بوجود آورنده و دیگری عامل زمان یعنی هرامری  
در طول زمان و در تحت یک سلسله عوامل و علل خارجی تحقق می یابد  
از نظر ادیان تنها عاملی که چنین تحول اخلاقی را در درون نوع انسانی  
بوجود می آورد تعالیم روحانی و آسمانی میباشد و بدون این عامل روحانی  
هرگز انسان نمی تواند بسرحد تکامل اخلاقی ارتقاء یابد درحقیقت اخلاق  
بدون دین قابل عمل نمیشد در مکتب اگزیستانسیالیزم انسان تنها در وضع  
موجود مورد بحث قرار میگردد بدون اینکه برای وی غایت اخلاقی در نظر  
گرفته شود یعنی این مکتب نمی گوید انسان باید بکمال برسد مثلا انسان باید



عادل باشد باید مهربان باشد باید متقی باشد آنچه در مکتب اگزیستانسیالیسم  
تعلیم داده میشود این است که ( وجود مقدم و مرجع بر ماهیت است )  
پس چون وجود مقدم بر ماهیت است پس لازم میاید که انسان فقط از  
نظر تمایلات و غرایز و احساسات حیوانی مورد بحث قرار گیرد بدون  
آنکه غایت اخلاقی و هدف روحانی برای وی منظور گردد .

پس مکتب اگزیستانسیالیسم میگوید لازم نیست که برای يك انسان  
هدف اخلاقی در نظر بگیریم و او را وادار کنیم تا بدان هدف برسد بلکه  
فقط باید انسان را در وضع فعلی در نظر بگیریم و بینیم احتیاجات فعلی  
وی چیست و چگونه باید تمایلات خود را ارضاء نماید در اینجا ملاحظه  
میکنیم که اخلاقیات مانند قوانین فیزیک در وضع موجود ( بودن ) مورد  
مطالعه قرار میگیرد در صورتیکه ادیان قوانین اخلاقی را بر اساسی ( شدن )  
قرار میدهند میگویند آن سلسله از مکارم اخلاقی که امروز وجود ندارد  
باید با معلم و تربیت در فردای آینده بوجود آید و بتدریج فردای بشر  
بهبتر از امروز و امروز بهتر از دیروز بوده و بدین وسیله بشر سیر تکامل  
روحانی را بتدریج بیاماید .

#### فلسفه لذت طلبی یا هدونیسم ...

آنچه که از تاریخ عقاید فلسفی برمی آید عقیده لذت طلبی در قرن  
سوم قبل از میلاد در یونان بوجود آمد این نظریه برای اولین بار از طرف

---

از نظر علماء لذت بر سه قسم است لذت طبیعی و لازم مانند خوردن و  
نوشتن و لذت طبیعی غیر لازم مانند ازدواج کردن لذت غیر طبیعی لازم مانند  
نروتمندی و جاه و مقام

پیروان زنون<sup>۱</sup> که بر اقیون معروف میباشند مورد قبول و تصدیق قرار  
 گرفت پیروان این مکتب معتقد بودند که برای هر موجود زنده عزیز  
 ترین هدف همانا ساختن وجود و ارضاء تمایلات آن است در حقیقت بنیان  
 گذار این مکتب اخلاقی آریستپ از مردم کرنا مستعمره یونان بود وی  
 که از شاگردان سقراط بشمار میرود میگفت سعادت عبارت از انتخاب  
 مداوم لذت و خوشی و پرهیز از زحمت و درد ورنج است آریستپ بدو لذت  
 روحی و جسمی قائل بوده و لذت جسمی را مقدم میدانست فلسفه اپیکور نیز  
 از جهتی که لذت را هدف زندگی میداند بنظریه آریستپ نزدیک است  
 چه اساس فلسفه اپیکور سود جوئی است Utilitarianism و وی از سود پرستی  
 بلذت جوئی میرسد . Hedonism تئودور شاگرد آریستپ معتقد بود  
 که باید بخود پرداخته و عواطف و دوستی بدیگران را بدور افکند .

اگرچه اولین شکل مکتب لذت طلبی Hedonism و سود جوئی  
 را ابتدا از یونان مشاهده می کنیم ولی این طرز تفکر در کلیه ادوار  
 تاریخ و در میان کلیه ملل و اقوام وجود داشته است خصوصاً هر زمانی که  
 ادیان و مکاتب روحانی از نظر نفوذ معنوی تضعیف گشته و تأثیرات تربیتی  
 خود را از دست داده اند مکتب لذت طلبی رونق یافته و در چنین زمانی ملاحظه  
 شده است که مردم و خصوصاً طبقه جوان جامعه با حرص و ولع زائیدالوصف  
 بسوی آن متمایل گردیده اند البته مقصود از نگارش جنبه های انتقادی  
 مکتب لذت طلبی این نیست که لذائذ و تمتعاتی را که حق قانونی و تمایل  
 فطری انسانی است انکار گردد بلکه مقصود این است که اثبات شود که

---

۱- زنون موسی مکتب رواقیون بود و از سالها ۳۳۶ الی ۲۶۶ قبل از  
 میلاد میزیسته است .

اصل لذت نمی تواند هدف زندگی انسان شناخته شود و غایت نهائی کشش ها و کوشش های انسانی نمی تواند فقط و فقط بهتر زیستن و لذت بیشتر بردن باشد. مسلماً واضح است با آنکه لذت یکی از مسائل مورد احتیاج انسانی است و لکن هرگز نمی تواند محور اصلی زندگانی و هدف و غایت نهائی حیات باشد.

چه اگر چنانچه بخواهیم لذت را از جنبه روانشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که لذت از لحاظ علمی عبارت از تأثیرات و انفعالات عصبی است که در نتیجه برخورد عوامل خارجی مانند رنگها و صداها و بوها با حواس پنجگانه انسان بوجود می آید در حقیقت لذت يك کیفیت نفسانی موقتی است که با يك عامل بیرونی حاصل می گردد و بمحض آنکه عامل مزبور معدوم شود لذت نیز خاتمه می پذیرد اکنون با توجه به ماهیت لذت خوب معلوم است که انفعال موقت و محدود عصبی که در نتیجه تأثیر برخی عوامل بیرونی بوجود می آید نمی تواند غایت حیات انسانی باشد. آلبرت انشتین در کتاب جهان از نظر من چه خوب گفته است من هرگز خوشی و لذت را بعنوان هدف عالی حیات نشناخته و این اصل را بهدفع يك گله خوك وحشی شبیه تر میدانم.

#### نتیجه اخلاقی مکتب هدونیزم Hedonism

مسئله لذت که مکتب مادی آنرا هدف زندگی می شمارد نه تنها نمی تواند هدف حیات انسانی محسوب شود بلکه اصولاً چنین طرز تفکر از نظر تأثیرات اخلاقی نتایج مفید و پسندیده ای در اجتماعات انسانی ندارد بقول لوکنت دو بوئی از آنجائی که يك اصل و عقیده فلسفی را بایستی از روی نتایج اخلاقی آن و اثراتی را که در حیات جامعه احداث مینماید

مقیاس گرفته و قضاوت نمود لذا با توجه باین اصل باید بینیم فلسفه لذت طلبی از نظر اجتماعی چه تأثیرات حسن یا سوئی دارد و آیا اشاعه این فلسفه می تواند بتکامل انسان کمک نموده و جامعه بهتری را بوجود آورد یا اینکه این نظریه به تدنی اجتماعی منجر خواهد گردید .

آنچه مسلم است چنین فرضیه اجتماعی نه تنها جامعه عالیتر و بهتری بوجود نمیآورد بلکه مالا با انحطاط جامعه کمک مینماید و آنرا بتدنی و سقوط میکشاند بطوری که در تاریخ ملل گذشته باثبات رسیده است که یکی از علل سقوط تمدنها بزرگ فلسفه لذت طلبی و مادی گری بوده است چنانچه گویند سقوط و تدنی ملل عظیمی مانند رومیان و یونانیان قدیم بعلمت توجه شدید آنان بکسب لذات و مسرات بوده است . لانگه نویسنده تاریخ ماتریالیسم با آنکه خود مادی می باشد معیناً در فصل چهارم کتاب خود بنام انحلال مدنیت یونان در مورد تأثیر فلسفه مادی و فلسفه لذت طلبی شرحی میدهد که چگونه فلسفه مادی دموکریت یک نتیجه اش سفسطه Sophisme و یکی دیگر لذت طلبی Ensualisme بود که متناوباً بوسیله پروتاگوراس و آریستپ ایجاد شدند پس از آن لانگه در اواخر صفحه ۴۰ ترجمه فرانسه می نویسد معیناً تجربه بما تعلیم میدهد تاکنون هر اخلاق مادی هر قدر که خالص باشند معیناً مثل یک عامل تحلیل برنده اثر میکنند مخصوصاً در اعصار تغییر و تحول در صورتی که تمام انقلابات و تمام تجددهای مهم و پایدار مظفریت نیافتند مگر بکمک افکار اخلاقی جدید و از این افکار جدید بودند که افلاطون و ارسطو در عصر قدیم برای ما آوردند لانگه بعداً نتیجه میگیرد که در نتیجه این دو نهضت یعنی سفسطه جوئی و لذت طلبی آشوب و هرج و مرجی شدید در یونان

بوجود آمد و اگر افکار عرفانی و اخلاقی سقراط بوجود نیامده بود مدنیت یونان همگی نابود می گردید اکنون با توجه به نظریات لانکه که خود از طرفداران جدی و متمصب مکتب مادی است خوب درمی یابیم که چگونه فلسفه مادی حرص و ولع شدیدی در مردم برانگیخته و چگونه وسیله انحطاط و تدنی تمدنهای کثیری فراهم ساخته و ملت ها را به نابودی و اضمحلال کشانیده است. <sup>۱</sup> پس تاریخ تمدن گذشته بما می آموزد که يك فلسفه مادی و يك زندگی که بر مبنای ایدئولوژی مادی استوار است هرگز نمی تواند سعادت واقعی برای نسلهای انسانی بوجود آورد.

---

۱- برای اطلاع بیشتر بکتاب زیر مراجعه فرمائید ظهور و سقوط امپراطوری روم تألیف گیبون - تاریخ تمدن قدیم فوستل دو کولانز - تاریخ روم آلبرماله تاریخ روم و یونان ویل دورانت.

## فصل دهم

### فرق فلاسفه با پیامبران

اگرچه مریبان آسمانی و پیامبران در اعلی درجه کمالات و فضائل انسانی قرار دارند و از لحاظ قدرت فکر و وسعت نظر و عمق ادراک و درایت بی نظیر و مثیل میباشند و هرگز نمیتوان آنان را در ردیف نوابغ و فلاسفه قرار داده و یا اینکه با آنان مقایسه نمود و لکن چون برخی از ارباب فضیلت هیاکل آسمانی را جز نوابغ میدانند و آنان را در رتبه دانشمندان محسوب میدارند لذا بی مناسبت نیست که مطالبی چند در این زمینه نگاشته شود تا برابر علم و دانش روشن گردد که انبیای الهی در افقی بس بالاتر از سطح فکر بشری قرار گرفته و از منبع عالیترا از روح انسانی مستفیض میباشند لذا هیچکس را ولو اینکه در مدارج عالیه علوم قرار گرفته باشد یارای ارتقاء بدان مقام رفیع و شامخ روحانی نیست .

طبقه دانشمندان نیز اگرچه حائز استعداد و نبوغ سرشار بوده و از لحاظ قدرت فکر مراحل عالیه عقل را می پیمایند معیناً در رتبه حدودات

بشریه واقف بوده و از جهت دیگر آنان در دامن تعالیم الهیه پرورش یافته  
و از خرمن دانش مظاهر مقدسه خوشه چین حقایق بوده اند .

اکنون برای اینکه مطلب را بیشتر روشن کرده باشیم وجه امتیاز  
انبیای الهی را با فلاسفه ظاهری در چند قسمت اختصاراً خاطر نشان میسازیم .

اول - اگر در زمان و مکان ظهور انبیاء درست دقت کنیم می بینیم  
نخستین فرق پیامبران با طبقه فلاسفه و دانشمندان این است که ظهور  
آنان معمولاً در میان اقوام و ملل جاهل و در محیط منحط و فاسد اجتماعی  
انجام گرفته و قیامشان غالباً در زمانی بوده است که اجتماعات انسانی در  
مراحل تمدنی فرهنگ و در سراسیبه انحطاط تمدن قرار داشته اند در  
صورتیکه فلاسفه و نوابغ برخلاف ظهور انبیا همیشه در محیط مترقی و  
تمدن بوجود آمده اند و محیط اجتماعی با تمام عوامل و شرایط خود در  
ایجاد نوابغ دخالت مستقیم داشته و در پرورش دادن طبقه متفکرین عامل  
مؤثری بوده است .

چنانچه در تاریخ علوم دیده ایم که ظهور نوابغ علمی و هنری در  
اجتماعاتی بوقوع پیوسته است که آن محیط و آن اجتماع از لحاظ تمدن و  
فرهنگ و میراث علمی و عوامل آموزشی مانند دانشگاه و کتابخانه قدرت و  
توانائی پرورش نوابغ را داشته است لذا نتیجه میگیریم که نوابغ زاده و  
مولود محیط خویشند بطوریکه اگر محیط اجتماعی از نظر فرهنگ مترقی  
نباشد هرگز دانشمندی بوجود نمی آید در صورتیکه در پیدایش انبیا نه  
تنها محیط اجتماعی بهیچ عنوان دخالتی ندارد بلکه بالعکس انبیا در  
محیط خود تأثیر نموده و با ظهور خویش محیط اجتماعی نوینی بوجود  
می آورند محیطی که از نظر فرهنگ و تمدن با اوضاع قبل از ایشان بکلی

فوق داشته است بنا بر این می توان گفت که فلاسفه مخلوق محیط اجتماعی خویش و انبیاء خالق محیط اجتماعی خود بوده اند .

دوم - يك عالم اجتماعی و یا يك دانشمند طبیعی معمولاً پس از آنکه معارف محیط اجتماعی خود را فرا گرفت و به بلومی که از گذشتگان بارث باقی مانده است مطلع گردید و بر مراحل عالیّه دانش عصر خود ارتقاء جست آنوقت میتواند با تمسك بمعارفی که آموخته است نظریه ای بجامعه عرضه نماید استوارت میل در کتاب بردگی زنان می نویسد علم مانند کاخ رفیع البنیانی است که هر سنگی که برای تکمیل ساختن نظریات بشری بکار رود بایستی بر فراز این عمارت مرتفع قرار گیرد و برای افزودن به ارتفاع این قصر رفیع باید مدارج مشکلی را پیمود و پس از تحمل رنج فراوان صعود و حمل بار سنگین که بردوش پوینده نهاده شده است بر بام آسمان آسای آن رسید تا بتوان خشتی بر این کاخ کهن اضافه نمود .

تاریخ علوم حاکی است که کلیه دانشمندان پس از طی کردن این مدارج کمالی و صعود بر بام علوم آثاری بوجود آورده اند و تنها مردمی که از این قاعده مستثنی میباشند مظاهر الهیه اند آنان بدون اینکه معارف بشر زمان خود را فرا گرفته باشند توانسته اند افکار و اندیشه نو و قانون نو علم و حکمت نو حتی ادبیات و فرهنگ نو بجامعه انسانی عرضه نمایند .

سوم : فرق دیگر فیلسوف با پیامبران این است که شخص دانشمند در مطالعات و تحقیقات علمی فقط بقوای فکری و عقلی خود تکیه داشته و تنها وسیله ای که در اختیار دارد عقل و احساس است و واضح است که این میزان یعنی احساس و عقل نمی تواند میزان تام و کاملی برای شناخت حقایق باشد در صورتی که پیامبر در ادراک دقایق علوم و کشف حقایق معلوم به وحی الهی



که قدرت اکتشافاتش بسی وسیعتر از عقل است مستظهر بوده و بروح قدسی که میزان تام و کاملی برای شناخت حقایق محسوب میگردد متکی میباشد بدین جهت پیامبر در قضاوت صحیح تر و در ادراک حقایق عمیق تر و در وسعت نظر بسی وسیع تر از فیلسوف ظاهری است .

**چهارم:** با آنکه فیلسوف و شارح هر دو در طریق جستجوی حقایق اشیاء گام برمیدارند و هر دو بسوی کشف ماهیات میشتابند و لسی پس از آنکه بحقیقت رسیدند وظیفه آنان باهم فرق مییابد بدین طریق که چون فیلسوف و دانشمند وظیفه تربیت و هدایت مردم را برعهده ندارد لذا او میتواند افکار و عقاید خود را آزادانه بهرزبانی و بهرکس که بخواهد اظهار کند و یا اینکه بکلی از بیان حقایق خودداری نماید در صورتی که یک شارح آسمانی پس از وصول بحقایق مسئولیت بزرگی برعهده دارد و آن تفهیم و تفاهم است او باید آنچه فهمیده بفهماند و آنچه از فیض روح قدسی استفاضه کرده است افاضه کند واضح است که در تفهیم نمودن و افاضه کردن شارح ناچار است که از اوج حقایق نزول نموده و افکار خود را در ردیف افکار انسان عادی قرار دهد و باید حقایق بلند روحانی را در سطح افکار بشری بیان و دقایق عمیق زندگی را در لباس ساده بیان نماید و این خود کار بسیار دشواری است که فقط انبیا قادر بانجام آن بوده اند . چه امکان دارد که پیامبر در طریق تعلیم و تربیت گرفتار هزاران مصائب گشته و بوسیله سنت پرستان جامعه طرد گردد و بخاطر اینکه مقیاسها و ارزشهای قدیم را شکسته و مقیاسهای جدیدی ساخته است مورد آزار قرار گیرد .

**پنجم :** افکار و عقاید دانشمندان و فلاسفه معمولاً روی اسلوب کلاسیک بنا میشود بدین طریق که آنان برای بیان مطالب بحقایق ابتدا

يك سلسله مسائل مقدماتی كه مبتنی بر استدلال‌های نظری (قیاس و استقراء) و همچنین استدلال‌های عملی (تجربه و آزمایش) میباشد متشبت شده و باین طریق نتایج علمی را بدست می‌آورند و بوسیله برهان منطقی و عقلی یا تجربه و آزمایش عملی صحت مسائل را به ثبوت رسانیده در معرض قضاوت عموم قرار میدهند در صورتی كه انبیاء اصولاً وارد استدلال نشده و بدون اینکه بتجربه و آزمایش و باصغری و كبری منطق متوسل شوند نتایج را مستقیماً و بدون واسطه برهان بیان میکنند و بطور خلاصه علما و فلاسفه اول برهان و بعد حكم را بیان مینمایند و لكن انبیا در ابتدا حكم و نتیجه را در اختیار مردم قرار میدهند بدون آنكه افكار بشری را گرفتار قیل و قال برهان و استدلال فلسفی نمایند.

ششم: یکی دیگر از خصوصیات روحی انبیا استحکام عبارات و درجه یقین و اعتماد آنان بتعالیم و گفته‌های خویش میباشد بطوری كه در زندگی و آثار آنان بهیچوجه شك و تردید راه ندارد در صورتی كه طبقه فلاسفه اكثر گرفتار شك بوده و حتی عده‌ای مانند غزالی و شیخ عطار و دكارت فرانسوی معتقد بودند كه برای وصول بیقین ابتدا باید در قضایای علمی شك نمود. غزالی گفته است:

من لم يشك لم ينظر ومن لم ينظر لم يبصر ومن لم يبصر بقي في العمى والضلاله.

شیخ عطار گوید:

شك كن اندر حقیقت همه چیز  
تایقین را بجای آن بینی  
و همچنین بطوری كه در تاریخ فلسفه مذکور است فلسفه دكارت فرانسوی اصولاً بر روی شك بنا شده است در صورتی كه در آثار و كتب انبیا شك وجود نداشته آنان آنچه میگویند یقین دارند كه صحیح و درست

مطابق با واقع است .

هفتم : پیامبران علاوه بر قدرت تفکر و عمق درایت از نظر اخلاقی مثل اعلای انسانیت بوده و معنای حقیقی و واقعی انسان کامل را در حیات خود مجسم ساخته اند مراتب گذشت و فداکاری و ایثار و نثار آنان بحدی آموزنده است که میتوان حیات آنان را سرمشق زندگی قرار داده و در آداب و رفتار و اخلاق بدانان اقتدا و تاسی کرد .

تاریخ ادیان حاکی است که سلسله انبیا با آنکه بخاطر تربیت و هدایت بشر بانواع مصائب و بلیات دچار بوده اند معینا در نهایت محبت و صمیمیت بخدمت خلق قیام نموده و حتی گاهی جان شیرین خود را فدای این مقصد جلیل و عظیم یعنی تربیت نفوس نموده اند و شهادت و زندان و تبعید و لعن و طعن دشمنان را بکمال اشتیاق بردیده قبول نهاده و با عشقی سرشار از محبت الهی و محبت خلق او بر تربیت ملل عالم برداختند .

البته این گذشت و فداکاری و نثار مال و جان در زندگانی علما و فلاسفه وجود نداشته است و با آنکه آنان از لحاظ علم هادی افکار بشر میباشند معینا از لحاظ اخلاقی آنقدر کامل نبوده اند که ما بتوانیم آنان را سرمشق اخلاقی خویش قرار دهیم و یا اینکه بر آنان اقتدا کنیم و لکن میتوانیم بر آداب و اطوار و اخلاق مظاهر آسمانی تاسی جست و بر اثر اقدام آنان مشی نمائیم چه که انبیای الهی که در حقیقت برای تهذیب آداب و رفتار انسانی تجلی بر جهان خاکی فرموده اند نه تنها با گفتار و نصایح بلکه با کردار و عمل خالصانه نشان داده اند که باید چگونه باشیم و چطور باید زندگی کنیم .

---

۱- در قرآن کریم آمده است المذک الکتاب لاریب فیہ

هشتم: آنانکه در عقاید فلاسفه و دانشمندان تعمق نموده باشند بخوبی میدانند که متفکرین عالم برای حصول بهحقایق اشیاء روش های مختلفی داشته و هر کدام در طریق وصول بهحقایق علوم و در نتایج حاصله از تحقیقات و تبعات کاملاً بادیگری فرق داشته اند بطوری که در تاریخ علم و فلسفه کمتر میتوان بین دو فیلسوف طبیعی یا دو عالم اجتماعی اتحاد کلمه و یا وحدت عقیدت پیدا نمود بحدی که قسم اعظم آثار فلاسفه حاوی تجزیه و تحلیل عقاید دیگران و بحث درباره رد و قبول نظریه آنان است در صورتی که این اختلاف عقیده و تضاد نظریه در آثار انبیاء وجود نداشته و با آنکه آنان در زمان های مختلف و در مکان های متفاوت و حتی با احکام مدنی جداگانه مبعوث شده اند مع هذا کل منادی یک حقیقت بوده و در اصول عرفانی و در اصول اخلاقی و در اصول اجتماعی بیک کلمه سخن گفته اند و هر یک آنان نیز مدعی بودند که مکمل و موید گذشتگان و منادی و مبشر بظهور آیندگان اند.

پایان

کمال الدین بخت آور

بهمن ۱۳۴۸

## فهرست مندرجات

### « فصل اول »

۵	مفهوم خدا در کتاب طبیعت
۸	مقوله‌های قطعی درعالم وجود
۸	« دلائلی در اثبات خدا »
	جسم و ماده
۱۲	اصل حرکت در طبیعت
۱۶	اصل نظم و ترتیب در طبیعت
	نتیجه
۲۱	منشاء قوانین طبیعی
۲۲	اصل غایت در طبیعت
۲۴	جبر علی
۲۷	استنتاج فلسفی از قوانین ریاضی احتمالات
۳۲	عقاید دانشمندان در ابطال تصادف

۳۷	بطلان تسلسل علل و معالیل
	دلیل اول - دلیل دوم
۴۰	رفع اوهام و خرافات در شناخت الوهیت
۴۱	انحراف اول ... وحدت وجود
۴۳	دلایلی در اثبات برتریت خداوند بر خلق
۴۶	کیفیت تقدم خدا بر خلق
۴۷	انحراف دوم ... حلول و تجسد
۴۹	انحراف سوم ... تلیث و ثنویت
۵۱	انحراف چهارم ... قیام بسوی خداوند
۵۴	تصویر ذهنی ما در مورد خدا
۵۶	کیفیت ارتباط خداوند با عالم خلق
	« فصل دوم »
۵۸	احساسات مشترك مذهبی در بشر
۶۳	کیفیت پیدایش ادیان
۶۶	اثبات الهامی بودن منشاء ادیان
۷۰-۶۶	دلایل چهارگانه در اثبات منشاء ادیان
۷۱	بایان و مؤسسين علوم الهی بوده‌اند
	تأثیرات دین در حیات اجتماعی بشر
۷۸	اول ... تأثیر دین در تقلیل میزان جرائم و انتحار
۸۰	دوم ... تأثیر دین در تحدید غرائز انسانی
۸۱	سوم ... تأثیر دین در ایجاد آرامش خاطر
۸۳	چهارم ... تأثیر دین در ارتقاء شخصیت انسانی

- ۸۵ پنجم ... نقش ادیان در توجیه و تفسیر هدف زندگی
- ۸۷ ششم ... تاثیر دین در تحکیم روابط زناشویی و خانوادگی
- ۸۹ هفتم ... تاثیر دین در تأمین سعادت مادی انسان
- ۹۰ فقدان عواطف روحانی در جامعه انسانی
- ۹۳ لزوم احیای احساسات مذهبی در عصر حاضر
- ۱۰۰-۹۵ دلائل پنجگانه  
رهبران روحانی  
تفاوت مراتب در مدارج وجود
- ۱۰۳-۱۰۱ تفاوت سه گانه سلسله موجودات
- ۱۰۵ عناصر مافوق انسانی
- ۱۱۰ معماران تمدنهای انسانی
- ۱۱۴ علل و کیفیت پیدایش تمدنهای روحانی
- « فصل سوم »
- ۱۱۸ منشاء شر و ظلم
- ۱۱۸ - ۱۲۱ عوامل سه گانه شرور و مظالم
- « فصل چهارم »
- ۱۲۲ توافق دین با علوم انسانی
- ۱۲۵ دین با مبادی علوم اجتماعی تطابق دارد
- ۱۲۹ فرق دین با علوم اجتماعی
- ۱۳۲ وحدت علم و دین از نظر مبداء تجلی
- ۱۳۴ برای تحقق سعادت انسان تطابق علم و دین ضروری است
- ۱۳۶ علل تعارض علم و دین

علت اول . . .

- ۱۳۸ تصور غلط و غیر واقعی ما از مفهوم دین  
۱۴۱ ۱ - نتایج اجتماعی دین  
۱۴۲ ۲ - نتایج اخلاقی دین  
۱۴۳ ۳ - نتایج فلسفی دین

علت دوم

- قوانین طبیعی نمی تواند مقیاس و میزان کلی برای  
۱۴۵ سنجش حقایق روحانی باشد  
۱۴۷ اقسام قوانین  
۱۵۰ نتیجه بحث

علت سوم

- ۱۵۲ قوانین فیزیک کلیت ندارد  
۱۵۶ دخالت اراده و مشیت الهی در قوانین طبیعی

علت چهارم

- ۱۶۰ سکون دین و تحرك علم

علت پنجم

- ۱۶۲ نزاع میان اصحاب علم و آباء کلیساء  
۱۶۵ وحدت ذاتی علم و دین  
۱۶۸ اول . . . موارد تمایز علم و دین  
۱۷۰ دوم . . . موارد تلاقی و تطابق علم و دین

۱۷۲ دین با مبادی عقلی مطابقت دارد

۱۷۳ مبادی عقلی و تجربی



۱۷۵	الف - مبادی عقلی یا قوانین فکر
۱۷۵	اصل این همانی یا هو هویه
۱۷۵	اصل عدم تناقض
۱۷۶	اصل علیت
۱۷۶	اصل غایت
	ب . . . مبادی تجربی
۱۷۷	اصل متحدالشکل بودن جریان طبیعت
«	اصل عدم خلق وانعدام
«	اصل وحدت منشاء
۱۷۹	مبادی عقلی چگونه بدست میاید
۱۸۰	قیاس واستقراء درعلوم
۱۸۳	مراحلی که باید قانون طی نماید
۱۸۵	نتیجه بحث

« فصل پنجم »

۱۸۷	کمالات فطری انسان
۱۹۰	اول . . . انتزاع ذهنی
۱۹۵	دوم . . . تداعی معانی
«	سوم . . . توارث علمی
۱۹۶	چهارم . . . حس زیباشناسی و جمال دوستی

« فصل ششم »

۱۹۹	حقیقت چیست
۲۰۱	حقایق و واقعتهای دنیای خارج

- ۲۰۳ حقایق و جواهر عالم وجود
- ۲۰۷ طرق وصول بحقایق
- ۲۱۱ اصل وحدت منشاء يك واقعت طبیعی است
- ۲۱۵ اصل هماهنگی يك واقعت طبیعی است
- ۲۱۸ وحدت بشری يك قانون طبیعی است
- «فصل هفتم»
- ۲۳۱ عامل اصلی تکامل روحانی انسان چیست
- «فصل هشتم»
- ۲۲۵ دعا و نیایش
- ۲۲۸ چرا باید دعا کنیم
- چگونه باید دعا کنیم
- شرایط دعا ...
- ۲۲۹ شرط اول ... طلب روحانی
- ۱۳۰ شرط دوم ... انقطاع روح
- ۲۳۲ شرط سوم ... تمرکز قوای فکری و روحی
- ۲۳۳ شرط چهارم ... تسلیم اراده
- «فصل نهم»
- ۲۳۵ اخلاق و فلسفه
- ۲۳۹ ارزشهای مطلق اخلاقی
- ۲۴۳ مبانی اخلاق در ادیان
- مکاتب مادی جدید در عصر حاضر
- ۲۴۵ مکتب اگزستانسیالیزم

- ۲۴۷      فرق اگزیستانسیالیزم بامکاتب الهی
- ۲۴۹      فلسفه لذت طلبی یا دهنویسم
- ۲۵۱      نتیجه اخلاقی مکتب دهنویسم
- « فصل دهم »
- ۲۵۲      فرق فلاسفه بایامبران
- ۲۶۰-۲۵۵      فرق هفتگانه پیامبران با فلاسفه